

بر صا جان دانش و جنبش و تمیز این نیک از بد و مدركان حق از باطل معلوم باد  
 كه اين كتاب كه بزعم فقير لا جواب است و محتمل كه تا امروز مانند مشن و يگري نوشته  
 اين فقير چه دران نوشته و باندازه فهم خود از آيات كلام مجيد ثابت نموده ام كه همان  
 و آنچه در جهان است محض براي انسان خلق شده و انسان محض براي حمد و ستايش  
 گشته - و عرض از آن اين است كه عموم مسلمان همان عموماً با تمام خلق الله و خصوصاً  
 با يكديگر بطور اخوت و مودت زياد و طريقي بحد و مودت سپارند كه در هر زمان  
 و خصوصاً در اين زمان مصلحت آنها در اين است - سر امر اين كتاب مشتمل است از  
 آيات قرآني و كلمات رباني كه در هي منزل اند و يك لفظ ما هم فقير از خود نبافته و ساخته و ترا  
 و لذا چون كلمات حق است حق نوشته ام - و يكي چون خيالات و افهام و طباع خلق مختلف  
 است و همه خلق جهان را هم از خود راضي داشته باشن از انبياء و اولياء هم غير ممكن بود و گشته  
 از اين انسان جا را اقطا است ممكن است كه درين كتاب از بنده خطاي رفته باشد ناچار  
 متوجه و متمسك استم كه ما جان دانش اول چشم پوشيد - ثاني اگر در معاني حك و  
 اصلاحي بنظر اوسان برسد مديران اخبارات بزيوار اخبار باي خود و ديگران بديعه و  
 قيمه خود فقير را از آن خطا و حكت اصلاح اگي بخشند و از عنايت و هدايت خود ممنون و سپاس  
 سازند و لي شرط آن اين است كه اول كتاب را تمام ملاحظه فرمايند و پس از آن از سويي  
 معقريت - انانيت - بنيرضي و انصاف خطا گيرند و حكت و اصلاح نمايند زيرا كه كتاب  
 موجب اين شرائط نوشته شده + والسلام من اتبع الهدى +  
 عاشق و دوستدار مسلمانان  
 وردی

## راہی جناب مولانا مولوی عبد الحلیم صاحب مدظلہ العالی

میرزا اسماعیل درودی اصفہانی ان چند فارسی نثر اور تصنیفیں اسلام میں ہیں جو زمانہ مشتاس میں اور مسلمانوں کی موجودہ کمزوریوں اور تباہیوں کی تکلیف دہ زیادہ مہربانی کرتے ہیں۔ ان کے نام اور ان کے تصانیف سے سارے ہندوستان اعلیٰ طبقوں میں پیدا ہوا فرزند بنیاد کے لوگ کسی نہ کسی حد تک ضرور واقف ہیں۔ انکا یہ آخری رسالہ جسے انہوں نے مسلمانوں کی بہروری و اصلاح کی غرض سے لکھا ہے اور جو ان کے پاکیزہ خط میں (۲۰۰) صفحوں پر ختم ہوا ہے نہایت ہی عظیم الشان تصنیف کے زمانے میں میری نظر سے گزرا۔ میں نے اس کے مختلف حصوں کو دلچسپی کے ساتھ پڑھا اور متاثر ہوا۔ اگرچہ اس رسالہ کی تصنیف سے اصلی غرض اسی قدر ہے کہ مختلف نرق اسلامیہ میں اتحاد پیدا ہو اور تمام مسلمان چاہے کسی اصول و عقیدہ کے پابند ہوں یا ہم شیر و شکر اور ایک دوسرے کے دوست رہیں۔ مگر اس ضمن میں مسلمانان زمانہ کی حالتوں کی جو تصویر مولانا درودی صاحب نے دکھائی ہے ان کے اعلیٰ کمال تحریر کو ثابت کر رہی ہے۔ اور اس سلسلہ میں پتہ چلتا ہے کہ قومی ورثے سے ان کا دل کس درجہ دکھا ہوا ہے۔ اور اسی بہروری و غیر ممالکی قوم کے صلہ میں ان کے ساتھ کیا کیا اور کیسے کیسے برتاؤ کے گمراہ ہیں۔ سچ یہ ہے کہ ہمارے افراد مغزین کے لئے یہ رسالہ ایک آئینہ ہے جس میں وہ اپنی سچی تصویر دیکھ سکتے ہیں۔

میں میرزا درودی اصفہانی کی اس تصنیف کو بہت ہی قدر و عزت کی نگاہ سے دیکھتا ہوں اور بیشک مسلمانوں پر فرض ہے کہ اس رسالہ کے شائع کرانے میں قابل و فاعل مصنف کی مدد کریں

## فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْإِبْصَارِ

پس از ماههای بشمار و نجاهده و کوشش بسیار در این شهر و دیار که کلمه  
 بگردد و نذر برای تو شتوری شیطان و هوا و در خلق خلاف بر باومی شود و با وجود  
 دوستی و آشنائی بسیاری از صاحبان دولت و کنت و عظمه و منصب و زور و استیلا  
 که ممکن است بدستیاری و پایداری آنها صدرا از اینگونه کتب طبع شوند آخرا مر بسرا  
 قلیلی و توکل بذات خدا این کتاب را بطبع فرستادم. ولی معلوم نیست که عاقبت شرح  
 آن تمام و کمال حاصل میشود یا نه. زیرا کسانی که قلم بر کاغذ چند نهاده یا وعده  
 زبانی فرموده اند بر قول و فعل اکثری اعتماد نیست. و اگر بخواهیم اینها را بنویسیم  
 صداقت بعضی هر چه گویند یا کفشی بر سر من زده اند. خدا مسلمان جهان و خصوصاً  
 مسلمان این خطه را بیش ازین توفیق نخرود. + ولیکن این کتابی است که یا  
 مسلمانان را ازین حالت غفلت ربی پروائی و عدم همدردی متغیر میسازد یا که بعین  
 حالت باقی خواهند ماند یا قیامت +

### رباعی

بیمار بود و خلق ولی نیست دوا	آری بود که این بود قهر خدا
هر چند رود و دوا هزاران فلک	با قهر خدا اثر نباشد بدعا

# فہرست

نام عالی ہشتانی کہ در طبع این کتاب "ہمدروی" ہندو فرمود  
قیمت فی جلد یک روپیہ

۱۶

نقشہ	تعداد
عالمیجناب مولوی حبیب الدین صاحب	۱
عالمیجناب کپتان سید حسین صاحب	۱
عالمیجناب عبداللہ صاحب ولد حاجی سجن لعل	۱
عالمیجناب محمد سلیمان صاحب تاجر حرم	۱
عالمیجناب ڈاکٹر سید ہاشم صاحب	۱
عالمیجناب مولوی سید ابوالخیر صاحب	۱
عالمیجناب مولوی یوسف حسین صاحب	۱
عالمیجناب مسٹر گادس شاہ صاحب وکیل	یک روپیہ
عالمیجناب مولوی حفیظ خان صاحب	یک روپیہ
عالمیجناب مولوی سید غلام بہار خان صاحب وکیل	۱
عالمیجناب ایک بیچارہ	۱۳
عالمیجناب مولوی سید علی صاحب بنگرامی	یک روپیہ
عالمیجناب محبوبدار سید محمد علی خان صاحب الوال	یک روپیہ
عالمیجناب مولوی محمد اسد خان صاحب منتظم گہریال خانہ سرکار عالی	۱
عالمیجناب ڈاکٹر احمد میرزا صاحب	۱
عالمیجناب حاجی عبداللہ صاحب مبین	۱
عالمیجناب نواب ستور الملک بہادر	۱
عالمیجناب مولی محمد عبدالحمید صاحب رحیم پور بندہ	یک روپیہ

یک روپیہ

نقد	دفعہ
حکمہ	۱
	۱
	۱
پنج جلد	۱
	۱
یک روپیہ نقد	۵ جلد
دو روپیہ	
حکمہ	
	۱
یک روپیہ	
یک روپیہ	
	۱
	۱
	۱
	۱
	۱
یک روپیہ	
	۱

عالیجناب مولانا عبد اللطیف خان صاحب دوم تعلقہ اربھکاری  
 عالیجناب میر ولایت حسین مہتمم کوٹوالی  
 عالیجناب مولوی عبدالقادر صاحب صوبیدار و ضابطہ یاب  
 عالیجناب ڈاکٹر میرزا صاحب خدیو جنگ بہادر  
 عالیجناب مولوی محمود جان صاحب وکیل  
 عالیجناب نواب بشیر نواز جنگ بہادر  
 عالیجناب مولوی عبد المجید صاحب مدوگار فیائنس  
 عالیجناب مولوی محمد یوسف الدین امین کوٹوالی پریمنی  
 عالیجناب خواجہ امین الدین صاحب  
 عالیجناب مولوی نعیم الدین صاحب تعلقہ اربھکاری  
 عالیجناب سید اسد اللہ صاحب مدوگار پنڈوبست  
 عالیجناب مولوی محمد محبوب علی صاحب وپتی کیشن کرورگری  
 عالیجناب نواب انتخاب جنگ بہادر  
 عالیجناب مولوی سید محمد حسن صاحب بنگرامی  
 عالیجناب مولوی حسین عطاء اللہ صاحب  
 عالیجناب مولوی محمد عبدالعزیز صاحب دفتر ریویٹ سکریٹری  
 عالیجناب مولوی عطاء اللہ خان صاحب  
 عالیجناب مولوی محمد رفیع الدین احمد صاحب  
 عالیجناب مولوی سید ابوالخیر صاحب  
 عالیجناب مولوی یوسف حسین صاحب

نقد	عدد
یک پیو حصہ	۱
حصہ حصہ	۱
جمع مول شدہ	۱
خرج کتاب مائے	
ور مدون طبع "اسباب ترقی و تشریح" کہ طبع آن درین شهر ممکن نیست	
۹ حصہ حصہ حصہ حصہ حصہ حصہ	۱ ۱ ۱ ۱ ۱ ۱ ۱
<p>عالم جناب مولوی (ملا) عبدالقیوم صاحب مرحوم</p> <p>عالم جناب یک بزرگوار کہ نام نوشتہ</p> <p>عالم جناب واکٹر یوسف علی صاحب</p> <p>عالم جناب نواب متھرجنگ بہادر</p> <p>عالم جناب مولوی محمد حفیظ الدین صاحب درپنی کیشند</p> <p>عالم جناب یک پیر واکٹر منظر کریم زکوٰۃ پورا آمدہ بود و خبری ازونست</p> <p>عالم جناب مولوی سید رفق علی صاحب وکیل</p>	



# حصه اول

## بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سزاوار پروردگار رحمان رحیم و لطیف کریمی است که ما بندگان مشت خاک  
پستی را بیا فرید و خلعت عقل و منطق و معرفت و عبادت و سعادتمندی و سعادت و اخوت  
و برتر نمود و تاج انسانیت بر سر نهاد و بر تمام مخلوق خود شرافت و برتری بخشید و  
اقامت بعمده ربك فخذلث -

## تعمیر

اما بعد - بدیندای پراوران من در اسلام که خدای تعالی در کتاب مجید و  
کلام حمید خود میفرماید: *لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرائته خاشعاً متصدعاً  
من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون* - یعنی  
اگر فرودی آوردیم این قرآن را بر کوهی هر آینه میدیدی تو (ای محمد ص) آن کوه را  
زاری کنان یا رزان و پاره پاره از خوف خدا و از اینگونه بیانات و امثال میرسیم و  
می آیم برای مردمان شاید متفکر و متبینه شوند - پس "جانی که عتاب پر بریزد - از پیشه  
"عزیز چه خیزد" - اگر کلام خداوند قهار جبار در قلوب بندگان اثری نبخشد کلام امثال  
ما ضعیفان ذلیل نادان و کم مایه چه اثری خواهد بخشید - ولیکن چون وضع جهان بر این  
جاری شده و اساس تربیت و زندگی بنی آدم از ابتدا بر این نهاده و آمده است ما



بجهت آنکه عرق حقیقت و پند روحی پدیدمان با بجزکت آید نام چند کس از فارسیان را در این  
 فهرست درج کردم که در مدو طبع "منتخب شاهنامه" هر یک عنایتی فرموده و همه نقد و ادب اند و  
 مشرک گذاری و نیز شرمندگی من از آنها بیش است که از مسلمانان زیرا که آنها هم درین منبسته  
 و من گاهی خدشی از آنها نموده ام +

مگر پدیدمان بنده باید بدانند که با این همه زحمات این مبالغ برای طبع یک کتاب هم کافی  
 نیستند چه درین سرزمین بسیاری از امر او صاحبان ثروت و دولت میباشد که این مبالغ  
 از یک روز یا یک شب در احوال اعمال کارهای بسیار پوچ صرف میکنند بلکه تمام و قصاب هم +  
 من تصدقها بلکه بخلها میگویم که واقعات و کیفیات مربوطه جمع آوری و گرفتن این مبالغ چنان  
 است که هر روپیه که بعضی از بزرگان عنایت فرموده اند یک پیه آن با صد کفش برابر است  
 و این گاهی را که من بجان خود فدایت از پدیدمان میدانم هزار بار از قرمسانی و دیوثی بدتر است  
 است زیرا که آن گره بی نهایت خوش نصیب و اقبال مند و محترم اند خوش بخورند خوش  
 میپوشند و صاحبان اسب و گاری و بنگلند +

شما یک صوبدار صاحب خردیید باب فرمود "مرا اصولی است که پیشگی رویه نمیدم بلکه  
 و کتابها من برسد بفرمایند از امید هم" این اصول بسیار خوب است و بنده خود اینگونه اصول را  
 در کتابها بنویسم و بنویسم آن کسی که پابند اینگونه اصول اند باید پابند اصول تهذیب و  
 نظافت باشد و بزرگوار است که در مقام ایشان مشرف شدم بیس با زنی میکردند و من یک ساعت  
 با اینها دم و باره چهارم بود که آن اصول را بیان فرمود و هیچ کتاب را خریداری نمود و  
 در باره پایداری و استقامت ایشان بروم تا مبلغ وصول شود. گرا و جواب لا جوابی است که من ترا  
 فرمایند که در کتابها بنویسم که بدون زبان کتاب نوشته باید و ما بیانی  
 در باره نظافت و نظافت و نظافت از بزرگان عالی شان بی نهایت مدح است  
 و دیگر در باره نظافت و نظافت و نظافت + اگر چه اشغال ما را بر این جزئیات

اعتنائی نیست در بخشی بخاطر راه نمیدهند ولی این تنگ حوصلگان باید بدانند که ازین رفتار و کردار نه بر عزت کسی می افزاید و نه از عزت کسی میکاهد و ازین چند رویه کسی غنی یا فقیر نمی شود. اگر بنده هم خدمت حکومت را اختیار کرده بودم این وقت صوابداری بودم ولی من خدمت پدیدار خود را اختیار کردم و فرود اینگونه خدمت همیشه کفش خوردن و تحقیر بوده است. و لهذا من شکر خدا را میگویم و همت عالی خود را پست نمی گنم. جان مطلب این است

رباعی

عالم همه همدرود میکند بزبان      نبود بجهان گوئی از آن نام و نشان  
اصل همه چون عطای زریع باشد      قرآن بسر زبان بود زور جهان

رباعی

در روی ز چه نام میبری مردان را      جوی چه درین هزار بهردوان را  
این گنج نباشد بودا کسیر که برود      با حسرت خود هزار سردردان را

رباعی

در ملک و کن شیر خدا نامرد است      در ملک جهان که چه مردی عزواست  
این بی ادبی نباشد از فهم آری      مرد است کسی که با کسان بهرد است

البته در میان این گروه کثیر عدوی هم میباشند که پریشان را باند و کمال عنایت بوده و خود نیز کمال عنایت را دارند و بعضی دیگر هستند که خود همیشه بیش و کم عنایتی در حق بنده فرموده اند و با بخدمت شکر گزار همه هستیم و دعا میکنم که خدای تعالی ما اهل اسلام را در سر اسر جهان اول توفیق دانش و پس توفیق همدرودی و بد زیرا که ترقی هر قومی در جهان موقوف است بر این دو نعمت +

در روی اصنافی

بجهت آنکه عرق محبت و همدردی بهرینان با حرکت آید نام چند کس از فارسیان را در این  
عزیزت درج کردم که در بدو طبع "منتخب شاهنامه" هر یک خفایای فرموده و همه نقد و او را اند و  
مشکر گذاری و نیز شکر مندی من از آنها بیش است که از مسلمانان زیرا که آنها به دین من بسته  
دین گاهی خدمتی از آنها کرده ام +

مگر حدینان بنده باید بدانند که با این همه زحمات این مبلغ برای طبع یک کتاب هم کافی  
نیستند هر چه که درین سر زمین بسیاری از امر او صاحبان ثروت و دولت بیانشد که این مبلغ  
را در یک روز یا یک شب در اقلی اغمال و کارهای بسیار بویج صرف میکنند بلکه تمام و قصاب هم +  
من بعد اوقت بلکه کلاف میگویم که واقعات و کیفیات مربوطه جمع آوری و گرفتن این مبلغ چنان  
استند که هر رویه که بعضی از بزرگان عنایت فرموده اند یک پیه آن با صد کفش برابر است  
و این کاری را که من بگان خود خدمت از بهرینان میدانم هزار بار از قرمسانی و دیوئی بدو چ  
است زیرا که آن گروهی نهایت خوش نصیب و اقبال مند و محترم اند خوش بخورند خوش  
میوشند و صاحبان اسب و گاری و بنگله اند +

مثلاً یک صوبدار صاحب قیفیه باب فرمود "مرا اصولی است که پیشگی رویه نمیدهم بلکه  
چون کتاب بن برسد مبلغ آنرا میدهم" این اصول بسیار خوب است و بنده خود اینگونه اصول را  
در هر کاری پسند میکنم و لیکن آن کسی نیکه پابند اینگونه اصول اند باید پابند اصول تهذیب و  
انفاق هم باشند یکبار که خدمت ایشان مشرف شدم بیسنس بازی میکردند و من یک ساعت  
در سر پا ایستادم و بار چهارم بود که آن اصول را بیان فرمود و بیچ کتاب را خریداری نمود و البته  
دو بار پایه دولت بنگله ایشان بروم تا مبلغ وصول شود مگر او را جواب لا جوابی است که من ترا  
فرمان داده ام که برای این کتاب بزیسی اکنون که بدون فرمان کتاب نوشته باید و در بیانی  
و بر روی و با هر چه بر پایستی + مگر تو اقلع و معقولیت از بزرگان عالی شان بی نهایت مدح است  
که در صوبه بار و رویه عنایت فرمود مگر با کمال معقولیت + اگر چه اشغال ما را بر این جزئیات

اطفال نیست در خستگی خاطر راه نمیدهند ولی این تنگ حوصلگان باید بدانند که ازین رفتار و  
 کردار نه بر عزت کسی می افزاید و نه از عزت کسی میکاهد و ازین چند رویه کسی غنی یا فقیر نمی شود +  
 اگر بنده هم خدمت حکومت را اختیار کرده بودم این وقت صوبیداری بودم ولی من خدمت پادشاه  
 خود را اختیار کردم و مزو اینگونه خدمت همیشه کفایتش خوردن و تنگی نداشت و لهذا من شکر  
 خدا را میگویم و همت عالی خود را پست نمی گنم + جان مطلب این است

رباعی

عالم همه بحدرو و لیکن بزبان      نبود بجهان گوی از ان نام و نشان  
 اصل همه چون عطای دریا شد      قرآن بسهر زبان بود ز در جهان

رباعی

در روی ز چه نام میبری مردان را      جوی چه درین حزاب همدردان را  
 این گنج نباشد بودا کسیر که برود      با حسرت خود هزار اسد گردان را

رباعی

در ملک و کن شیر خدا نامرد است      در ملک جهان که چه مبروی مروت است  
 این بی ادبی نباشد از قسم آری      مرد است کسی که با کسان همدرد است

البته در میان این گروه کثیر معدودی هم میباشند که پدرشان را باند و کمال عنایت بوده و خود  
 نیز کمال عنایت را وارند و بعضی دیگر هستند که خود همیشه بیش و کم عنایتی در حق بنده فرموده اند  
 و با بخله من شکر گزار همه هستم و دعا میکنم که خدای تعالی ما اهل اسلام را در سر امر جهان اول  
 توفیق دانش و پس توفیق همدردی و بهر زیرا که ترقی هر قومی در جهان موقوف است بر این  
 دو نعمت +

در روی اصفهانی



# حصه اول

## بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سزاوار پروردگار بر همان رحیم و لطیف گری است که ما بندگان مشت فاک  
پستی را پیا فرید و خلعت عقل و نطق و معرفت و عبادت و سرانگندگی و سعادت و اخوت  
در بر نمود و تاج انسانیت بر سر نهاد و بر تمام مخلوق خود شرافت و برتری بخشید و  
اقام بنعمه ربك محذات -

## مقدمه

اقام بعد - بدیندای برادران من در اسلام که خدای تعالی در کتاب مجید و  
کلام حمید خود میفرماید لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرائته خاشعاً متصدعاً  
من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون - یعنی  
اگر فرود می آوردیم این قرآن را بر کوهی هر آینه میزدی تو (ای محمد) آن کوه را  
زاری کنان یا رزان و پاره پاره از خوف خدا و از اینگونه بیانات و امثال نیز بنم و  
می آیم برای مردمان شاید متفکر و متبته شوند - پس "جانی که عتاب پر بریزد - از چشم  
لاغزی چه خیزد" - اگر کلام خداوند قهار جبار در قلوب بندگان اثری نبخشد کلام امثال  
ما ضعیفان ذلیل نادان و کم پایه چه اثری خواهد بخشید - ولیکن چون وضع همان بر این  
جاری شده و اساس تربیت و زندگی بنی آدم از ابتدا بر این نهاده و آمده است تا

با هر کوزه و اندامی که خواهد رفت تا هر زمان که جهان جهان است بر این پنج جاری خواهد بود که خلق  
 یکدیگر را موعظه و نصیحت کنند و با اندازه افهام خود یکدیگر را هدایت نمایند تا اگر این تفسیر محمدان  
 و خاکپای همه بندگان خلاق زمین و آسمان نیز این راه را بمانند و در پیش گرفته ام که هر چند خود  
 گمراه استم دیگر هدیمان خود را براه راست و صراط مستقیم حق هدایت نمایم. ولیکن این کار را  
 بنده تا اندر وی دعوی همه دانی میکنم بلکه با اعتراف کمال نادانی و هیچ مدانی میکنم و از همه دانایان  
 آسید محمود و انعامش دارم.

پس از تامل بسیار و تفکر بیشتر و تجربه سالهای دراز از جهان فقیر چنین یافته ام که خلقت  
 ماسوی الله و معرفت الله و عقل و دانش و فهم و بینش. ارسال انبیاء و رسل و انزال کتب و شفقت  
 عبادت و بندگی خدا و تمام او امر و نواهی الهی. اسلام و دین و عرض آفرینش سر اسیر محض  
 برای **مهد روی** بندگان خداست از یکدیگر و لهذا سعی و جهد را دارم که با اندازه فهمم  
 نامسای خود این امر را ثابت کنم و کمال آسید واری را بملطف الهی بویاری پاکان و مقربان در نگاه  
 ابدیت او دارم که در این میدان فاتح و کامیاب شوم. مگر افسوس است و اگر افسوس است چیست  
 درین کار همین است که آنگونه اسباب و سامانی که این کار را لازم است در نزد فقیر نهیاد و آگاه  
 و موجود نیست و کتب تفسیر و احادیث و غیره دور دستند دارم که در هر مقام ملاحظه کنم که رسول الله  
 و بزرگان دین و این امر و در بیانات و فقرات مربوط آن چه فرموده اند. حال آنکه چنانچه مستم  
 صرف آسید واری بملطف خدا هستم که کامیاب شوم. و نیز از بزرگان و صاحبان دانش و بینش  
 هدیمان بفرغش و با انصاف خود متوجه استم که اگر در مقامی تک و واحدی بنظر آنها برسد چنانکه  
 با اسطرخ خود بر بنده فقیر منت غنیمتند.

## مقدمه

اعظم کلمات خداوندی در قرآن مجید این است که سیفر باید و ما خلقت ابحق و کالسن

اَلَا لِعِبَادِنَا - یعنی جن و انس را خلق کردیم بخیر برای عبادت. در مقامات دیگر میفرماید  
 اَخْسِبْنَاهُمْ مَا خَلَقْنَاكُمْ عَشَا وَاَنْكَرَ لَيْلًا اَلَمْ نَجْعَلْ لَكُمْ سَمْعًا وَاَبْصَارًا وَاَنْفُسًا - و ما خلقنا السماء و  
 وَاَلْاَرْضَ وَاَمَّا بَيْنَهُمَا لَاجِبِيْنَ - ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَوَيْلٌ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ الْمَنَّا -  
 وخلق نکردیم آسمان و زمین و آنچه در میان اینهاست بیفایده. این گمان کافران است پس  
 برای بر کافران از عذاب دروغ و عقوبت آتش. در و آیه ثانی قدری تعالی سبب فرستادن  
 عالم را بیان فرموده یعنی در آیه اول بیان فرموده چنین معلوم میشود که آیات بعد از ابتدا  
 نازل شده و آیه اول بعد از آنها و سبب آن در بیان فرموده شاید بجهت آنست که  
 صاحب فهم درمی یابد پس معلوم شد که بهر حال سبب خلقت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست که  
 وسیله آنست " شما " و در یک آیه دیگر است " جن و انس " همه برای عبادت است  
 از آن ذات بچون - هر چند که در این آیات ذکر ملائکه نیست مگر ملائکه هم در آسمان و زمین  
 شامل اند و خارج نیستند. چنان معلوم می شود که سبب آنچه در زمین و آسمان است  
 انسان است که اشرف مخلوقات واقع شده. چنانکه از بعضی احادیث و غیره هم معلوم میشود  
 نیز از آن آیه گرفته که خدا تعالی میفرماید اِنَّا عَرَضْنَا الْاِمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ وَاَلْجِبَالِ  
 فَابَيْنَ اَنْ يَّحْمِلَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَاهِلًا - هر آینه ما پیش  
 آوردیم (یا نمودیم) امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها پس آنها قبول نکردند بر دوشان  
 آن امانت را و از حمل آن ترسیدند مگر انسان حمل آنرا قبول کرد و بدستیکه انسان ستمگر  
 و نادان است.

پس بهر حال آن امانت هر چه باشد محض برای انسان است و ملک و جن هم در آن شریک نیستند  
 و دیگری بر خود گرفت حمل آن را و حافظ علیہ الرحمہ میفرماید " آسمان با امانت نتوانست کشید  
 باری این قرعه بام من دیوانه زودتر زگر در این هم شکی نیست که خود خدا تعالی میفرماید که انسان



تلقوم و جهول است و بسیارین در صفت که زیاده از سایر مخلوق خداورد نیلوا کثرت هر چیزی  
تحتاج است و لیکن چون بار امانت خدا را بمنزل مقصود رسانید آن وقت امتیاز مهم میسرند بر همه مخلوق است  
دلی باید دانست که خواه آن امانت معرفت الله باشد خواه عبادت الله باشد و خواه  
پذیرد دیگری باشد بالاتر از آنها (و نامی تو انیم چیز دیگری را امر او بگیریم) خدا تعالی مکرر میفرماید که من  
از کفر و ایمان بتدگان مستغنی ام و من کفر فان الله غنی عن العالمین - اما در حدیث آمده است  
و گوید در حدیث قدسی که خدا تعالی فرموده است انسان را برای آن خلق کردم که شناخته  
شوم و از بعضی آیات ابتدائی کلام الله و سوره بقره که خدا تعالی میفرماید و اذ قال رب انا لله  
انی باعلت فی الارض خلیفة الی اخر یعنی اینجا میگفت پروردگارتو (ای محمد) ملائکه  
که ما خلیفه را مقرر میکنیم در زمین ملائکه زبان اعترافش گشودند و چنین و چنان عرض کردند  
مگر آدم و تمام اسماء را آنوقت بر آن پس پیش کرد و ملائکه فقال انبؤنی باسماء هؤلاء  
ان کنتم صدقین - پس گفت (خدا) خبر دهید مرا از این نامها اگر شمارا استگو بستیید  
قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العظیم الحکیم - گفتند (ملائکه) بپاکی یاد  
میکنیم ترا ما را علمی نیست سوا ای آنچه را که تو آموختی بما - هر آینه تو مستی و نادان با حکمت -  
از آن پس خدا تعالی امر نمود به ملائکه که آدم را سجده کنند و تمام اسجده کردند آدم را جز شیطان  
الخر از این همه صاف ظاهر میشود که خدا تعالی انسان را اشرف مخلوق خود خلق فرمود و  
خلافت خود را بر روی زمین با و عنایت فرمود و آنرا قوه و اوراک آن عطا نمود که او را  
بشناسد و فرمان او را چنانچه باید بجا آرد - رسول مقبول او بحال مجزوا کسار عرض نمود  
ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک نه من چنانچه باید شاید ترا شناختم  
و نه چنانچه باید و شاید بندگی کردم - و ازین معلوم میشود که هر چه هست در معرفت است  
عبادت و اگر انسان را امتیازی است بر ملائکه همین است که انسان را قوه تدرک معرفت الله  
بخشیده اند و اگر عبادت خدا را میکنند میتوانند و باید که از وی معرفت کنند -

لیکن بر تمام مسلمانان جهان معلوم باد که این فقیر بر خود گرفته ام که باز از آن فهم و دانش خود  
ثابت کنم که در تحقیق هر چه سبب باشد آفرینش جهان و خلقت انسان را نیز در ای و عقیده  
این فقیر بظاہر چنین معلوم میشود که انسان خلق شده است محض برای "پندروشی"  
و بسبب و مکتب که اثبات این رای بسیار مشکل بلکه غیر ممکن باشد ولی تیره بیاری خدا و تحقیق  
درین اسلام این امر را به ثبوت میرسانم.

آیاتی را که بنده جمع آورده ام برای اثبات این امر عظیم الشان بسیار و بیشمارند مگر بعضی  
از آنها مکرر شده اند بعضی همان مطلب استعدولی عبارت دیگر بیان شده اند و بعضی دیگر  
نسبت باین امر و از روشی نسبت با خود و دیگر بنا بر این بسیاری از آیات را ماکروم دارا آنها که  
نسبت باین مطلب دارند همان حقه را گرفته باقی را ساکروم چه کسانی که قرآن مجید را  
میخوانند خود باید در این آیات ملاحظه کند و کماکان معانی و تفسیر آنها را معلوم نماید.

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان آیات قرآن مجید که در اثبات این امر دلائل و براین  
دستکامات ما باشند خوانندگان این اوراق باید در مد نظر داشته باشند این نکته بسیار  
بسیار است که خدای عزوجل در چندین مقام اظهار میفرماید استغفای خود را از عبادت بندگان  
مثلاً میفرماید **و من کفر فان الله غنی عن العالمین** و اگر (خلق تماماً) کافر شوند پس  
بتحقیق خدایی نیازی است از عالمیان - این آیه در سوره آل عمران سبب حج بیت الله  
است که قبل از آن فرموده است **و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً** -  
حق خداست بر مردمان حج خانه کعبه (مگر شرط آن این است) که هر که قدرت یعنی زور و توان راه  
علی کند پس از آن فتره مذکور و من کفری گوید - در سوره عنکبوت میفرماید **و من ینجاهد**  
**فانما ینجاهد لنفسه ان الله لفی عن العالمین** - و هر کس که محنت با مجاهده از راه  
نیکدگیری بکند محض برای فائده خود میکند بدینستیکه خدایتعالی هر آینه و بیشک نیازی  
از عالمیان (یعنی از اعمال نیک و عبادات عالمیان) - در این آیات مذکور خدا میفرماید و عبادت

در پشت کنده برای کسانی که گنایر نمی فهمند ظاهر فرموده است استغفای خود را از اعمال و افعال  
نیک و عبادت بندگان "گر جمله کاینات کافر گردند بر خاستن کبر باشن نشینند گردند" در  
بسیاری از مقامات دیگر استغفای خود را ظاهر نفرموده و فی صحن جان و انشای بکنایه فهم و عبادت  
که در آن مقامات نیز مستغفای اظهار میفرماید استغفای خود را مثلا میفرماید یا ایها الرسول  
لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا امنا با و اهلهم و اولادهم من قبلکم  
الخ ای رسول و مملوین مباشش یا مملوین کند ترا کسی که سعی میکنند در سزای آن که زبان  
گفتند (بای گویند) ما ایمان آوردیم و حال آنکه در غلبه آنها ایمان نیست الخ و نیز  
از این آیه صاف معلوم میشود که بسیاری از همان مسلمانان اولی فی ایمان و کافر بوده اند  
قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی فاعلیها و ما انا علیکم بحفیظ  
هر آینه دلیلها آمد شمارا (ای مسلمانان یا خلق عالم) از جانب پروردگار شما پس هر که عیاش  
شاید راه راست قدم نهاد و نفع آن بخوردش عاید شود و هر که نایب کرد تا پس زبان آن  
بخوردش عاید میشود (پس بگوای محنت) و من نسیتکم لکمبائنا یا جبارده شما ان احسنتم ان احسنتم  
لا نضکم و ان اساتر قلوبا (ای بندگان یا مسلمانان بدانید که) اگر نیکویی میکنید نیکویی میکنید  
برای وجود فائده خود و اگر بدی میکنید ضرر آن هم بخورد شما عاید میشود پس خداستغالی برای  
اتمام محبت بطور انصاف نری که بوفی بندگان بداند خدا جبر نمی کند و بدی از جانب او نیست  
و نیز بندگان بدانند که هیچکس نباید استغفالی را از اعمال دیگر می نیست میفرماید من اهتدی  
فانا یهدی لهدی و من ضل فانا یضل علیها و لا تر و انما و نهرا اخری - و ما  
کنا معذبین حتی نبشرا رسولا - هر که هدایت یافت جز این نیست که هدایت یافت  
برای سود خود و هر که گمراه شد گمراه شد برای (خود) خود و هیچکس بر نمیدارد با نگاه  
بگری را و ما عذاب نمی کنیم بر قومی تا آنکه اولی روشنی را نفرستیم برای هدایت آن قوم  
چنانچه با ایمان شد از آیات بعد نیز ظاهر گشت که خداستغالی از عبادت بندگان خود بکلی

بی نیاز است و او را کار و احتیاجی بان ندارد مگر اینست برندگان فرقی است که بجا نظر  
خداوندی و عظمت ثمان و جلال و جبروت خلاق عالمان و نعمتهای بیحد و حسابی که آنها را عطا فرموده  
بزرگواری و بزرگانگی و نیازمندی و بیچارگی خود را اظهار و خاکساری خود را ظاهر سازند همچنین  
انهای او را که از آن بخله است شرافت بخشیدن آنها بر سایر مخلوق بسبب عقل و دانش و خلق  
و معرفت و انسانیت چهاره دور خاطر دارند و شکر آنها را بجا آرند و بی باید دانست که در تمام  
اعمال نیک و بدی که انسان میکند و ما آنرا عبادت یا انقیاد و فرمانبرداری و دوستی و معرفت خدای  
تام نسیب یا عکس و خلاف اینها باشد اصل همه نتیجه همان است که بندگان با یکدیگر نسبت بیکدیگر  
و برای یکدیگر میکنند و محض از آن است که آنها خود عاجز و بیچاره و پرا احتیاج و پر نیاز خلق شده اند  
و طبیعت و سرشت آنها مستعدی است و بناچار بیکدیگر محتاج هستند و اگر نه خداوند مصل و عطا  
بکلی از هر گونه اعمال بندگان بی نیاز است و در آیه اخیر و چیز دیگر مریض و مشغول هستند  
بجمله اول آن که نسبت دارد به اعمال بندگان برای فواید خاصه ذات خود یکی این است  
که می فرماید یکس بار گناه دیگری را بر نمیدارد و دیگر آنکه می فرماید بندگان خود را در عذاب نمی برنجی  
و نسبت در نمی اندازم جز آنکه اول رسولی را میفرستم برای هدایت آنها و چون بر اقبال آن رسول عمل  
نمودند آنوقت آنها را در عذاب و آنگاه گرفتار میکنم چون معلوم شد که انجام اعمال و اعمال نیک  
و بد بندگان خدای تعالی بی نیازی بی پروا است پس بری و صریح است و مانند آفتاب روشن است  
که این همه او مصلح و بند و بست و آمدن رسولان و آوردن کتب و احکام و او امر و نواهی فاضل است  
بنندگان و انتظام میان آنهاست و در کار آنها با یکدیگر هیچ فزادگی آنچه کسی بکند مثلاً از عمل نیک  
نسبت دیگری از هم خلقان خود فاعده و آن عمل خود مشش نماید میشود همچنان عمل بد و در صورت  
کسی را حقی نیست که در اعمال و احوال دیگری ستمی بگوید و حرفی براند چرا که او جوابد اعمال خود  
است نه جوابد اعمال دیگری و بار گناه یکی را دیگری بر نمیدارد پس هر کسی خود را در عبادت  
خدا پرستد و عاقل و عاقل مخلوق از دست و نیک و بد هر کسی را او حکم میکند و او را جزیه و عاقبت

میکنند. این سخن بسیار نیک است بندگان را و این همه شور و شوق و معرفت گیری و نکته چینی بر  
بیکدیگر بکنی فضول و بیجا است. ثانی آنکه بپای حال هر شخص و هر قوم از اعمال اوست که بیکدیگر  
اوست و آن مکافات از هیچکس نمی رسد جز از خدا یعنی حاکم عادل و چون خدا تعالی عادل است و لایق  
عدالت ادا نموده است که ابتدا بندگان خود را آگاه سازد از اعمال نیک و بدی که با مرتضی او هستند  
یا مرتضی او نیستند و هرگاه پس از دانستن و آگاهی خلاف آن کرده اند از آنجا عقوبت کنند لهذا قبل از  
عقوبت رسولان را این فرستاد که بنیابت او خلق را از نیک و بد اعمالی و او را مردی نواهی او آگاه سازند  
تا نیک بکشند یا نیک دیگر هست و او را رسولان. اکثری از جهال چنین می پندارند که مراد  
از رسول فاضل انبیاء میباشند که متصف بصفات فاضله چندی و معصوم هستند این یکی خلاف  
است. اگر چه بظاهر رسولان خدا همان انبیاء میباشند که معصوم هستند و تا هم آنها مردگان  
محمد مصطفی هم بود ولی بواقع بسیار دیگر هم از بندگان خدا میباشند که اگر چه معصوم نیستند مگر  
بندگان نیک خدا میباشند و کتاب هم دارند ولی در لباس و زبان مختلف دیگرند و همیشه در  
هر زمانی بوده و همیشه در هر زمان دیگر هم خواهند بود. بعضی از آنها انبیاء میباشند یعنی از آنها  
علماء و را سخون در علم هستند یعنی از آنها علماء هستند که خدا تعالی نعمت حکمت را با آنها عطا فرموده  
بعضی دیگر هم شاید فاضل و قاجرانند. <sup>عنه اقول</sup> این همه بر صورت و وضع و عبارت و لفظ و لغت  
که باشد حاج از اقوال خدا و رسولان خدا نیست درین حدیث کلام عظیم ایشان از زبان  
عظیم الشانی بر آمده است که فرموده انظروا الی ما قال و لا تنظروا الی من قال و دیگری  
این کلام را بعینه لباس دیگری پوشیده میگوید "باطل است اینکه می گوید <sup>عنه اقول</sup> گفته اند  
که نباید مردی را که گیرد او را گوشش <sup>عنه اقول</sup> نوشته است پذیرد و یار یعنی اگر نپذیرد نصیحت  
از زبان فاضل فاضلی هم نباید بپای آن عمل نمود ولی چشم از افعال آن مرد باید پوشید پس  
تمام علماء و فاضلان و کلمین و بران و مرشدان و مشایخ و همچنین کفار و مشرکان و بت پرستان  
و فتنه گردان نصیحت و هدایت میکنند باز اگر اقوال آنها حق است و از اقوال خدا و رسول و افعال

و خواهی الهی خارج نیستند بر فرض است پیروی اقوال آنها و اما ایند برین و عقاید و عقول  
شخصیت آنها کاری نیست. و اگر خود بر خلاف آن میکنند که دیگران میگویند زوئی ندارد که دیگران  
هم پیروی کنند اعمال آنها را پس لزوم در پیروی اقوال است نه در پیروی افعال. مشروط  
بر آنکه مطابق باشند با قول خدا و رسول و مخصوصه خانی باشند از شایسته فریب که و اتمی فریبی خارج  
ساختن بندگان خدا از شاه راه حق و صراط مستقیم.

بعضی از جهال هستند که غالباً مانند اطفال خردسال بعضی سوالات بیخ تمییزی را میکنند چنانچه  
سعدی علیه الرحمه بیان فرموده است قول آنکسی را که گفته "خفته را خفته کی کند بیدار" و خود  
آن بزرگوار جواب آنکس دیگران از قبیل او داده است. بیچو در فرقی نیست در میان انبیاء  
و اولیاء و بزرگان دین و علماء و فساق در اقوال بجز آنکه آنها میگویند و خود نیز بعمل می آورند  
بجسب درجات و مقامات و صفات خود بعضی افضل و اکمل اند از بعضی دیگر. مثلاً انبیاء محصوم  
اند و چنانچه عقیده تمام اهل اسلام است محمد عربی بدون وحی سماوی سختی بر لب نمی آورد.  
ولیکن دستگاه پادشاه حقیقی نیز مانند پادشاهان مجانی است. البته حاکم شهر یا قلمروی  
باغزش یا سپاهی بر پس فرقی کمی دارد و چندانکه جوابی آن حاکم است جوابی این فرارش  
نیست و چندان هم که بر او اعتماد است بر این نیست. مگر در جریان احکام همه یکسان هستند  
و هر یک را منصب و مأمور و فرائض جداگانه خاصی است. خدا تعالی رسول خود را فرمود  
فان عنیت فتوکل علی الله. همین کلام را رسول باشد بطرز دیگری فرمود بیشتر سواری که حال  
آن را ببند و از آن پس توکل بر خدا کن. "بیا تو کنی زانوی آستر بیند" سعدی صاحب این کلام  
را بطرز دیگری گفت "رزق هر چند بیگمان برسد شرط عقل است حجتن از در ما". (مگر هر دو  
گمانی نیست بلکه محنت و کسب است). پس سعدی هم پیروی رسولی بود عظیم الشان چه در عهد  
خوش و چه تا زمانی که کلام او باقی است و کتابی هم داشت که اگر مسلمانان بر بسیاری از آیات  
آن عمل کرده بودند باین نکبت امروزه درنی افتادند و اگر امروز هم عمل کنند باز امید بهبودی

بسته بر آفتاب کی سخن شعور مذکور بالاست - هر پدری فرزندان خود را بمنزله رسولی است و لیکن  
 ممکن است که آن پدری که پسر خود را چند میدهد که فلان عمل را بکنند خود میکنند و خود گمناگار است  
 انانیا و هم با او چه مصوم بودن ممکن است که نزد پادشاه علی الاطلاق در بعضی مقامات ترک  
 ادواتی کشد که مورد عتاب الهی واقع شوند چنانچه در مقامی اشرفی حضرت داود و در  
 عتاب فرموده یاد او در اناجعناک خلیفة فی الارض الخ - ای داود ما ترا در زمین حکومت  
 دادیم پس حکم کن در میان بندگان ما با انصاف و پیروی کن خواهش نفس خود را الخ آیه -  
 محبوب خود را بتاکید و مبالغه و حکم محکم فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فان لم تفعل فان  
 بلغت رسالتک الخ - ای رسول چرا نمی رسانی برسان بخلق آنچه که فرستاده شده بسوی تو از  
 پروردگار تو و اگر ز ساقی پس تمام و کمال رسالت خدا را بجا نیاورده باشی - البته اعظمی بود  
 که رسالت آنحضرت بدون آن تکمیل نمی یافته و گویا خاص برای تبلیغ آن رسالت شده بوده  
 یا عبارتی دیگر تکمیل رسالت آن حضرت موقوف بر رسانیدن آن بوده پس بهر حال کلام حق چون بدون  
 عرض از زبان کسی برآید باید از دست بردار آن عمل نمود - بنابراین اگر پدری فرزندان خود را بصداقت  
 منع کند از فعلی که خوب عمل می آید و محتمل که خود پیشیمان است و میگوید "من نکرده شما صد کنید" این پدر  
 نیز بمنزله رسولی است چرا که ب خلاف شرط پدری عمل کند و فرزندان خود را بطریق گمراهی ولایت کند  
 چنانچه بسیاری در این تکلیف چنین میکنند - البته هیچ شک و شبهه نیست که بالقرینه هر غامی باید غافل هم  
 باشد چندانکه کلام عالم با عمل اثر می بخشد - کلام عالم ب عمل نمی بخشد مگر باید دانست که این غافل نیست  
 به عالم و واعظ ندارد بلکه نسبت دارد به پادشاه و وزیر و امیر و پسر و مرشد و استاد و والدین و عرض تمام  
 بزرگان هر قوم و ملت که بموجب اقوال خدا و انبیاء خود را جوابه خدا میدهند برای اعمال و افعال  
 کسانیکه با آنها پیرو شده اند - "همه سخنانان اند و همه جوابه گو سفندان خود استند" -

آدمیم بر سر مطلب

ابتداء با خود شدن ماعنا حفظ این نکته عظیم ایشان را بفرمایند که خداوند علی اعلی علی السلام  
عم نواله خود در جانی میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و  
قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقکم - ای مردمان بدستیکه ما خلق کردیم شما را  
از یک مرد و یک زن و گردانیدیم شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله (محض) برای شناسایی و تمیز از  
یکدیگر - پس جز این نیست که گرامی ترین شما تر و خدا کسانی انداز شما که تقوی و خدا ترسی آنها  
بیش است - چونکه در این آیه خدا تعالی بلفظ ناس خطاب فرموده و خاص مؤمنان و مسلمانان  
را خطاب نفرموده از آن معلوم میشود همچنین از زوزمره حالت بندگان ظاهر میگردد که همه  
بندگان خود را حق تعالی یک چشم عنایت و رحمت ملاحظه میفرماید و رحمت و مطلق و عظیم است و  
درین مقام و نکته هیچ گروهی را مستثنی نفرموده و در میان مسلمان و کافر فرقی ننهاد و مخصوص اسلام  
هم چیز جدیدی نیست یعنی که اسلام محض ایمان بودانیت و وجود اوست و ایمان بان شیرینی  
است که ذکر فرموده و حضرت ابراهیم خلیل و نوح و دیگران را هم مسلمان ذکر نموده و بیشک نام انبیاء  
و یکان اول هم مسلمان بوده اند - پس ما باید بگوئیم که در میان بندگان خدا ازین آیه معلوم میشود که  
خواه بین تهری باشند - خواه بین موسوی و عیسوی و زرتشتی و هندوی کسانی را تقرب بیش است  
که تقوی آنها بیش است - مگر چنانچه بالا بیان رفت خدا تعالی در این دنیا و بطور ظاهر بر همه  
یکسان مهربان و لطیف است "خدا ای راست مسلم بزرگواری و علم که جرم بند و نان برقرار میدارد"  
و چنانچه میفرماید شما را از یک پدر و مادر خلق نموده ام و فرقی در میان شما نیست بر ما فرض است  
که بر این کلام عمل کنیم "بنی آدم اعضاء یکدیگر اند" که در آفرینش زیاده گوهر اند "الی آخر"  
اشعار و لیکن چونکه خدا تعالی حکیم علی الاطلاق و قادر علی الاطلاق است و کارهای بندگان و  
حکم در میان آنها با اوست و ما را ابدانگی از هیچ چیز و هیچکس نیست و هیچ عمل نیک و بد و هیچ چیز  
نیک و بد نیست پس در آن طریقی که قدم نهاده ایم و در آن صراطی که قدم داریم و در سبب ایم  
و دعوی میکنیم که آن طریق حق است و ما در طریق و صراط مستقیم حق قدم میزنیم بر ما فرض است



که ملاحظه کنیم که با دینی و دواشهای ما چگونه ما دارم؟ بنابراین بپسندید آن هدایت نامه که در وصیت او هست  
در آن چه درج است و بر آن راه مسپا بپیم -

این راه هم باید دانست که اگر آیه بالا محض خطاب به مسلمانان بود باز شرط اخیریهای خود است  
بمنقوله نخواهد شد پس بهر حال چون ما مسلمانیم در بحث ما با فعل بر سر مسلمانان و دستور العمل  
دینی و هدایت نامه اسلام و این اسلام است ابتدا باید بدانیم که خدا تعالی میفرماید: **الذین**  
**الذین عند الله الاصلاح یعنی بدستیکه درین تحقیقی و حق نزول خدا اسلام است - پس می**  
**فرماید و من یتبع غیرا کلامه ینافلون یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین -**  
و هر که سوا حق اسلام را بخواد و پیروی طریق دیگری را بکند پس هرگز از قبول نخواهد شد چیزی  
و انکس در قیامت از زبان کاران است پس خدا تعالی شروع میفرماید به تعریف و بیان نشانههای  
مسلمانان و پیروان دین اسلام که آنها ثور و حجت و هدایت پروردگار خود خواهند بود و میفرماید:  
**فما کتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوٰة و الذین بایاتنا یمنون - پس بزودی خواهیم**  
**نوشت (رحمت خود را) برای آنکسانیکه برهنه کاری میکنند و زکوٰة میدهند و ایمان می آورند**  
**بر آیات وحیهای ما - از آن پس واضح تر میفرماید که آن گروه کدام گروه اند الذین**  
**یتقون الرسول البتی الامی الذی یحذرونه و ینکونون عنده فی التوریه و الانجیل**  
**یا مرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و یحل لهم الربیبات و یحذیر علیهم الخبایث**  
**و ینزع عنهم اصبهم و الاغلال الی کانت علیهم فی الذین امنوا به و معتزروه و نصروه**  
**و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون - (آن گروه مذکور کدام گروه اند)**  
آنکسانی هستند که پیروی میکنند آن رسولی را که نبی امتی است و ذکر او را خواهند یافت  
(مسلمانان یا پیروانهای) که نوشته شده و نزد آنها موجود است و توره و انجیل و آن پیغمبر  
امر میفرماید آنها را بکارهای پسندیده و منع نماید از کارهای ناپسندیده و حلال می سازد  
برای آنها چیزهای پاک و پاکیزه را و حرام میکند برای آنها چیزهای ناپاک و ضعیف را و ساقط

میگذرانند با آنها بار آنها را (و دور میسازد آن مشتق را که بر آنها بود و هست پس آنرا که ایمان آورد  
 با او و او را تعظیم نمود و او را یاری کرد و پیروی نمود نوری (یا هدایت نامی) را که با اتفاق  
 و همراهی او نازل شده است آن گروه هستند سرنگاران پس از آن خدا فرمان میدهد آن  
 رسول را که محمد ص باشد که قل یا ایها الناس اتق رسول الله الیکم جمیعاً الخ بگو ای مردم بدستیکه  
 من رسول آسم از جانب خدا بسوی شما اهل عالم تمام الخ - باز در جای دیگر خدا تعالی امر میفرماید  
 به رسول خود قل ان کنتم تحبون الله فاتبونی بحبکم الله و لیفر لکم ذنوبکم بگو (ای محمد  
 خلق عالم را) که اگر شما خدا را دوست میدارید (یا دعوی میکنید که دوست میدارید) پیروی کنید  
 مرا تا که خدا دوست دارد شما را و بیا مژوگمانان شما را -

بنابراین هم در میان ما و سرسره جهان هستی و شیعه و و تابی و مهدوی و نجری و سایر مفسد و  
 ملت و شیخ و سید و مثل و پنهان و هندی و ایرانی و ترک و عرب و پیرو مرشد و غرض هر زبگوار  
 از هر قوم و ذات که چون از او پرسند چه دینی داری بگوید "مسلمانم" بدانند که آن دین اسلام  
 که خدا فرموده نزد من دین حق است این دین لفظی نیست که این بزرگوار بلب وارد بلکه معنی و تقوی  
 و حقیقی آن آن شر اعلی هستند که متعلق و مربوط اند باین لفظ "مسلمانی ازین است که حافظ دار  
 و ای اگر از پس امروز بفرزوانی" - تمام مفسد و دولت یا بیشتر اسلام فرود آید میگویند و  
 معتقد این استند که از اینها یکی ناجی و بهشتی است و باقی دیگر غیر ناجی و بهشتی اند - ابد درین تسکین  
 نیست که یک ملت یا فرقه نامعلوم ناجی خواهد بود ولی هر ملتی که باشد آن خواهد بود که تقوای او بیشتر  
 است و بدون تضمین آن شرط تعظیم ایشان نخواهد بود یعنی پیروی رسول الله در هر قدری -

### در درجات مسلمانان

اکنون بیان میکنیم درجات مسلمانان را تا معلوم کنیم که اعلاترین درجات کدام است  
 از خوای آیات قرآنی چنین معلوم میشود که در اسلام سه درجه و مرتبه است - اول پست ترین  
 همه اسلام است و از ظلم خود خدا تعالی معلوم میشود که درجه اسلام بسیار پست است بلکه هیچ نیست

فانت الاعراب المناقل له توؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم الخ .  
 گفته اند اعراب که ما ایمان آوریم بگوای بختره آنها را که شما ایمان نیاورده ایم ان البته بگویند که  
 مسلمان شدیم مگر ایمان در دلهای شما نیست الخ . ازین آیه صاف بر هر طفل و مرد و پانزده ساله معلوم  
 هم معلوم میشود که اسلام خود چیز و لفظی حقیقی است و معنی واقعی اسلام ایمان است . بعد از آن  
 بیان میفرماید که کسانی که ایمان آورده اند کدام گروه اند و نشانهای آنها چیست و آنها صادق  
 و راستگو هستند . اما ایمان و تقوی . اگر چه شکل است تیز داون ایمان را از تقوی زیرا که  
 خدا تعالی غالباً و نه هر جا که خطاب فرموده است بمسلمان واقعی فرموده است " ای کسانی که ایمان  
 آورده اید . یا آنکه ایمان آورده اند " مگر در آن آیه عظیم الشانی که خطاب فرموده است  
 به عموم خلق بکنی ظاهر نموده است که تقوی بالاتر است از هر وجهی از درجات نیکی یا عبادت و  
 و انقیاد و میفرماید از تمام خلق که اعمال نیک و احکام مرا بجای آورند تقرب کسانی نزد من بیش  
 است که تقوی و پرهیزگاری و خدا ترسی آنها بیش است .

یک نکته باریکتر باز بنظر می آید که در بعضی مقامات خدا تعالی بطور تاکیدی میفرماید ای کسانی که  
 ایمان آورده اید ایمان آرید و چنین و چنان کنید . شد می فرماید یا ایها الذین امنوا امنوا  
 بالله و برسوله و الكتاب الذی نزل علی رسول الخ . ای کسانی که ایمان آورده اید زبان و  
 ناقص ایمان کامل آید بنگاه رسول او و کتابی که نازل فرموده بر رسول خود الخ . شاید در این مقام  
 زبان اول مراد ایمان ناقص باشد یا که ایمان غیر حقیقی و محض از روی نفاق و ظاهرواری است  
 و ایمان ثانوی ایمان کامل واقعی است که ایمان بخدا و رسول او باشد و تمام آنچه در کتاب نازل شده  
 بر آن رسول مروج است . گروهی مسلمان هستند که صرف بپاس و نجات مسلمان اند و دیده  
 میشوند روز و شب که بیشک در تمام عمر خود یکی از اعمال شرع اسلام را بجای نیاورده و نمی آوند بلکه  
 بنظر اتفاق گاهی . اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله هم بر زبان جاری نه کرده  
 و نمی کنند . شاید اگر در بعضی و وضع دیگری مشبهه یا زائهای دیگر باشند و کسی پرسد که

شما مسلمانید در چنین مقامی بطور ضرورت اقرار بر سنانی بکنند و بگویند ما مسلمانیم و این حال  
نه تنها در میان عوام بازار و مجال وجود دارد بلکه در میان بسیاری از بزرگان عالی شان هم وجود دارد  
در جای دیگر خدا تعالی میفرماید **وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ**  
**فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يظَلُونَ فِيهَا أَبَدًا** - و هر که بجا آورد اعمال نیک را خواه مرد باشد  
خواه زن ( بشرط آنکه ) مؤمن باشد پس آن گروه داخل بهشت شوند و ظلمی با آنها نشود -  
**وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَحْزَنُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا** - و کسیکه نیکو کاری کند  
و مؤمن هم باشد پس نترسد از ستم و نقصان - **مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ**  
**فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ** - پس کسیکه نیکو کاری کند ( بشرط آنکه ) مؤمن باشد پس ضایع نخواهد  
شد سعی او یعنی کار خیر او - از این آیات معلوم می شود که باید ایمان حاصل و تحقیق باشد  
و اینکه ایمان زبانی ایمان منافقین است که خدا وعده بهشت عذاب داده است با آنها -  
**أَمَّا تَقْوَىٰ** - از خواهی آن آیه اول که منسوب به امر تقوی نوشته شد و نیز آیه اول قرآن  
مجید که خدا تعالی میفرماید **ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** این کتاب شک  
نیست در آن که به آنهاست پر هیز گاران را معلوم میشود که مقام پر هیز گاری و پر هیز گاران بسیار  
اعلی است - باین معنی که درجات مسلمانان و حتی ایمان داران هم یکسان نیست و از ابتدا  
در خدمت رسول الله هم گاهی یکسان نبود - چنانچه خدا در حق مسلمان فارسی رسول الله فرمود  
**الَّتِلْكَ أُمَّةٌ مِّنْ أُمَّةٍ مَّا أَهَلَّ الْبَيْتِ** و اهل بیت رسول الله نیز شرکایی آیه میباشد و دیگری نبود و خودی  
مرفضی ام متقیان بود - در تقوی یک نوع خوف و خشیت و احترام است از عظمت و جلال و  
جبروت خدای که در وجود هر مسلمان و حتی هر مؤمنی هم نیست - از جمله آیاتی که در خصوص تقوی  
در حق متقیان در کلام مجید موجود است و فقیر من جمله در اینجا می نویسم اینهاست **بَلَىٰ مَنْ يَدْعُ**  
**بِعَهْدِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** - بلی کسیکه ایفا کند عهد خود و پر هیز گاران را  
پس تحقیق که خدا دوست دارد پر هیز گاران را - **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ**

تقائه ولا تموتن الا و انت مسلمین ای کسیکه ایمان آورد و اید (ایمان ناکالی)  
پهیزگاری کنید و از خدا بترسید چنانچه شرط پهیزگاری و ترسیدن است و نیزید مگر  
اینکه مسلمان حقیقی باشید. ازین آیه معلوم می شود که درجه ایمان و تقوی فرقی دارد.  
و سار عوا الی مغفرة من ربکم و الجنة فیها السموات و الارض احدت للمتقین  
و شتاب کنید بسوی آمرزش (و تقرب) از پروردگار خود و بسوی بهشتی که پهنای آن  
پهنای آسمانها و زمین است و آماده شده است برای متقیان. بحقیقت آن بهشت همان  
تقرب است به پروردگار. مگر خدا تعالی در مختلف مقامات نشانها و خصال متقیان را نیز  
بیان میفرماید چنانچه در پی همین آیه است الذین یففقون فی السواآت و الضواآت و الکاظمین  
القیظ و العافین عن الناس و اللذین یحبون المحسنین (متقیان) آن گروه اند که اتفاق  
میکنند (وراه خدا) و آسایش و سختی و فرو خوردن گان خشم خود اند و عفو کنندگان تقصیر مردم  
اند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را. در این آیه مقصود اصلی و سبب نوشتن این کتاب  
نیز موجود است که هر ادب دینی باشد و اتفاق. فرو خوردن خشم بفر تقصیر مردم بعضی از کینها  
بهد روی اند. و باز عنوت بهمین متقیان میفرماید و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا  
انفسهم ذکروا الله و استغفروا الذنوبهم الخ. (و نیز متقیان) آنان هستند که چون  
کار زشتی کنند یا گنای خود میکنند یا در میکنند خدا را پس آمرزش میخواهند برای گناه  
خود الخ. اما یقبل الله من المتقین این است و جز این نیست که خدا قبول میکند (اعمال نیکو  
و نیکوئی را) از متقیان. و از لغت الجدة للمتقین نیز یک آورد و شود بهشت برای متقیان  
..... فانقوا الله و اطیعون پس بترسید از خدا و اطاعت کنید مرا و اینها الذین امنوا  
و کانوا یتقون. و نجات و ایدم آنان را که ایمان آورند (و علاوه بر آن) بپزند پهیزگاران  
ان المتقین فی مقام امین. بدستیکه متقیان در مقامات امن و آسایش باشند. و  
آیه در کرم بد نبال این می آید. مثل الجنة التي وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر

و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من حمرة لؤلؤة للشاربين و انهار من عسل مصفى  
و لهد فيها من كل الثمرات و مغفرة لمن ربهم صفت بهشتی که وعده کرده شده است  
برای متقیان چنین است. و در آن بهشت بویهاست از آبی که گاهی متغیر نشده. و بویهای آن  
از شیر که مزه آن متغیر نیست. و بویهای آن است از شراب لذت بخش آشناندگان را و بویها  
است از عسل صاف کرده شده. و ایشان راست در آن بهشت از هر قسم میوه (و علاوه بر اینها)  
آمرزش است برای ایشان از پروردگارشان. ان المتقين في جنات ونهار في  
مقعد صدق عند مليك مقتلما. بدستیکه پر بنیز گاران و خدا ترسان در بوستانها  
و چشمها باشند نشسته باشند در مجلس صدق و صفا نزدیک پادشاه توانا. همین است  
آن تقرب که ابتدا فرموده است. صاحبان آن تقرب که بصفت تقوی موصوف بودند  
که امام کسان بودند آنکسانی بودند که بتفسیر عبارت خود متعرف بودند و میگفتند ما عرفناك  
حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك که مورد تاج لولاك لما خلقت الافلاك  
گشتند و خلعت ان الله و ملائکته يصلون علی النبی پوشیدند. متقیان کسانی بودند  
که هر شب هزار رکعت نماز میکردند و چندین قره از خوف خدا بهوش می شدند و پیوسته  
در کمال خاکساری و عجز و انکسار بر لب داشتند. الهی قلب محبوب و نفسی معیوب  
و عقلی مغلوب و هوایی غالب و طاعتی قلیل و معصیتی کثیر و لسانی مقربا للذنوب  
بیچ شک و شبهه نیست که این کسان بودند یا گروهی از قبیل این کسان که در حقشان  
وارد شد و بشر المؤمنین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصابرين علی ما  
اصابهم و المقيمی الصلوة و مما رزقناهم سيقون. و بشارت ده (ای محمد) بجز  
و انکسار کنندگان را (یعنی) آن کسان که چون ذکر خدا شود در زوآنهای رسد و لها  
ایشان و صبر کنندگان اندر هر مصیبتی که بر آنها وارد آید و بر پا میدارند نماز را و از آنچه  
ما روزی آنها کرده ایم اتفاق میکنند. انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم

وإذا تكلمت عليهم آياته زادتهم إيماناً وعلى ربهم يتوكلون - الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ  
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - أولئك هم المؤمنون حقا بعد درجات عند ربهم <sup>مغفرة</sup>  
ورفق كريم - تحقيق مؤمنان کسانی هستند که چون ذکر خدا شود نزد آنها برسد و برای  
آنها و چون خوانده شود برای آنها آیات خدا زیادتر شود و ایمان آنها و آنها بر قدری  
خود توکل کنندگان اند - (و این مؤمنان) آنان هستند که بر پا میدارند نماز را و از آنچه  
روزی و از راه ایمان آنها را در راه خدا اتقاق میکنند - این گروه هستند مؤمنان از روی تحقیق  
و برای آنها است درجات بسیار عالیه نزد پروردگار آنها و اگرزش است در روزی نیک  
و الذي جاء بالصدق وصدقت به اولئك هم المتقين - و آن کسی که آیه پرستی رساند یعنی این  
است که بهدایت و راستی اختیار کرد و پیروی نمود آن بهدایت را آن گروه هستند متقیان  
و الذين تبوءوا الدار و الايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم  
مما أُوتوا و اوتوا و يفرحون على الفسبهم ولو كان بهم خصاصة و من يوق شح نفسه  
فاولئك هم المفلحون - و آن کسانی که در اسلام جایگزینید و ایمان آوردند پیش از  
نماز بران و دوست میدارند کسی را که هجرت کرده است بسوی آنها و نمی یابند در خاطر خود  
و غریبه از آنچه داده میشود بهما جبران و دیگران را بر خود اختیار میکنند اگر چه خود محتاج هستند  
زایمی آنچه را که خود محتاج بدان هستند دیگران بذل میکنند - الا المصلين الذين هم على  
صلاة يومئذ اتمون - و الذين في اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم - و الذين  
يصلون يومئذ اتمون - و الذين هم من عذاب ربهم مستفقون - ان الله يحب المتقين  
غير مأمون - و الذين هم لغيرهم عاقلون - الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم  
غير ملومين - من اتبعني و اتبع اولادنا هم اعداؤنا - و الذين هم لا ملومين  
و عهد هم را مأمون و الذين شهدوا انهم قاتلون - و الذين على اموالهم يواظبون  
اولئك في جنات مكرهين - این آیات در سوره مجاز ذکر شده اند در جای دیگر خدا تعالی

میفرماید عموماً انسان چنین و چنان مغایب در وجود دارد سوای نماز گذاران (یعنی  
مؤمنان نماز گزار) کسانی که در نماز خود مداومت کننده اند و آن کسانی که در اموال آنها حصه  
مقرر است برای سائل و محروم (یعنی شوال کننده و شوال ناکنده) و آنانی که تقنین دارند بروز خیر  
و آنانی که از عذاب پروردگار خود ترسان اند زیرا که بدستی عذاب پروردگار ایشان غیر امان است  
و از آن ایمنی و رهایی نیست و آنانی که ایشان شرمگانه خود را (از شهوت رانی) حفظ میکنند سوای  
از زمان منگوبه و کینه زگان خود و تحقیق که در این صورت اخیر ملامتی بر آنها نیست پس هر که خیر این  
طریق را سپارد و این راه منحرف شود پس آن جماعت ایشان اندازند گذران و منحرف شوند  
و آنانی که ایشان امانت با و عهدی خود را رعایت کنندگان اند و آنانی که ایشان بگوایمهای خود قائم و  
ثابت بقدم استند و آنانی که از نماز خود خیر و ارادت یعنی غفلت نمی ورزند و ترک نمیکند این گروه  
(که باین صفات مذکوره ما قبل تماماً مستحق اند) در بهشتها خواهند بود معزز و مکرم - "از آن پس  
میفرماید ان الا بر ایشرون من کاس کان مزاجها کافراً - عینا لیشرب بها عباد الله  
بفجر و نفا تفجیراً - یوزن بالذنوب و یخافون یوما کان شره مستظیراً - و یطعمون  
الطعام علی حبه مسکیناً و یتیموا و ایتیموا - انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا  
شکوراً - هر آینه نیکو کاری نوشته جا بهانی (یا شرا بهانی) که مزاج کافور دارند و بسیار سرد  
و خوشگوار اند و از چشمهای کمی آشناند از آنها بندگان تقرب خدا از مجاری جاری اند -  
(آن مؤمنان و نیکو کاران) و قائم میکنند برای خود را و می ترسند از روزی که مشقت آن ظاهر  
و بویاست - محض به محبت خدا (و با وجود احتیاج خود) طعام می خوراند مسکین و یتیم و ایتیم  
و میگویند جز این نیست که ما طعام میدیم شما را محض برای خوشنودی خدا نه برای آنکه شما در  
عوض چیزی بماند بیدار او ای شکر احسان ما را بجای آرید پس از همه خدا یقانی در  
حق ایشان میفرماید انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة  
و یؤتون الزکوة و هم را کون - "جز این نیست که ولی (یا دوست) شما خداست و رسول او



و کسانیکہ ایمان آورده اند و آنکسا نیکہ برپا میدارند نماز را و میدهند زکوٰۃ را و آنها پیوستہ رکوع  
 گنبدہ اند " یکہ زکوٰۃ را می نویسند " اگر چه طبرانی اور عبدالرزاق اور جریر اور ابن ابی حاتم  
 اور ابن مردودہ نے اس آیت کا شان نزول اس قصہ کو قرار دیا ہے جس میں حضرت علی کا رکوع  
 کی حالت میں ایک نقیر کو آنکھوں میں خیرات کر سکا ذکر ہے مگر اس قصہ کی سند ذرا تر و طلبہ  
 اس لئے اولیٰ یہ ہے کہ اوپر کی احادیث کے موافق آیت کے اس ٹکڑہ کا شان نزول بھی  
 حضرت عبادہ بن صامت کا قصہ قرار دیا جاوے اور حضرت علی کہ بھی آیت کا مصداق نہرا  
 جاوے اگر چه در این مقام یعنی در این کتاب غرض بندہ نیست کہ ظاہر یا ثابت کنم کہ شان نزول  
 ہر یک از این آیات چہ در حق کدام کس و در چه واقعہ نازل شدہ است و غرض بندہ صرف یہ  
 است کہ ظاہر سازیم کہ آن بندگان خدا کہ در نزد خدا تقرب داشتہ اند و صاحبان ایمان و تقویٰ  
 کامل بودہ اند چہ نہ صفات داشتہ اند و چگونہ اعمال را بجا آورده اند کہ مقرب در گاہ احدیت  
 شدہ اند و لہذا کسانیکہ در ہر زمان دعویٰ مسلمانان یا ایمان داری و پرہیزگاری میکنند باید تا سہی  
 بانہا بکنند و متصف بان صفات بشوند و آن اعمال را بجا آرند۔ و لیکن این آیت فوق بخاطر  
 چندی باید در حق علی مرتضیٰ عنہ وارد شدہ باشد زیرا کہ معلوم نمی شود کہ در میان مؤمنان شخص  
 دیگری باشد کہ در امر مذکور ثالث خدا و رسول او واقع شود۔ اگر ظاہر آید را ملا حظہ کنیم بہ لفظ  
 امینوا کہ جمع است چنین مفہوم میگردد کہ تمام کسانی کہ ایمان آورند ہمہ در این آیت شریک  
 میشوند و نہ استثنای حضرت علی یا حضرت عبادہ رہے۔ و اگر الذین را عطف قرآن  
 در ہم پس چنین میشود معنی آیت کہ " و فی یادوست شما خدا است و رسول او و صاحبان ایمان  
 عموماً و نیز گروہ دیگری کہ دائم در رکوع استند۔ و لہذا ما باید جستجو کنیم کہ آن گروہ راجع  
 کدام گروہ اند و بالجمہ این آیت بسوجہ نسبتی نہ بحضرت علی دارد نہ نسبتی بحضرت عبادہ۔  
 مگر در ترجمہ از روی تاریخ الخلفاء طبع مطبع صدیقی لاہور میں عبارت مروجہ است " این  
 عباس نے فرمایا کہ جہاں کہیں کلام خدا میں یا ایہا الذین امنوا آئے وہاں یہ سمجھنا

چاہئے کہ حضرت علیؑ اپنی امیر و شریف ہیں۔ خدا نے اکثر صحابہ پر عتاب فرمایا ہے مگر حضرت علیؑ کا ہر جگہ خیر کے ساتھ ذکر کیا ہے۔ جو کچھ حضرت علیؑ کی شان میں نازل ہوا ہے کسی کی شان میں نہیں ہوا۔ چنانچہ صرف آپ ہی کے لئے میں ہوا۔ یہیں نازل ہوئی ہیں۔  
 اللہ اعلم بحقائق الامور۔

## بیان مختلف درجات اہل اسلام سوای صحابہ ایمان واقعی

بہر حال چنانچہ بالا گفتہ مرا یہ سچوہ از نوشتن این کتاب غرض اثبات حق کی یا دیگری نیست بلکہ غرض یہیں است کہ بر تمام کسانی کہ دعویٰ مسلمانانی میکنند فرض است کہ بموجب ہدایات و اوامر و نواہی الہی و شرایع اسلام عمل کنند و ہر فرقہ ہر کرا کہ بزرگ و رئیس دین و مذہب خود میدانند و بطور یقین و اندوہی دانش و معرفت و بدون خوف جان و امیدنان میدانند کہ تمام اعمال و افعال آن کس بروفق ہدایات خدا و رسول بودہ اور پیروی کنند۔ مرا یہاں پچاس بیچ فرقہ بحث و گفتگو نیست۔

از بعضی آیات قرآنی مستفاد میشود کہ بسیاری از اہل اسلام بحتیقت مسلمان نبودند و نیستند امروز۔ بعضی دیگر مسلمان بودند و نیستند بعضی زبان و نہ عمل میکنند بارگان و نہ ایمان دارند در قلب بعضی دیگر هستند کہ بعضی اعمال را بجای آرند و بعضی دیگر بجای آرند و آن ہم از روی عدم معرفت۔ از آنجملہ این آیات ذیل استند۔

أما مرون الناس بالبر و تسون الفسک و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون۔ آیا شما مردمان را امر میکنید بکارهای نیک و خود فراموش میکنید و حال آنکہ شما کتاب میخوانید آیا نمیفهمید یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم كافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکن عدو مبین۔ ای کسانیکہ ایمان آورده اید و راست در اسلام تماماً (یا بطور کمال) و پیروی نمائید گامهای شیطان را بدستیکه او شما را دشمن آشکار است۔ لن تالوا البر حقاً

تَنَفَّقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ دَمَا تَنَفَّقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ - هرگز نیکنوی حاصل نکنید  
جز آنکه اتفاق کنید از آنچه که دوست دارید و هر چه را اتفاق کنید پس بدستیکه خدا بان  
آگاه است - لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولِي الضَّرْوَةِ وَالْمُجَاهِدِينَ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ  
فِي رَجَاءٍ وَكَأَلَا وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنِيَّ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا  
بِرَبِّئِنَّةٍ نَشْتَبِهُنَّ كَانِ مِنْ مُسْلِمَانِ أَنْ تَأْتِيَهُنَّ أَعْزَى نَدَارَةً وَتَنْدَرُ سَتَ اسْتَبَدَّ بِأَنْ  
مُسْلِمَانِي كَبْرًا وَيَكُنُّنَّ دَرَّاءَ فِدَايَ بَعَالٍ وَبِحَبْرٍ بَعَالٍ خَوْذَ (بلکه) خُدای تعالی فضیلت داده  
است مجاهدین را بعال و جان آنها زیا آنها که مجاهد و میمانند بعال و جان خود) بر نشینندگان  
از حیثیت درجه و هر یک را وعده نیک داده است خدا و بزرگی داده است خدا مجاهدین را  
بر نشینندگان + الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ أَجْرٌ كَبِيرٌ  
کسانیکه ایمان آورند و نیامیختند ایمان خود را بظلم زیا شرک یاریا و امثال اینها) برای آنهاست  
ایمی و آنهاست در راه یافتگان + يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَا  
تَأْتِكُمْ وَبِأَنْفُسِكُمْ - ای کسانیکه ایمان آورده اید خیانت مکنید با خدا و رسول و همچنین خیانت  
مکنید امانات یکدیگر را و حال آنکه شما میدانید (یعنی دانسته و بعد میکنید) قل ان كان  
آبَاءُكُمْ وَابْنَاؤُكُمْ وَاقْرَابُكُمْ وَاجْرِمُكُمْ وَعَشِيدُكُمْ وَآمَوَالُكُمْ فَمَتَّوْهُا وَتِجَارَةٌ تَعْمَلُونَ  
كُفْرًا فَادْعُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا رَزَقْتُمْ مِنْهُ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُكْفِرِينَ - هر چه از راه مبارزه و جهاد در سبیله فخر لبصوا  
هستی یا فی الله بامره و الله لا یهدی القوم الفاسقین - بگو (ای محرم مؤمنان را)  
که اگر پدران شما - پسران - برادران - زنان - و خویشاوندان شما و آن مالهای که کسب  
کرده اید و تجارتی که از کسادی آن خائف استید و منزلهای پسندیده شما دوست تر  
و محبوب ترند نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا آنکه بیارو  
خدا عقوبت خود را بر شما و خدا هدایت نمی کند فاسقان را + وَمَنْهُمْ يُوْذَوْنَ مِنَ النَّبِيِّ الْخ -

و از ایشان (یعنی مؤمنان زبانی) کسانی هستند که ایستادند پیغمبر را الخ ، و الذین يؤذون  
 رسول الله اهدى اب اليم - و آنکه اینها میدهند پیمانها را برای آنهاست خدا بنا سخت  
 يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واعظهم عليهم وما وهم جهنم وبئس المصير +  
 ای پیغمبر جهاد کن با کفار و منافقان و درستی کن با آنها (زیرا که) جای آنها جهنم است  
 و بد است آن جای بازگشت ، یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا  
 بعد اسلامهم الخ - سوگند میخورند بخدا که نگفته اند و تحقیق گفته اند سخن کفر را و کافر شده اند  
 بعد از اسلام آوردن خود الخ ، قل لعبادى الذين امنوا اقيموا الصلوة و انفقوا مما  
 رزقناهم سرا و علانية من قبل ان ياتى يوم لا بيع فيه ولا جلال - (ای محمده) بگو  
 آن بندگان مرا که ایمان آورده اند (یا آنکه بزبان ایمان آورده اند) که بر پای دارند نماز  
 را و اتفاق کنند از آنچه ما رزق داده ایم ایشان را در نهانی و آشکارا قبل از آنکه بیاورند آن  
 رزق را که در آن فرید در فروخت و دوستی نمی شود و نمی توان کرد (یعنی کردن این کار با و اعمال  
 خیر را در دنیا می توان کرد و در قیامت ، الذین يلزوم المطوعين من المؤمنین فی  
 الصدقات الخ این آیه و در سه آیه بعد - یعنی کسانی که عیب میکنند از آن مؤمنان که غیبت  
 دارند بدون صدقه و خیرات الخ ، چندین آیه ماقبل و مابعد همه در خصوص خیرات است و  
 بعد روی مؤمنان از یکدیگر و نیز آنچه بعضی از مسلمانان منافی نسبت بگیرند میگفته و از یکدیگر  
 استیزا و تخریه میگویند و امثال اینها ، لکن الرسول و الذین امنوا معاه جاهلوا  
 بما وراءهم و الفتنهم و اولئک الهدى الخیرات و اولئک هم المفلحون - اعد الله لهم جنات  
 تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلک الفوز العظيم - (با چند آیه بعد) " لیکن  
 رسول و کسانی که ایمان کامل آورند با او جهاد کردند با ما ، و در جاهلای خود و برای آن گروه  
 است نیکبها و آن گروه استند سنگاران - که آماده ساخته است خدا برای ایشان بوسه های  
 که از زیر آنها نهر جاری اند و آنها در آن بوسه ها درام خواهند ماند - این است غیر و زنی با

مرا عظیم + در جای خدا تعالی میفرماید الا عذاب اشد کفر و نفاقا باویه نشینان سختتر  
استند و کفر و نفاق (از شهر نشینان) + و باز در جای دیگر میفرماید ومن الاعراب من  
یؤمن بالله والیومر الاخر الخ - و از میان باویه نشینان کسی هست (یعنی معدومی استند)  
که ایمان می آورد و بخدا و روز آخرت الخ + در سوره توبه اکثر آیات از این قبیل استند که ذکر شد +  
در سوره اعراب خدا تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا  
والآخرة واعدوا لهم عذابا مهینا - تحقیق کسانی که آزار میدهند خدا و رسول او را (که آزار یکی  
عین آزار دیگر است) لعنت کرد خدا بر آنها و دنیا و آخرت و مهیا ساخت برای آنها عذاب خوا  
کننده + والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فعلا احتملوا بهتانا  
و انما مهینا - "و آنانی که آزار میدهند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بغیر سببی که بعمل آورده باشند  
(یعنی بی سبب و محض از خبیث باطن ایند امیرسانند با آنها) پس تحقیق که محل نمودن بر روش  
خود پار بهشان و گناه آشکارا از آنها میگذرد و عقوبتش برگردن اینهای ماند تا ابد +  
یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون - کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون -  
ای کسانی که ایمان آورده اید (محض بزبان) چرا بعمل نمی آید آنچه را که بزبان میگوئید بسیار  
ناپسندیده است نزد خدا که شما بگوئید بزبان چیزی را که بعمل نمی آید - یا ایها الذین امنوا  
هل اولکم علی تجارة تبخیکون من عذاب الید - تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون  
فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون - ای کسانی که ایمان آورده اید  
محض بزبان آیا ولالت گنم شما را تجارتی که بر ماند شما را از عذاب سخت - ایمان آید بخدا  
و جهاد کنید در راه خدا مال و جانهای خود زیرا که این عمل بهتر است برای شما اگر بدانید  
و محاسبان اکثر همدیهمون او یعقلون انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا -  
آیا می پنداری که اکثر آنها می شنوند می فهمند (نه چنین است) بدستیکه آنها مانند پاریان  
اند و بلکه از چهار پاریان هم گمراه تر و نا فهم و بی معرفت تر استند +

این بود حالت مختلف درجات اهل اسلام بحسب ایمان و معرفت و اعمال و افعال  
حالت اسلام و درجات مختلفه اهل اسلام بحسب ایمان و تقوی و معرفت و درجات شایسته  
کلی دارد به گاری آتشی که در یک ترین که خبر اسلام است یک چنین است که بمنزله قرآن است  
و یک شخص که چنین را میراند و بمنزله پیغمبر است در آن ترین بیت یاسی گاری است به  
درجات مختلف یک یا دو گاری و رتبه اول است که هر یک از آنها مقرر است از برای پناه  
شخص - دو سه گاری دیگر است در رتبه دوم که هر یک مقرر است برای دوازده کس - مگر این  
هر دو درجه غالباً خالی اند - گاریهای متعدد دیگری میباشد در رتبه سوم که بر هر یک نوشته  
است که جای نشست است برای ۶ کس - این گاریها همیشه بر انداز مسافران و بعضی اوقات  
از عدد مقرر هم زیادند و چنان دوشش بر دوشش نشسته اند که نفس کشیدن مشکل است - و بعضی  
اوقات و آیام خاصی که مسافران زیادند از معمول همیشه اند گاری دیگری را در کاری آند که مردمان  
باید مانند حیوانات بیکدیگر بچسبند و رسیدند و ایستاده باشند و رین شکی نیست که بظاهر امر غالباً  
کسانی که در درجات عالیه میباشند هم لایق اند و هم در رتبه و زوار و بر خلاف آن کسانی که در درجات  
آخر الذکر می نشینند هم فرمایند و هم بی بضاعت و گاه گاهی صاحبان شان عالی متعانی نیز  
که بظاهر فاقد حال و حال و زانمی نشینند - مگر سخن بر این است که اگر اینگونه مردمان در آن  
گروه ادانی و اراذل شامل باشند از درجات آنها بیچونگی کا هر کس را که در حق آنها  
معرفت تام باشد بچشم حقارت بر آنها نظری کند که در رتبه است نشسته اند بلکه چون یکی از آنها  
را بیند فوراً سر بقدش می ساید و میگوید "گر بر سر چشم من نشینی نازت بکشم که ناز بینی"  
جای شایسته را برای او تجویز میکند - همواره ایمان در مقامات عالیه و نزد ملوک با اقتدا  
می نشینند عند ملوک مقتدره و بر خلاف این حال بسیار میشود که کسانی که در درجات عالیه  
ترین می نشینند ابتدا اجازت و مجال آنرا ندانند که در حضور سلاطین قدم گذارند پس در درجات  
و حالات مسلمانان چه در زمان رسول الله و در حضور رسول الله و چه در هر زمانی و در حضور

پادشاه علی الاطلاق بر همین سوال است - اول از همه معرفت در کار است - پس ایمان کامل  
و تقوی حقیقی - و پس صرف کردن جان و مال و تن و خلق و غیره از بندگی  
در راه رضای الهی - این گروه آنها هستند که در جات غائی دارند و پروردگار خود - بیشک اگر  
فقیر استند و با وجود فقر و فاقه آنچه دارند بر دیگران ایشاری کنند و حتی المقدور در راه رضای  
خدا نجا دهه می نمایند و در جات آنها از همه بالاتر خواهد بود +

حکایت میکنند که وقتی یکی از پادشاهان عظیم الشان اسلام از بخارا بیخ کعبه اش روان شد  
و چهار صد شتر و وزیرا حساب و سامان او سیرفت در صحرای بی بی براسب کوه پیکری نشسته و کمال  
تأمل میراند - پیاده فقیر پای برهنه در آن صحرا او را بیدید و سر بجانب آسمان بلند کرده گفت یا الهی  
و صحرائی قیامت نیز حال من در این پادشاه یکسان خواهد بود - آن پادشاه بشنید و گفت ای  
مرد بی معرفت توئی وانی که خدا یعنی مرا خانه خود و عیبت فرموده است که گفته من استطاع  
الیه سبیلا ولی ترا طلب فرموده است - پس اگر من بدانستم که من و ترا ورنه خدا مرتبه  
یکب است گاهی محنت بر خود هموار نیکو دم که باین مقام بیایم + پس چنانچه گفتم این همه اول  
سوقف است به معرفت و از آن بعد حکما کان پیروی کردن است از احکام و او امر و نواهی الهی  
و شرایع ربانیت پناهی +

در زمانه رسول الله و حتی در مجلس و حضور سرور کائنات و خلاصه موجودات شسته بود  
جمعی از قبائل فرود می آمدی اوب که ابد آن مرتبه آن رسول برگزیده را نمیدانستند که خدا یعنی در حق او  
فرمود لولاک لما خلقت الافلاك - و آن پنجام برگزیده را که خدا مولی و مالک و اربابنا مقرر  
فرموده بود براسوی القدر و در شب هجرت بمقام قاب قوسین رسید اگر چه جبرئیل از مقام خود یک  
قدم پیشتر نتوانست نهاد ولی اجازت و سلام داخل خانه او نمی شد و بزرگوار می در حق او گفته است  
"احمدارکما یدان ترحیل تا ابد همش ماند جبرئیل و بیشک چنین بود - پیغمبر صلی الله علیه  
و آله با وجود آنکه این حکم و امانت و وزیر و پادشاه مدینه علم او بود و آیه انما ولیکم الله و تعال

این عباس سید آیه قرآن در حق او نازل گشت و یکی از نخستین آل عبا بود و در جاهله با کفار  
 شریک بود و در کفر انفسنا مع و متحد بود و نیز رسول اللہ در حق او فرمود من کنت مولاه  
 فعلی مولاه و کان ذلک خورا غلام آن حضرت و الاشان و قائم الانبیاء میدانست و گاهی  
 بی اجازت بی او باز در حضور او نمی نشست و بی او باز سخن نمی گفت و از فرمان او سرپیچی  
 و او را ایذ و آزار نمی رسانید مگر بسیاری دیگر از مسلمانان جنگی بودند که هر گویا بی او در حضور  
 آن حضرت بجای آوردند و از فرامین او سرپیچی کردند و او را ایذا میرسانیدند پس در سوره بقره  
 مسلمانانی که در خدمت سرور کائنات می آمدند و می شنیدند و خود را از حمد و ستایش محسوب  
 میدانستند در چه حالتی بودند و چه اعمالی از آنها سر میزد که خدای تعالی برای تنبیه و تعلیم آنها آن  
 آیات سخت را نازل فرمود یا ایها الذین امنوا لاتقلوا بین یدی اللہ و من سولہ و  
 اتقوا اللہ ان اللہ سمیع علیم + یا ایها الذین امنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت  
 النبی و لا تحمروا له بالقول کجہم ببعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لاتشعرون +  
 ان الذین یفخرون اصواتهم عند رسول اللہ اولئک الذین امتحن اللہ قلوبہم  
 للتقوی لہم مغضوب و اجر عظیم + ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرہم  
 لا یعقلون الخ + ای مسلمانان در قول و فعل خدا و رسول او تقدم نکنید یک بزرگوار چنین  
 معنی کرده است "مت آگے بڑھو آگے خدا کے اور رسول اسکے کے" و بگری چنین معنی میکند  
 "آگے نہ بڑھو اللہ سے اور اسکے رسول سے" او بر سید از خدا ہر آیت خدا شنوای و اناست  
 ای مسلمانان بلند کنید آوازهای خود را از آواز پیغمبر و با و از بلند یا او سخن گوید چنانکہ شما  
 میان خودتان و با یکدیگر سخن میگوید و بعضی از شما آوازهای خود را بلندتر از بعضی دیگر  
 میکنند بیاد که ازین بی او بی اعمال شما ناب و شور و شہما بخیر باشد + تحقیق آنانکہ آوازهای  
 خود را بلند میکنند در حضور رسول اللہ آن گزوه آنان استند کہ آزموده است خدا و ہمای  
 را و ظهور و بروز تقوی و برای ایشان است آفرش و اجر عظیم + بدستی آنانکہ آواز میکنند



و میخوانند ترا ای پیغامبر از پس حجر با بسیاری از آنها نادان و بیوقوف اندر آن  
 پس بخاطر باید داشت که لازمه جهان و هر قوم و هر ملت چنین افتاده است که چون در مجلس  
 گروهی را خطاب میکنند تمام اجزای آن گروه را یکسان خطاب میکنند بر وجه و مقامی که باشند  
 چنانچه مثلاً خطاب میکنند ای یهود - ای نصاری - ای مجوس - ای بنو نوح - ای مسلمانان حال  
 آنکه بسیاری از آنها بحقیقت نیک یا پیرو دین و شریع دین و نورستند - همچنین در مسجدی عظمی  
 میگویند ای مسلمانان شراب نخورید - زنا نکنید - رشوت مستانید - قمار بازی و دروغ مگوئید  
 و عده خلافی میکنند و امثال ذلک - البته در آن مجلس مردمان متقی پرستگار و صالح و ایماندار  
 هم نشسته اند و مسلمانانی هم نشسته اند که محض برای تماشای مسجود آمده یا اگر چای میدهند برای  
 چای آمده اند و محتمل که بعضی هم شراب خورده اند یا نجس هستند و بلکه بسیاری از آنها صرف  
 لباس و محض زیان مسلمان اند و شک نیست که اگر هزار کس در آن مجلس باشند شاید که  
 دو کس از آنها مسلمان واقعی باشد - مگر مسلمان واقعی هم در اینجا مراد بنابر این است که نظایر  
 اعمال خلاف شرع را بجای نمی آرند - لیکن مسلمان حقیقی که صاحب ایمان و تقوی است در آن  
 است که تا ممکن باشد بیچونیم خلاف شرع نمی کند و گناه که بر او سر زنی نشود و شرط عظیم  
 آن این است که صاحب علم و معرفت هم باشد - اکنون در ذیل هر قوم خواهد شد که مسلمان حقیقی  
 کدام کسان اند و چگونه باید باشند +

### احکام و هدایات و اوامر و نواهی الهی که مسلمانان باید پیروی کنند

چونکه عرض بنده از نوشتن این کتاب این است که یک امری را بنام بر وثابت سازم مثلاً  
 اینکه لب تمام اعمال و افعال و عبادات بندگان خدا "بحد و حقیقت است و پس" پس  
 ضرورت است بیان بسیار چیزها و کمینیات و تهیدرات و دیگر تا که بر همه مطالب اصلی است  
 خوانندگان این کتاب عرض میکنم که بحال غور و تحقیق و تدقیق بر این بیانات بنگرند و فرمایند

که بنده با اندازه دانست خود را بنحایت حق میبینم  
ابتدا باید دانست که اگر خدای هست و این عالم کون و فضا و بدون خالق و پروردگاری  
نیست و آن خدا بندگان خود را بعبث خلق نکرده بلکه برای کاری و عبادتی خلق نموده و تمام  
انبیاء و کتب را ارسال داشته است برای انتظام این جهان یعنی انتظام میان این بندگان  
و آن انبیاء و کتب آنچه در آن کتب درج اند همه حق استند و بموجب عقیده تمام مسلمانان جهان  
(دوسایر ائمه و عمل) اقیاسی و حساب و کتابی و سوال و جوابی هست و بازگشت همه بندگان بآن  
جاست و همه سوال میشوند از هر گونه عمل و فعلی که درین جهان کرده اند مخصوص برای آن اعمال و افعال  
مقرر شده است ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و قرب پروردگار و دوری از رحمت و تکلف او  
پس ما باید بدانیم و جستجو نماییم که آن اعمال و افعال کدام استند و احکام و اوامر و نواهی الهی چگونه  
استند نسبت به هر یک از اعمال و افعال ما مسلمانان و نیز تمام بندگان او - چونکه خدای تعالی  
امر فرموده است ما را که تمام انبیاء و اقوال و احکام و کتب آنها را یک و یکسان بدانیم باین  
خود و با اقوال و احکام و کتاب او ازین معلوم میشود که احکام و اوامر و نواهی الهی در هر زمانی و برای  
هر امتی یکسان بوده است و آنچه در کتاب ما درج است در کتب دیگران نیز همین درج بوده است  
بلکه تکمیل همه در کتاب ماست در رسول ما که خاتم الانبیاء است مکمل تمام آن احکام است لهذا ما  
باید در کتاب خود ملاحظه کنیم که خدای تعالی چه فرمان داده است با او اعمال نیک یا بد کدام استند  
و نیکان یا بدان چگونه اند و چگونه باید باشند - لیکن چنانچه ابتدا ذکر شد ضروری است که گوش  
بهوش فرا داشت و این را هم باید دانست که آیا قی که بنده برای عرض و مطلب خود جمع نموده ام  
تا ما یا بخیط مستقیم یا بخیط غیر مستقیم یعنی خواه بطور وضوح باشند خواه بطور کنایه مشتمل و متضمن  
اند بر "پندرومی" اهل اسلام از یکدیگر یا آنکه شرط اسلام و ایمان پندرومی است مثل  
اینکه بجا آوردن اعمال صالحه و دادن زکوة و نمودن حج بیت الله و صوم و صلوة و امثال ذلک  
ابتدا خدای تعالی میفرماید ذلک الکتاب لاریب فیہ هدی للمتقین - این کتاب

شک نیست که هدایت نامیده است برای پرهنرگان + پس بیان میفرماید بعضی از علامات یا گوئیم  
لب علامات و نشانهای پرهنرگان را + **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا**  
**رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** - مشتقین آن کسانی هستند که ایمان آورده اند و می آرزند آنچه از ما داده  
و بر پا میدارند نماز یعنی عبودیت و انقیاد او را و آنرا آنچه دوزی داده ایم ایشان را انفاق میکنند  
و لیکن به منان و مشتقین را خصال و صفات دیگر هم میباشد مثل اینکه ایمان آورده اند تمام آنچه  
بر قوای خود فرستاده شده و آنچه هم که قبل از تو میگردانید فرستاده شده و برون قیامت و  
مساب و جزا و عقاب هم یقین کنی و دارند پس انبیان علامات این گروه میفرماید اولتک  
علی هدی من ربهم و اولتک هم المفلحون این گروه مذکور است که از پروردگار و هدایت  
نامه پروردگار خود هدایت یافته اند و همین گروه است که بسیار استگاری خواهند یافت +  
**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى قُلْ إِنَّهُمْ كَانُوا إِتْرَافًا وَكُنْتُمْ أَجْزَاءَهُمْ**  
**النَّخْبَةَ** + بشارت ده (ای محمد ص) آن کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا آورده اند  
که آنها را بوستانها خواهد بود که از زبان بوستانها نهرهای آب جاری اند **النَّخْبَةَ** و لا تلبسوا  
**الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ** - (وای کسانی که ایمان آورده اید و عوای ایمان داری میکنید  
پوشید یا در هم و غلط سازید حق و باطل را و پوشیده دارید حق را و حال آنکه شما بخوبی میدانید  
که چه میکنید) **وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ** و بر پا دارید نماز را و بدهید  
زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان + پس از آن میفرماید **أَتَا مَرُونَ النَّاسَ بِالْبُرْ**  
**وَدْنُونَ الْفَسْكَرَ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** - آیا شما امر میکنید و مهران را با اعمال  
نیک و خود فراتر از حد میکنید و حال آنکه شما کتاب سخنانید آیا درک نمی کنید - مفهوم این کلمات  
است این اشعار سعدی علیه الرحمه "ای هنرآنها در کف دست عیب ناظنها در نیش  
تا چه خواهی خریدن ای نادان روز و ماندگی بسیم و غل" تمام مسلمان جهان شب و روز بر  
لب دارند "بهدوی - بهدوی - بهدوی" ولی بوی بهدوی بشام بیچیک ترسیده است

ان الذين امنوا والذين هادوا والذين هم اهل الكتاب لا هم عزون - تحقيق  
 الاخر واصل حالها فلهذا جرحهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم عزون - تحقيق  
 آنکسایکه مسلمان شدند و کسانیکه یهود شدند و عیسویان و بیدینان (هر که باشد) هر که ایمان آورد  
 بخدا و بر روز قیامت و عمل شایسته کند پس برای آنهاست مزد آنها و نزد پروردگارشان و رسی  
 نیست برای آنها و نه اندوگین شوند. در این آیه در صورت نبودن تفسیری نزد فقیر چنین بنظری است  
 که مراد این است که خواه کسی مسلمان باشد و خواه یهود یا عیسوی یا سحرین بودن استثناء چون  
 ایمان آورد بجهت بطور اتم و عمل نیک کند آنکس پسندیده در راه الهی است یعنی نجات شدن  
 در لباس اسلام بودن شرط نیست. یک بزرگوار می نویسد: "فما حصل معنی آیه است آنکه آیه حاصل  
 از هر فرقه که باشد چون ایمان آورد و از اهل نجات بود و خصوصیت فرقه بندت بزرگوار و کمال  
 یعنی کسی فرقه پرست و معروف نبودن تعیین لانا شرط است او را عمل نیک است اینست و وقت است  
 ثواب پایا" عرض فقیر ازین عبارات حاصل نشد و فقیر میگوید که فرقه در اینجا فرقیست و فرقه  
 آنرا میگویند که در تحت یک دین باشد و اصول و مختلف باشد در فروع مانند فرقه مخالف اسلام  
 و لیکن در اینجا ذکر یهود و نصاری و بیدینان است پس چنین میشود که هر دین در دین و مذاهب  
 حتی بیدینان اگر بروفی ادیان و اعتقادات خود ایمان کامل داشته باشند و اعمال نیک  
 را بجا آرند آنها نیز بی مزد نخواهند بود. چنانچه بنده بسیاری را دیده ام که در ادیان خود بسیار  
 پایند استند و از عیسویان هم یک گروه چنین اند. مگر در صورتی که آنها در اعلی شکر کین شکر کرده  
 شوند بروفی کلام خدا مزوی ندارند و آمرزیده نمی شوند. چنانچه خدا تعالی میفرماید ان الله لا  
 یغفر ان یشرك به الخ - یعنی تحقیق که خدا تعالی نمی آرد آنکه شرک باشد با او و با او نمی آرد  
 کسی را که برای او شرک مقرر نماید الخ پس درین مقام اگر ایمان واقعی است شرط برین  
 مذاهب است یعنی آیه مذکور چنین میشود "ای کسانیکه مسلمان هستید و مشرکان بر ایمان  
 سب آن بندگان خیر میکنند بدانند از مسلمان و غیر مسلمان هر که ایمان عمل آورد بخدا

زیرا که مشهور است و ما کمرشیده ایم که گفته اند نوشیروان و حاتم بجهت عدل گشتری بسیار  
 به بهشت میروند لهذا از عدلت پادشاه صحتی بعید نیست که سواى مسلمانان را هم که در او با  
 خود ثابت بقدم استند و اعمال نیک را بجای آورد اجربدهد. بالجمله این امر را باید علماء و مفتیین  
 ما در میان خود فیصله نمایند و این از داوره بحث ما خارج است.

این آیه هم نسبت وارو به یهود و نصاری و خدا تعالی میفرماید بلی من اسلمو  
 لله وهو محسن فله اجره عندنا به الخ. مان البته کسی که اسلام را قبول کرد محض برای  
 خدا و او نیکو کار هم باشد پس برای اوست مزد او زود پروردگار اولیخ + لیسن اللبران  
 تو او و جو حکم قبل المشرق و المغرب و لکن البدر من امن بالله و الیوم الاخر و الملائکة  
 و الکتاب و النبیین و اتى المال علی صبه ذوی القربى الیتامی و المساکین و ابی السبیل  
 و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتى الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا  
 و الصابین فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم  
 المنتقون. بد لیکونی و نیکو کاری این نیست که شمار و پای خود را بگردانید بجانب مشرق و مغرب  
 را و بسیار کارهای دیگر ازین قبیل را بکنید بلکه نیکو کاری آن است که کسی ایمان آورد بخدا  
 و یقین وارد بقیامت و بوجود ملائکه و کتاب خدا و بدهد مال خود را در راه خدا و محبت او خشنود  
 نزدیک خود و یتیمان و فقیران و مسافران و سؤال کنندگان (عاجز و مستحق) و در آنرا و کردن  
 بروگان و بر پا دارد نماز را و بدهد زکوة را و ایفا کننده باشد بعهده های خود و هرگاه میکند  
 با یکدیگر میکنند و صبر کننده باشند در تنگدستی و سختی و هرگاه میکند در کارزارانند این گروه  
 استند بر راستی و درستى صادق و اینها هستند متقیان بد اینها که ذکر شد پس از این ذکر  
 خواهد شد در قرآن مجید علامات و نشانه های مسلمانان واقعی راستباز و پرستگار خدا ترس است  
 و بموجب همین کلام غیر از این اعمال و آنچه دیگر در کتاب خدا ذکر است دیگر اعمال و کارها

بدعت استند و خلاق مرضی خدا و شرع رسول الله - و چنانچه ظاهر است غالب این اعمال هم در دنیا  
 است از بندگان خدا که در آن ذکر می از گروه و فرقه خاصی نیست ممکن است که فقیر و مسکین سائل  
 مسلمان نباشند و بی محتاج باشند - و لا تا کلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها  
 الی المحکام لتا کلوا فریقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون - و مخورید اموال  
 خود را در میان خود و بطرفی باطل (یعنی در جلسه و تاج و خرجهای رسووده و فساد و نیازهای  
 بیمنتهی و امثال ذلک) و در میدان اموال خود را (بطور رشوت و پیشکش و تعارف) بجهت خود بجهت آنکه  
 مخورید بعضی از شما مال دیگران را با حق و ظلم و حال آنکه شما میدانید که این کار اگر میکنید بر خلاف  
 مرضی خداست - لیستلوات ما ذلک اینفقون قل ما انفقتم من غیر فلول الدین و الا قد بین  
 و الیتامی و المساکین و ابن السبیل الخ - سؤالی میکند از تو (ای محمد) که چه چیز است اتفاق  
 کنیم بگو آنچه اتفاق میکنید از مال نیک و حلال پس بدید والدین را خوششان و یتیمان و  
 فقیران و مسافران را (و بدانید که) آنچه میکنید از نیکی پس بدستیکه خدا بر آن آگاه است  
 یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا ینفع فیه ولا حيلة ولا شفعا  
 الخ - ای صاحبان ایمان اتفاق کنید از آنچه بشمار روزی داده ایم قبل از آنکه بیاید آن روز  
 که نه بیع و شری و خرید و فروش در آن روز ممکن است و نه دوستی و شفاعت بکار آید  
 مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة ارنبت سبع سنابل فی کل سنبله  
 مائة حبة - والله یضاعف لمن یشاء و الله و اجمع علیه - مثال کسانی که اتفاق میکنند  
 در راه خدا مثال آن دانند است که بر روی آن هفت خوشه که در هر خوشه باشد صد دان  
 و خدا دو چند می دهد یا بسیار برای هر تنده که بخوابد و خدا بجاودان است - آیه دیگر  
 بدینال این آیه است که آنها را نیز باید ملاحظه نمود - بعد خدا یتقانی میفرماید یا ایها الذین  
 امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الاصل و لا یتمسوا الخسیرات  
 منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تعضوا فیه و اعلموا ان الله غنی حمید -

"ای کسانیکہ ایمان آورده اید اتفاق کشید از چیزهای پاکیزه که پیدا کرده اید از عمر حلال  
 و از کدیمین (نذ که انزال غیر حلال) و نیز از آن چیزیکه ما از زمین بیرون آورده ایم برای شما  
 واراده مکنید که از چیزهای خبیث و ناپاک اتفاق کشید و حال آنکه آن چیزهای خبیث را اگر شما  
 بدیند خود نخواهید گرفت مگر از روی اگر اه و چشم پوشی از بدی آنها - و بدانید که خدا بی نیاز  
 پسندیده است" - لیس علیک هدایم و لکن الله یهدی من یشاء - و ما تنفقوا من  
 خیر فلا نغسکم - و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله - و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم  
 و انتم لا تظلمون - بر تو لازم نیست (ای محمد) که آنها را هدایت کنی بلکه خدا هدایت میکند  
 هر که را خواهد - و آنچه را که شما اتفاق میکنید از مال خود پس هر آینه نفع آن بخود شما میآید  
 و اتفاق کشید بجز آنکه حاصل برای رفقای خدا باشد و آنچه را که غیر است میکنید از مال  
 خود کماکان شما عاید میشود و دستم بر شما نخواهد شد"

نسبت به حصه اول آیه بالا یعنی لیس علیک بزرگواری درجای مینویسد "سنائی حکم  
 بن ابی حاتم - طبرانی اور براز نے حضرت عبداللہ بن عباس رضی سے روایت کی ہے کہ اسلام سے  
 پہلے اکثر صحابہ اور یہود میں قرابت تھی اور اسی قرابت کی وجہ سے صحابہ انہی طرح طرح کے  
 سلوک کیا کرتے تھے اسلام کے بعد صحابہ نے آنحضرت سے اس سلوک سے باز رہنے کی اجازت  
 چاہی آپ نے بھی باین خیال کہ شاید یہ طریقہ یہود کو کچھ راہ راست پر لادے صحابہ کو اسکی اجازت دیا  
 اسپر اللہ تعالیٰ نے یہ آیت نازل فرمائی اور فرمایا کہ جس کسی کی ہدایت اللہ کو منظور ہوتی ہے  
 وہ ہر طرح راہ راست پر آجاتا ہے خدا کی مرضی کے بدون تمہاری اس قسم کی باتوں سے کیا ہدایت  
 ہوگی اور اللہ کو اس طرح کا مجبوری کا ایمان کب پسند ہے کہ کوئی کھانا بند کرے جیسے ایمان لادے  
 اور کوئی پانی سے اسلئے تم اپنے قرابت داروں سے جو کچھ سلوک کیا کرتے تھے وہی کئے جاؤ  
 اور اللہ کی ہدایت کے منظور ہو۔ اس آیت کے بعد اپنے صحابہ کو حکم دیا کہ بلا لحاظ دین کے  
 جو کوئی جس کچھ سلوک کرتا تھا وہ کسے جاؤ" - حاصل معنی این فقرہ این است کہ فلان فلان بزرگ

از این عباس روایت میکنند که در ابتدای اسلام صحابه با خویشان خود که بود پوزند سلوک میکردند و چیزی مانع آن نبود با آنها میدادند چندی بعد از حضرت رسالت تکلیف اجازت طلب کردند که آن سلوک را قطع نمایند و آنحضرت نیز آنها را چنین اجازت فرمود مگر این آیه نازل شد در امتناع این فعل و خدا تعالی فرمود که هدایت بندگان براه راست و قبول اسلام با من است و ضرورتی ندارد که شما بقطع سلوک یا قطع رحم و آموشد خویشان خود را مجبور سازید به قبول کردن دین و دین جبری شایسته نباشد. آنحضرت هم صحابه را امر فرمود که از سلوک اقربای خود باز نمانند. العبد علی الراوی. در این شکی نیست که اختیار دین نه بطور اجبار خوب است و نه برای مال دنیا و خدا تعالی در جای دیگر هم فرموده است لا اکراه فی الدین و کسانی که چنین کردند بیشک خلاف فرموده خدا را نمودند و دین اسلام را در نظر تمام مخلوق همان مکروه و مقبوح ظاهر ساختند.

اینک خدا تعالی بیان میفرماید که اتفاق و صدقه چگونه کنند و چه گونه اشخاص بدینند و ما امید داریم که عموم اهل اسلام و خصوصاً اهل این ملک حیدرآباد و بکمال غور بر این نظر نمایند للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضرباً فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التقف. تعرفهم بسیماهم. لا یسئلون الناس الحافا. و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم. خیرات برای آن گونه فقیران است که بند شده اند و راه خدا را یعنی مشغول بهما و یا کار دیگر از این قبیل اند که نمی توانند کسب کرد و قدرت سفر کردن و طی زمین نمودن را ندارند (یا شاید که از حرکت و از دست و پا عاجز اند) و بهمال و عوام الناس چنین می پندارند که آنها اغنیاء هستند (و زبسیاری در نیک نهادند یا زمین و ملک جایدار و جاگیر دارند) بسبب آنکه این گروه دست سؤال و تکلیفی در از نمی کنند زود هر کس و ناکس و عورت خود را برای یک پول سیاه بر جا نمی نیند. تومی شناسی آنها را از صورت و حالت آنها (شاید مراد این است که هر که طبیعت او به عجزی مانع و راغب است و معرفت و در این بیچاره را از صورت و حالتشان می شناسد) اینها با حاج و اصرار سؤال نمی کنند از مردم (چنانچه عموماً در محاکم اسلام و خصوصاً در شهر حیدرآباد و در خانه های



مردم دیلای کوه با شرف الدین اولیاء و مقامات دیگر بساط گدائی خود را بین کرده خود برای  
اعمال خلاف دیگر خفته اند. و آنچه اتفاق میگردد از مال خود بطور خیرات پس بر آیه خدا بان  
آگاه است که برای رضای اوست یا محض برای نام است. ازین آیه صاف صاف و بر هر طرفی معلوم  
است که خیرات و اتفاق که این همه ثواب دارد و عین همدردی است چگونه باید باشد و چگونه است  
مستحق آن استند. آنچه همه کس در این شهر میداند اگر کسی بنویسد نسبت بجات فقر او مساکین یعنی  
گدایان و کلاشان و اصناف متعدد مختلف و وضع گدائی آنها کتابی میشود و بچند صنف بطور اختصار  
در اینجا عرض میشود که اگر چه در این ایام غله بسیار گران است و بسیاری از صاحبان تعفف و عاثر  
و آبرو در بحال عسرت میگذرانند و فاقه کشی میکنند بلکه کسانی که سچاه و صدر و سپه یا هوار دارند نمی  
توانند در ماه یک شب پلاو یا پریانی بخورند این گدایان و کلاشان بر شب پلاو و پریانی میخورند  
چرا که بسیاری از جهالی و صاحبان دولت حرام بی درد و سوز محنت باقسام مختلف طرق اینها  
را میخورند و اینها گاهی رغبت بکسب و کار و محنت کشی و هنر مندی و حرفت و رسمکاری  
ندارند و فقر میکنند که خاندان ما تا بحضرت آدم همه باین گدائی نان خورده اند. الذین  
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علانیه فلهما اجرهم عندی بهم ولا خوف  
علیهم ولا هم محزون. کسانی که اتفاق میکنند اموال خود را شب و روز پنهان و آشکارا  
پس برای ایشان است نزد پروردگارشان و هیچ خوف و خشیتی نیست آنگاه  
و آنها اندوگین نشوند مگر صاحبان خیرات و میراث باید بدانند که مراد از علانیه این نیست  
که بچند مردم بکار و بی عار و بی غیرت زبردست و چرسی و بنگی و افرونی و مدکی و سیندنی حوار مرو  
درین از محلات بعیده بر قاسته صبح بطور هوا خوری و تفریح و باغ بروند بدروازه فلان سخی  
لال و خدا که لال بنشینند و از هر دری گفتگو کنند یا جنگ و جدال نمایند و در شناسنامه‌های معتدله  
بیکدیگر بدیند آنگاه نهران خیرات را هر چه هست (دوران و قدری دال) گرفته در سایه و رختی  
بخورند و سها بخاشسته چرس بکشند و پان بخورند و بخوابند و شاگهای خزان خزان و در هر مکان

سیندی والا چیری بوئند چون قرص خورشید در سیاه شد یونس اندر زمان ماهی شد  
باز بر در خانه های مردم نعره الحاح الحاح برکشند و چیزی بگیرند تا که بجای آرا سگاه خود برسند  
و ابد از کرمی از خدا نمانند و بی تعریف کنند که فلان چه سقاوتی دارد و آن بزرگوار هم این کار را  
میکند محض برای نام و معلوم نیست که آن زرا تا کجا و بجه صورت حاصل میشود + الذین یا کلون  
الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذین یخطبه الشیطان من الممن ذلك بانهم قالوا انما  
البيع مثل الربوا و احل الله البيع و حرم الربوا الخ - کسانیکه سود میخورند از قبور خود برنجینند  
جز آنکه مانند کسی باشند که برنجیند (در حالتیکه) شیطان او را مس کرده یا دیوانه ساخته است -  
این بسبب آن است که سود خواریان گفتند جز این نیست که خرید و فروخت مانند سود خواری است  
و حال آنکه خدا تعالی حلال کرده است خرید و فروخت را و حرام نموده است سود خوردن را الخ +  
باید دانست که مطلب سود خواری از دایره بحث و مطلب این کتاب خارج است و بی چوکی  
غرض و مطلب این کتاب در موردی مسلمانان است از یکدیگر انداختن در این خصوص من نیز باندازه فهم  
خود چیزی مینویسم و فیصله آنرا و میگذارم بعلما و فقهایی هر فرقه از فرق اسلام + خدا بیعانی و مقام  
دیگری میفرماید یا ایها الذین امنوا تا کلو الربوا اضعافا مضاعفا و اتقوا الله لعنکم  
تفلحون - ای کسانیکه ایمان آورده اید نخورید سود را و و چندان و تور تو و برترید از خدا شاید که  
رستگار شوید + در زو بنده تفهیر محسب نیست که تحقیقت این سود را کما کان معلوم نمایم - یک  
بزرگوار از علماء اهل سنت در هاشمیه قرآن مجیدی مینویسد "شاید سود کا فکر همان اسواسطی فرمایا  
که او پرند که هوا بهادین نامردی کا اور سود کما نیسه نامردی آتی ہے الخ - این سخن بنزد برای  
بنده بالکل مهمل است - آنچه بنظر فقیر میرسد این است که چون معلوم میشود از قدیم الایام رسم سود خواری  
در سر اسرستان جاری بوده است چنانچه امروز هم جاری است خصوصاً در ملک هند و در میان  
چند قوم گویا بیشتر رسم بوده است مثل یهود و نصاری و هندو و اینها سود بگراف میگرفته اند و هنوز  
میگیرند و با همه روزه چشم می بینیم و برای هر کسی این واقعه رخ میدهد و لهذا این قسم ظلم بوده است

در واقع ظلم است نسبت بیکدیگر و خصوصاً برای مردمان فقیر و کم بضاعت چنانچه در میان صرافان  
غیر صرافان هنوز رسم است که اگر بیچاره را بچهره پیه بقرض بدهند اول بدون چیزی گروی نمیدهند  
تا آنکه اگر آن چیز افتاده رو به قیمت داشته باشد بچهره پیه میدهند تا آنکه آنکه بختل برای یک روپیه دو آنه  
یعنی برای بچهره پیه ده آنه در ماه شود میگردد که بشود از قرار فیصدی <sup>عشر</sup> (دوازده و نیم روپیه) بختل که بیشتر  
از این میگردد در پنج آنه اگر آن مبلغ را آن بیچاره صبح بگیرد و شام همان روز او آنکه شود یکماه تمام راز  
میگیرد بچاس آنکه اگر ده ماه شود مبلغ دیگری بر آن سود میزد میشود و با بجمه در روپیه ماهی مانی که نزد  
صراف یا دیگری بگرو است مال خالص او میشود و گویا خلق تباه شده این سود استند خصوصاً در این  
ملک هند در ملک روس بگویا بود و پادشاهان این سود خوردن که مانند هندوهای  
این ملک خلق روس را تباه کردند مردم این ملک هند صرف و متلف ترین خلق جهان اند از اعلی گرفته تا ادنی  
مثلاً شخصی که ده روپیه در ماه آمدنی دارد اگر رسم اسم الله خوانی طفل خود را بجای آورد یا که موی طفل خود  
را بتراند یا عقیقه رفته او را نیکند نه بلحاظ آنکه این کار مردینی یا غیر دینی است بلکه بحاظ آنکه این رسم بدعت  
را از امور واجبه هم زیاده واجب میدانند و صد یا چهار صد روپیه خرج میکنند (بند موشی طفلی را بر سر قبر  
یکی از اولیاء این شهر دیده ام و در جای دیگر بیان خواهیم کرد) پس اگر مکانی دارد یا زوری یا اندازه بخصه  
روپیه قیمت بگرو نماید و صد روپیه بقرض بگیرد همان سود صراف که ماهی چهار روپیه قسط میدهد با وجود  
روپیه آمدنی گاهی ممکن میشود که هر ماه چهار روپیه بدو بختل که اگر یکماه بدو شش ماه دیگر نمی تواند بدد با وجود  
دو روپیه میددد باز شش ماه نمیدهد و با بجمه در آنک زمان آن مکان یا آن زیور از کف او بدر میشود +  
همچنین است حالت در این وزارتین وقتی امرای عالیشان که در سال ده کک آمدنی از زمین دارند گزین  
و جاگیر همه در گروا و باز زده پادشاهت لک هم مقروض استند که همین گونه عرفات لکها را بر باد داده اند در این  
زمان و در عهد دولت ابدت انگلیش در ملک هند اگر چه رسم سود در میان خودشان هم رواج دارد و علاوه  
بر آن عدالت عالی هم گشوده است و تمام معاملات حتی در میان پدر و پسر هم باید بر کاغذ شام دولتی باشد  
و بچک از پدر و پسر هم بر یکدیگر قول و قرار و پانصدی یکدیگر ادا اعماری ندارد پس چگونه ممکن است که

کسی بر همتایه رفیق خود اعتماد کرده قرض الحسنه بدهد و کمال خاطر جمعی را با یمان داری او داشته باشد و او هم  
ایمان داری حرکت کند شاید در او این اعلام نیز همین حال بوده است در میان تازه مسلمانانی که در آن وقت در خط  
جامعیت یا هیئت یا انجمن یا نهضت پای خود را برداشته این طرف نهاده بودند و محض بزبان مسلمان شده بودند  
و هر روی اسلام را علامت می کردند و با یمنان سودگراف می نمودند و نیز گنگل که چون سود حرام شد آنجا که از بود در  
دینی قرض میگرفتند و بزبان مسلمان بودند مانند مسلمانان این زمان ها شام می کردند و میگفتند برادر القضا  
ناش کن گواه تو کجاست از من اگر نوشته داری بنما این دستخط من نیست و اشال این بها تارا  
میگردد و مال یکدیگر را میخورند پس طرف مقابل که در خود را بقرض داده بود چارها چارباستی حق خود را  
بشیامت و مدار القضا و حکم تحقیقی واگذار و بعضی دیگر که بسیار معدود و پر نیز گار و خدایس بودند البته مال  
دیگران را باز پس میدادند مگر البته این هم بود که در آغاز اسلام بسیاری بنواد فقیر و مسکین بودند و اگر کسی  
چیزی بطور قرض الحسنه بگیری میداد از چهار و پنج و پیر بیشتر نبود و در این زمان هم اگر کسی چیزی بطور قرض  
الحسنه بخواهد و ادای آن عاجز باشد میتوان از آن گذشت ولیکن اگر سپاه و صد و صد و صد و صد و صد و صد و صد و صد  
ادای آن ممکن نیست پس چگونه میتوان با قرض الحسنه داد بدون گرو و سود و و اگر گروم باشد و بی سود و ریبا  
نباشد گیرنده خاطر جمع است که چنانچه دیگر قرض خود را او میگویم و مال خود را و پس بگیرم و بی زور و نه  
تأدت ادای آن بیفاده و بیخ افتاده و اگر تجارت میکرد و بیشک بعضی عاید او میشد و بنابراین اگر فی الجمله  
سودی قرار بدهند هیچ طرفی را نقصان ندارد و مال مسلمان در قبضه گفاز نمیرود و مگر چنانچه ابتدا عرض  
کردم شاید سبب حرمت سود همان اضعاف مضاعف بوده است و یک مطلب دیگر را نیز ملاحظه باید کرد که  
بعضی که در وارد و زنگ می گذارند یا حکومت معتبر بقرض میدهند و سود کمی از آن میخورند چنانچه حرام شده  
به حال بنده در این مطلب فتوی نمیدهم و بر بنده نیست که رای خود را در این باب ظاهر کنم سوای آنکه بطور  
هدروی ملت اسلام مفید باشد بحال عموم مسلمانان +

واعظمو اجمعین الله جمیعاً ولا تغر قوا و اذکرو نعمه الله علیکم اذ کنتم اعداء و  
قالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمة اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فاقنوا کم

منها الخ "و حکم بگیرد بر میان (یا دین) خدا را جمعاً و متفرق مشوید و یاد کنید نعمت هزار و هفتاد و شصت  
یکدیگر بگوید پس الفت داد (خدا) در میان و نهای شما پس شدید صحبت او بر او بایکدیگر و بگوید شما  
تر و یک بعضی از آتش پس نمایند شما را از آن الخ "و لیکن منکر اعدای عدول افی الخیر و  
یا مدون بالمعروف و یمنون عن المنکر و اولئک هم المفلحون " و بایده که از میان شما گروهی باشند که  
بخوانند مردم بسوی عمل نیک و امر کنند بکارهای پسندیده و منع نمایند از کارهای نگویند و ناپسندیده  
و آن گروه باشند از راستگاران " و لا تکرهوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جا بهم البیتا  
و اولئک لهم عذاب عظیم " و باشد مانند آن کسانی که پراکنده شدند و خلاف کردند با یکدیگر و از آنکه  
آیه بایشان محبت بود آن گروه (آنها هستند) که بایشان است عذاب سخت " و این است یکی از آن  
آیاتی که با کوشش و ایم و دعا میکنیم که ربوح قلب مسلمانان کالنفش فی الحجر نقش پذیرد و گوییم  
است که خوف و اتحاد و یکدیگر مسلمانان خیر ممکن نماید و لیکن این اختلاف و جنگ و تخاصم مسلمانان  
امروزه نیست بلکه در زمان خود رسول الله وجود داشته است که این آیات مانا شده - البته پس از  
رحلت رسول الله اشغال و افزونگی آنها بخدا کمال رسید کمال افسوس است که آنهمه سعی و جهد و محنت رسول  
الله و رفت و رحمت خدا تعالی را یگان شد و مسلمانان پس از رسول الله بمراتب بدتر شدند از زمان  
جاهلیت چرا که آن زمان از زبان سنگی یا گلی و چوبی احترام میداشتند ولی بعد از آن کارهای گمانی رسانیدند  
که تیره رسول خدا و پیغمبر خود را شهید نمودند " کنتم خیر امتی اخرجت للناس تا مدون بالمعروف  
و یمنون عن المنکر و یمنون بالله الخ - شما بهترین امتها هستید زیرا که از میان شما بیرون آورده  
شده است برای خلق کسانی که امر میکنند خلق را بکارهای پسندیده و منع نمایند از کارهای ناپسندیده  
و ایمان می آورند بخدا الخ " فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظلاً عنینا لقلب کلاً  
الفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فی الاصل فافذاعوه و است  
غفر کل علی الله ان الله یحب المتوکلین - بسبب مهربانی خداست بر تو ای محمد (ص) که نرم دل  
گشتی بسبب ایمان و اگر سخت دل و درشتخو و دشمن تراج بودی هرگز آنرا پیرامون تو پراکنده نمی نمودند

پس در گذر ایشان از زقار و کور و نایب بخار آنها چشم فرو پوشان او آمرزش نواه برای گناه آنها و  
مشاورت کن با آنها و کار ناپس هر گاه غم خود را بزم کردی بجای اعتماد کن بر خدا تحقیق کن که خدا  
دوست دارد و تو کلین را به این هم کی از آیات بسیار عظیم است که هم موعظه است و هم سپردن می مفید  
است برای تمام مسلمان جهان و **و ليعلم الذين نافقوا وقيل لهم تعالوا فالتوا في صهيل الله اوا  
فوا تعالوا ليعلم قنالا لا اتبعنا** که هم للكفر يوئدنا اقرب منهم للايمان يقولون يا فوا هم ما  
ليس في قلوبهم الخ - برای آنکه منافقان آگاه شوند و چون گفته شد ایشان را که بیاید جنگ کنید  
در راه خدا یا فرغ کنید کفران را گفتند اگر ما میدانستیم طریقی جنگ کردن را بر آینه سپردی میکردیم  
شماره این گروه در آن روزه (که این عذر را آورده اند) نزدیکتر بودیم بکفر از ایمان و میگویند  
زبان خود آن چیزی را که در قلوب آنها نیست (یعنی محض دروغ میگویند و این صریح همان است) **و  
لا یحببت الذین یجحدون بما اتهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطون مما  
یحوا به يوم القیمة الخ** و بنابر گمان کشد آن کسانی که کل میکنند از آنچه خدا از فضل خود آنها را  
عطا فرموده (که این نخل برای آنها خیر است نه بکفر برای آنها شر است) غمگین مال و دوستی  
که با آنها نخل کرده اند طوق خواهند شد بگردن آنها در قیامت **و اتوا البیاضی اموالهم و لا تبدلوا  
الخبیث بالطیب و لا تأکلوا اموالهم فی اموالکم انکم کان حربا کبیرا** و در پیدا اموال میان  
با ایشان و بدل کشیدن مال خبیث را بمال پاکیزه (یعنی مالی را که بر شما حرام است بمال حلال خود شامل  
مسانید) و خوردن اموال آنها با اموال خود را یا استناده اموال خود را بر آینه این عمل گناه عظیم است **و  
لا تأوا الصفاة اموالکم الی جعل الله لکم قیاما و انما قهر فیها و اکتوه هم و اتوا لهم قوا  
معروفیا** و در پیدا اموال خود را به ایمان (زیرا که آن مال را) خدا تعالی برای استقامت همیشه شما  
قرار داده (ان البته) آنها را از مال خود بخرانید و پوشانید و سخن نیک با آنها بگویند اگر چه شخصی  
در حاشیه کلام مجیدی می نویسد یعنی در کما جعل ہے تو اسکا مال اسکے ہاتھوں سے اسکا حشر ہے  
اسمین چلاو جب بالغ ہوا اور عقل پیدا کرے تب مال حوالہ کرو الخ بندہ حافی خواستہ عرض میکنم

که این بزرگوار عظمت نشده است به اصل آیه که خدا تعالی فرماید "اموالکم و نکلهم قیاما"  
یعنی مال خود را که برای معیشت خود شماست - در این صورت بنظر بنده معنی سخن در این جا چیزی  
دیگر است - اول یک فرق سخن میباشد که خود اسخوره میسازند بلباس سقا هست و بلا هست - اینها  
را جمعی از بزرگان و صاحبان دولت های بسیارند بیکار که از سخن گان و صحبت آنها خوش اند و رزق  
خود نگاه میدارند و پرورش مینمایند - ثانی بعضی سخن هستند که باعمال و افعال و حرکات سخا هم مانند  
گروبی از اطفال را شرب میدهند که چنین میدانند اینها بجزوب و اولیاء میباشند و اینها از زمینند  
و از اینها امیدوار مرادات خود اند و در فائده های خود نگاه میدارند و پرورش میکنند ثالث گروبی  
هستند و باغ سخا که عمدا خود را سفید می سازند بلکه جبهه سفید اند این گروه استند که خدا تعالی می  
فرماید زینقدر بسیار بدست اینها میدید که در چند روز ببار و دهند بلکه چیزی بخورند و بپوشانند  
زیرا که بجهت عاجز و مستضعفین اند +

و اذا حضر القسمة اولی القربی والیتامی والمساکین فارزوه منهن وقولوا لهم قولا  
مروفا - و چون حاضر شوند در قسمت (یا وقت قسمت کردن) میراث خویشان و یتیمان و مسکینان را  
پسری بدهید (یا بخورانید) از آن تقسیم و با آنها سخن نیک گوید - ان الذین یا کلون اموال  
الیتامی ظلما انما یا کلون فی بطونهم نار و سیه بلون سعیرا - هر آینه آنانکه بخورند اموال  
یتیمان را بظلم و ستم جز این نیست که بشکم خود فروری برند آتش را و البته این جماعت بدو نوع  
نما بند رفت - یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم الباطل الا ان تکون  
تجارة عن ترارض منکم ولا تقتلوا انفسکم الخ - ای ایها انان بخورید مالی یکدیگر را در میان  
خود جز آنکه باشد بطور تجارت و خرید و فروخت و برضا بندی طرفین و کشید یکدیگر الخ  
الرجال قوا حق علی النساء بافضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم الخ -  
مردان حاکم استند بر زنان بسبب آنکه خدا فضیلت داده است بعضی از خلق را بر بعضی دیگر  
و نیز بسبب آنکه مردان انفاق کرده یا میکنند اموال خود را الخ - بقیه این آیه مشوب

است حکومت خزان بر زمان و سزا و اذن مرز و از صورتی که خلاف فرمان شوهر کند بموجب  
 شریعت مگر افسوس است که در میان ما مسلمانان بجهت بسیاری و خصوصاً بجهت جهالت و بی علمی هرگز  
 و خصوصاً از زمان غالباً زمان نامفرمانی میکنند از شوهران خود و سخت سزای یابند و بر واقع بی گناه  
 ذلیل و خوارند و ابداً حرامی ندارند + و اعداء الله و لا تشركوا به شیئا و بالوالدین احساناً  
 و بذي القربى و الیتامى و المساکین و بالجار ذى القربى و الجار الجنب و الصحاب الجنب  
 و ارب السبیل و ما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مخالفاً فخوراً - شوهر مستید خدا را و شریک  
 او قرار میدهد چیزی را و بوالدین خود نیکویی کنید و همچنین (نیکویی کنید) بصاحبان قرابت خود  
 و یتیمان و گدایان و همسایگان قریب و همسایگانی که اجنبی و دور باشند و بمصطحبان و رفیقان  
 خود و مسافران و با آنکه شما مالک آنها میباشید (یعنی علما و کنیزگان) بدرستی که خدا دوست  
 ندارد کسی را که خود پسند و مغرور است + این آیه بسیار سخت و مشکل است برای بیان  
 و بدون ملاحظه کتب تفسیر معتبر و احادیث نبوی + بنده با اندازه فهم خود چیزی مینویسم -  
 (۱) اینکه شریک ساختن چیزی را بخدا معلوم نیست چه معنی دارد و شریک چه چیزی با کدام کس  
 مراد است - شاید در اینجا مختلف کیفیات و چیزها و اعمال در تحت شریک و شرکت واقع  
 میشوند - مثلاً پادشاه و وزیر و امیر و صاحبان دولت را در رسم و رجا و میدان و اجتماع و  
 ستایش زیادتی کنند از آنچه ضرور و واجب است تا بجا نیکه بنزد و مرتبه خدائی برسند و  
 این مطابق آن شعر سعدی است "گرویز را از خدا بر سیدی همچنان که ملک ملک بودی"  
 (۲) همچنین ممکن است که کسی چندان بدولت خود غرّه باشد که کمال خاطر جمعی و تکبر را بران  
 داشته باشد و بنا بر این از اطاعت و خوف خدا سب پر و ابا باشد و همین سبب است که غرور و نخوت  
 می فرودند + پس از این امر بسیار عظیم احسان و احترام نمودن از والدین نیز بسیار عظیم است  
 و نیز بکسانیکه ذکر آنها را بدستمال فرموده - در اینجا ذکر می فرموده است از همسایگان و احسان  
 نمودن با آنها نیز و همچنین بنویسایان و بیچارگان و بی بطور عموم است این فرمان یعنی همسایه



و بیوا خواه مسلم باشد و خواه کافر باید او احسان نمود. و همچنان کثیران در خلافتان علقه گوش  
اند. و در ختم کلام میفرماید بر کسی که خدا دوست ندارد و متکبر و خود پسند را در باطنش هیچ فراموشی  
و هیچ کتابی از این فرمان کتاب اهل اسلام بهتر و کامل تر نیست در حقش "بهدر وی"  
باینندگان خدا و این او امر بعد با آن نمی آید که شرک بخدا باشد و یکی پاره پیا شد یعنی  
شرک بخدا و بجانیا آوردن این احکام یکسان است یا آنکه بجای آوردن این احکام و شرک  
بخدا یکسان اند. و الله اعلم بالصواب. \* **الذین یجتلون الخ** این آیه در ذمت نخل و نخل  
است "نخل از پود زاید بجز بر بهشتی نباشد بکلمه خیر" \* **والذین ینفقون اموالهم رمانا**  
**الناس الخ** - این آیه نسبت دارد به ذمت انفاق که بطور سیاه باشد و کسی تا آنکه مال خود را انفاق  
نکند محض برای دیدن و شنیدن مردم و نام آوری که شیطان یا روح باور و رفیق شیطانی در دنیا  
آنهاست \* **ان الله یامر کون لودوا الکلمات فی اهلها و اذا حکمتم بین الناس**  
**ان تعلموا بالعدل ان الله تعالی اعظم به** - ان الله کان معیجا بصیول تحقیق که خدا اثر  
میفرماید شما را که مستتر و کنیدا مانا را بصاحبان یا مستحقین آن امانات و چون حکم بینا کنید  
در میان خلق حکم نماید بطور انصاف. تحقیق که خدا نیکو ناسخ است و نیکو نسیوت میکند شما را  
و بدستیکه خدا شنوای بیباست \* **یا ایها الذین امنوا اطیوا الله و اطیوا الرسول و اولی**  
**الامر منکونان** تنازه در حق تعالی \* **ان الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله**  
**والیوم الاخر الخ** - ای کسانی که ایمان آورده اید با حق تعالی که از خدا و رسالت او  
گنید از رسول خدا و نیز از صاحبان امر یا حکومت که از میان خود شما باشند پس اگر اختلاف  
کنید در امری پس رایج نماید آن امر را بسوی خدا و رسول او اگر شما بطور حقیقت ایمان آورده  
اید بخدا و پیوسته از خدای تعالی \* چونکه در نقطه اول الامر در میان مختلف فرق اهل اسلام اختلاف  
است نه در اصل دین و مسائل بحث نمی کنیم و لیکن در هر حال چون گفتیم که هر امر اهل اسلام است  
پس از آن است که آن اول الامر را اطاعت کنید که از میان شما یکی از شما و مسلمانان است

باید نظریه بایداطاعت آن اولوالامرین اطاعت خدا و رسول و در احکام خدا و رسول و در  
امور دین اسلام باشد یک در کلمه عرض میکنم بسیاری از مسلمانان و خصوصاً جمالی این اسلام  
از سائهای بسیار قدیم بلکه از همان اوایل اسلام چنین می پنداشتند و می پندارند که پادشاه اسلام  
هر که باشد و هر لباس و هر رنگ و هر وضع زیست و زندگی که باشد و اگر چه قاسق و قاجر و ظالم و زانی  
هم باشد اولوالامر است + مگر در این زمان بعضی از خوشایند گویان لایعلم و دین فروشان بجای  
از مسلمانان بندگان گاهی قرآن نمی خوانند و اگر هم بخوانند معنی یک لفظ را نمی فهمند استدلال  
از این آیه آورده میگویند که حکومت یا پادشاه انگریز هم بر ما اولوالامر و اطاعت او بر ما لازم و واجب  
است + در بعضی از مجالس بنده مکرر شنیده ام که بعضی باو از بلند این سخن را گفته اند و فقیر همین  
مخاطب را با آنها داده که شما معنی آیه قرآن و لفظ منکر را ندانستید ای البتة اطاعت هر حاکم و حکومتی  
را که کسی در تحت او باشد باید نمود همچنانکه ذکر اطاعت آقا و غلام اطاعت مالک خود را میکند و اگر  
فرض است که بکنند لیکن اطاعت اولوالامر اطاعت دین و در امور دین است و اولوالامر واقعی  
هر که باشد بیشک از طرف خدا مقرر گشته است و باید مقرر شده باشد نه از طرف خلق - این مطلب  
را در جای دیگر خواهم نوشت + و اذ احببتم بحجة فحیوا باحسن منها و ردوها  
ان الله کان علی کل شیء حسیباً - و چون (مردم) اسلام و دعا گویند شما را شما نیز جواب  
گویند (آنها) کلمه بهتر از آن یا همان کلمه را جواب گویند - هر آئینه خدا بر همه چیز حسیب  
گفته است + البتة بیخاطر انسانیت و اخلاق و تواضع هر که سلام کند باید جواب داد و اگر  
گفت نه شخص است مسلمان + و ما کان المؤمن ان یقتل مؤمناً الا خطا علی نفسه و ما کان  
مسلمان بکش مسلمان را (که بر او راست مرد دین) بجز آنکه از روی خطا باشد + و حق  
یقتل مؤمناً متعمداً فجراً و به جهتم قالوا ضیاعاً و غضب الله علیه و انما هی  
عدا ابا عنیبا - (ولیکن) هر که مسلمان را بکشد عمد و از روی قصد پس جزای او در دنیا  
که در آن ابد است هر چند غضب و لعنت خداست بر آن شخص قاتل و ما او ساخته است

خدا برای او عذابی سخت را به لیس با ما نیکد و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوءه  
یحزیه و لا یجذب من دون الله و لا نصیرا - نیست کار بروی آرزوی شما مسلمانان و نه  
بروی آرزوی اهل کتاب (بلکه) هر کس که کار به کند جز او داده خواهد شد بان و نیاید برای خود  
بخیر خدا هیچ دوستی و نیاری گنده را به و من یعمل من الصالحات من ذکر او انقی وهو  
مؤمن یدخلون الجنة و لا یطلبون نقیرا - و هر که عمل نیک بجا آورد خواه مرد باشد خواه زن  
(مگر شرط آن این است که) آن کس مؤمن واقعی باشد آن گروه داخل بهشت میشوند و در آن سهم  
باکنامی شود به بزرگواری نوشته است که چون آیه اول لیس با ما نیکد نازل شد یهودان و غیره  
مسلمانان گفتند ما و شما یکسانیم در حالت پس آیه ثانی نازل شده و خدا میخانی صراحتاً اسلام  
و لمة ابراهیم را قید فرمود دعوی یهود و دیگران را باطل نمود که سواهی دین اسلام دین دیگری  
مقبول نیست - مگر در این دو آیه چند نکته است که این بزرگوار عظمت آن نشده است - (۱)  
اینکه دین اسلام بجای خود است و بهترین ادیان است مگر آنکه دین اسلام ابدانستی ندارد  
با اعمال کسی و خدا را کار است با اعمال مسلمانان نه بدین اسلام - (۲) آنکه بخصوصه شریعی قرار  
داده شده است که هر که مسلمان باشد و عمل نیک هم بکند او جزا و ثواب خواهد یافت نه هر که بزبان  
مسلمان باشد و روز و شب با اعمال خلاف شرح اسلام اشتغال داشته باشد - (۳) در آیه  
اول خدا میخانی میفرماید هر که عمل بد کند با ضرورت محرومست خواهد یافت پس هیچ مسلمان نباید  
خیال کند و خاطر جمع باشد که چون من مسلمانم و بعضی بزبان هر عمل خفانی از من بخشیده می شود  
یا ایها الذین امنوا کونوا مؤمنین بالقسط شریعاً لله و لوالدین و  
الاقربین ان یکن غنیاً او فقیراً قاله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تعدلوا  
وان تلوا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا - ای کسانی که ایمان آورده اید قائم باشید  
و راستوار باشید در انصاف و گواهی دهید به شیء برای خدا اگر چه نقصان دارو آید بر جان شما  
یا پدر و مادر و خویشان شما خواه آن شخص (که حق بر او ثابت می شود) دوستمند باشد خواه فقیر باشد

(و بهر حال بدانید که خدا مهربان است بر ایشان پس پیروی کنید خواهش نفس خود را  
 و مگر در انچه از عدل و انصاف و اگر سخن خود را بیچ و تاب و تغییر و تبدیل دهید و اعراض  
 کنید از انصاف پس بدستیکه خدا آگاه است بر آنچه میکنید.

باید دانست که این آیه و آیه دیگری ازین قبیل که بعد از این نوشته میشود بسیار متقی  
 و پرهیزی میباشد که بسیار کم مسلمان و مؤمنی میتواند بر آن عمل کند زیرا که خدا تعالی میفرماید  
 که اگر شما حاکم باشید و اگر گواه باشید حکم کنید و گواهی دهید و رقی خود و خویشان و  
 والدین خود هم خواه فقیر باشند و خواه غنی بموجب حکم خدا عمل کنید و هیچ وجه ملاحظه نکنید  
 فالله اولی بهما بفهم بنده این است که اطاعت خدا فوق اطاعت والدین است و  
 میفرماید که از روی خواهش نفس خود یعنی بلا ملاحظه نفس خود و قرابت خویشاوندی و  
 فرزندی و اطاعت والدین از حق در گذرید و انصاف حقیقی را بر کنار ستید و همانا بخوبیند  
 که آنها را خلاصی بخشید از جرم و سزای آنها یا اوای حقوق بندگان من این است  
 معنی واقعی **همد روی** فافهم.

یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شان  
 قوم ان تعدوا اعدوا هو اقرب للتعوی والتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون -  
 ای کسانی که ایمان آورده اید قائم و استوار باشید برای خدا (که) گواهی دهید  
 راستی و انصاف و نباید که ملاحظه دشمنی قومی را یا ملاحظه دیگری (شمارا بر آن بدارد که  
 خلاف عدل و انصاف کنید بلکه عدل و انصاف (واقعی) کنید زیرا که آن نزدیکتر است به  
 پرهیزی گامی و برتر سیدان خدا (این برای تاکید است) چرا که هر آنکه خدا آگاه است با آنچه  
 شما میکنید. **لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم** چنانچه مسلم  
 میشود که غرض است که اگر کسی بی سبب و بی جهت بدگویی میکند از دیگری سزاوار نیست چیزی از آنکه  
 از آنکس ظلم دیده باشد که بد او را بگوید. **ان الذین امنوا و الذین هادوا و الصابرون**

والنعصاری من امن بالله والیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون  
 ہر آنکہ کسانی کہ ایمان آورده اند (مخلص بنیانند نہ بہ قلب) و همچنین کسانی کہ یسوی شدند و  
 در زمین یا ستارہ پرستان و ترسایان و غیرہ ہر کہ ایمان حقیقی و از غلو مکن ارادت و قلب  
 ایمان کردہ بجا آوردند قیامت و عمل نیک و شایستہ بجا آورد پس هیچ خوف و ترس نیست برآں  
 آن گروه و ولا تسبوا الذین یدعون من دون اللہ فیدعو اللہ علی و اللعبر علیہم  
 کذلک زینا لكل امة علیہم شدائی و ہدیہ من جہدہم خدیجہم ہا کا نوا یجولون۔ "وای  
 مسلمانان و ششام گوئید کسی را کہ بخواند (یعنی پرستش میکند) اسوی حقیقی را زیرا کہ  
 انما ہم در عرف و ششام خوانند و او خدای حقیقی را کہ شہادت او پرستش میکنند و خدایانند انما  
 همچنین آراستہ کردیم و خوش نمودیم در قطرہ گروہی کردار و اعمال آن گروہ را پس باز  
 آن گروہ بسوی خدای ایشان باشد پس خبر بد خدا ایشان را بجا قدرت مال و انما ہی کذب  
 را کہ می گردند

بزرگواری و نشان نزول این آیت فوق از بعضی تفسیر بیان میکند باریہ نحو "السلام  
 کے قلب سے پہلے جب مسلمان شکر کون کے بتوں کو را کہتے تھے تو وہ خدا کو برا کہتے پرانہ  
 اور مستعد ہو جاتے تھے اس پر خدای تعالیٰ نے یہ آیت نازل فرما کر مسلمانوں کو بتوں سے  
 بڑائی کو نہ سے منع فرمایا۔ جب مسلمانوں کا زور ہو گیا تو بتوں کو برا کہنا تو درکنار شیخ نکو  
 وقت مسلمانوں نے ان بتوں کو توڑ ہی ڈالا اس آیت کے حکم سے یہ مسئلہ نکلا کہ بعض  
 اسلام کے وقت اگر کسی بیجا کام سے کوئی بڑا فتنہ پیدا ہوتا ہو تو اس بیجا کام کو نہ کرنا چاہیے  
 آجہ ان ظاہر میں آیت بر بندہ معلوم میشود کئی برفاق تفسیر و تاویل آن بزرگواری است  
 بجز آنگہ باگوئیم این آیت باریہ گیری شلوخ شدہ است مرنی آن آیت تاخ در قرآن مجید بقدر بندہ  
 رسیدہ است و در این آیت و مطلب است مربوط یکدیگر اول آنکہ خدای تعالیٰ مسلمانان  
 امر میفرماید کہ شہادت گزاران خدا کیان دیگر او ششام گوئید۔ ثانی آنکہ میفرماید تمام خالق را خدا

اعمال خوششان خوش داشته ایم و در عاقبت جزای آنها را میدیم + اینکه خوشی بندگان در  
هر فعلی از افعال از بهاتب خداست اگر ما تشک خود قرار دیم معلوم میشود که خدا بخیر است یعنی  
مخمس بخواست خداست که بندگان بت پرستی یا زنا کاری میکنند مگر معنی حقیقی این است که  
بندگان آزاد و مختار نفس خواستند مگر با عقل و چشم و گوش با آنها داده ایم در رسول و هدایت تا  
هم با آنها ستاده ایم و شما نیز ابتدا از جنس آنها و قرابتیان و خویشاوندان آنها بودید پس بر شما نیست که  
آنها یا خدایان آنها را دشنام گوید بلکه ما خود از آنها سوال میکنیم و آنها را پاداش میدیم پس بی  
ظاهر است که اگر شما خدایان آنها را بد گوید خواه حق باشد و خواه ناحق آنها نیز خدای شما را بد خواهد  
گفت + اینکه این بزرگوار سفیر ما پس از فتح مکه و تباهی بتان یعنی پس از غلبه اسلام این امر صحیح  
گشت بر مسلمانان بنظر من خلاف فرمان خدا و شرع رسول الله و قانون جهان بوده و دست  
آن دستگاه اسلام و احکام خدایی و رسالت رسالت پایی و هدایت نامه خدا و آمدن سیرت آوردن  
روحی بعینه مانند اصول امروزه که کلماتی شده است و بحقیقت حکومتها می شمرند از آن حکومت  
حقیقی اخذ کرده اند + اگر بطور فرض امروز فرمانهای هند را فرمانی از پادشاه خود برد که فلان  
را خراب کن لازم نیامده است که دیگری از قوم انگریز را اجازت باشد که باشندگان آن شکوه  
را بزند یا دشنام گوید و بیشک اگر کسی چنین کند خلاف قانون کرده است و سزای سخت  
ببند + پس شکستن آن بتان بدست رسول الله یا حکم رسول الله و در آغاز اسلام هیچ ضرورتی  
نداشت که بعد از دیگران هم چنین کنند - اگر قانون همان چنین باشد پس انگریزان باید بگویند  
که چون ما ملک هند را غلبه شده ایم و قوم فاتح هستیم و پای تخت همگی را در قبضه خود داریم  
باید خلق را بخایا تمام بند و بزرگان و این آنها را هم دشنام گویم زیرا که پس از غلبه و فتح بر ما صحیح  
است - اگر چنین کردند مسلمانان نباید شکایت کنند زیرا که بزعم آنها این اصول و این اسلام قرار یافته  
است و این اصولی است که خود قرار داده اند در جهان - "سیری مال مسلمانان و چه نماند جز  
بانگ و فریاد بر آری که مسلمانان نیست" - همین کیفیات و غیالات بود بر خلاف حکم خدا و رسول او

که شما تا آنجا باین تباهی در انداخته و دین اسلام را بدنام نموده. اول این قاعده را در میان خود بجاری داشته یعنی شیوه سستی و پس با مذاهب دیگر کمال افسوس است \*

قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا ولا تقتلوا اولادکم من اطلاق لغت منتهی کلمه و ایا هم ولا تقربوا الفواحش ما ظهیر منها وما باطنی ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق الخ - (در ای محمده) بگو بیاید تا بیان کنم برای شما آنچه را که خدای شما حرام فرموده است برای شما از این ناست که خدا حرام فرموده (اینکه شریک مساوید چیزی را با او نیکی کنید با والدین خود و بکشید اولاد خود را از خوف اعدا پس (برای که) ما نوزی میدیم شما را آنها را و مرتب میشود اعمال بیجانی را آنچه از آنها ظاهر باشد باشد و آنچه از آنها مخفی باشد همچنین بکشید نفسی را که حرام ساخته است خدا کشتن او را بزرگتر حق و بموجب شرع الخ + ولا تقربوا مال الیتیم الا بالحق هی احسن حتی یبلغ اندک و اولادکم و انکیل و المیزان بالقسط لا تخلف نفسا الا و مهوا و اذا قلتم فاعدلوا اولادکم ذائقی و بعدن الله اولاد الخ - "نوزی یک شوید یعنی محوید و متصرف شوید مال یتیم را مگر بنحوی که نیک باشد تا زمانی که آن یتیم بجوانی برسد - تمام کنید یعنی بدهید چنانچه و ترازور با بطور انصاف تکلیف نپذیرید هیچکس را مگر بقدر طاقت او و چون سخن گوید پس انصاف را رعایت کنید هر چند که آن کس صاحب قرابت و رشتہ باشد با شما - و بعد خدا و فاکتد الخ + و و آیه دیگر پس این آیه میباشد باید عموم اهل اسلام ملتفت باشند که در این دو آیه فوق سوای نبی از شرک بجز او امر با نیکی است خدا باقی نسبت دارد بندگان در میان خود که بحقیقت مجرب است خدا تعالی امر میفرماید همه بندگان خود را که نیکی کنند با والدین خود و نهی میفرماید که اولاد خود را نکشند پیرامون بخشش و اعمال قبیح و بیجانی نگردند - قتل نفس نکنند - اموال یتیمان را نخورند - و چنانچه و میزان را در وقت پیردن و وزن کردن کم ندهند - اینهمه خلاف مجربوی

است شاید که در این مقام و اذا قلتم بمعنی این است که چون حکم و انصاف میکنید بطور حقیقت و صدق کنید \*

و ان خوت و مروت و انشائت استند \*

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها  
و هم لا يظنون - هر کس نیکی کند پس برای اوست ده چندان آن نیکی و هر که بدی نماید پس جزای  
او مانند آن بدی است و هیچ تعدی بر آنها نخواهد شد. یا بقی آدم خداوند بندگان  
کل مسجد و کلو او اشربوا و لا تصرفوا ان الله لا يحب المفسرين - " ای اولاد آدم  
بگیرید زینت خود را (یعنی لباس پاکیزه خود را) و مسجد بر خرید و در وقت هر نمازی و بخورید  
و بیاشامید ولی از خدا درگذرید زیرا که خدا دوست ندارد اسراف کنندگان را " چنین معلوم  
میشود که غرض از این آیه این است که خدا بتعالی منع میفرماید بندگان خود را که لباس خوب  
و تشنگ و کتخاب و اطلسن بپوشند و خوب بخورند و خوب بیاشامند و کمال آسایش بسر برند  
مگر منع میفرماید از اسراف و تره های بیوده بمعنی نمون و از اندازه و قیل و شان خود بیشتر خرج  
کردن را مثل اینکه اکثری از اهل اسلام و خصوصاً در ملک هند اگر چه روپیه آمدنی دارند همیشه  
روپیه دیگر هم یا بقرض میگیرند یا از ممر حرام دیگری بدست آورده و بطرق مختلفه خلاف شرع  
عقل و تمدن خرج میکنند و همیشه مقروض استند و طلبکار در خانه های آنها ایستاده و شام میگویند  
و اینها پروا نمی دارند. هر ایزد فقیری بقرض هر سود گرانی باید بایستد و اگر نمون و سوتور کار و  
امثال این اشیاء بیوده را داشته باشد \*

يا ايها الذين امنوا اذا القيتم فداء فادوا و اذا كره الله كثيرا عندكم تعلقون + و ا  
طيعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب رشكم و احببوا ان الله مع الصابين +  
و لا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا و هم انا من و يصلون عن سبيل الله  
و الله بما يعملون محيط + " ای مسلمانان چون رو برو شوید با گروهی از فکجهوگان یعنی منضم  
پس ثابت بقدم بایند و روگردانید از آنها و خدا را بسیار یاد کنید شاید که دستگار شوید.  
و اطاعت کنید خدا و رسول را و بایکدیگر نزاع نکنید که در این صورتها بزدل شوید و از دست بیرو



روز و رنج و وید و شها و صبر کنید هر آینه خدا با شما بران است و مبادید مانند آنکه از  
خانهای خود بیرون آمدند با و کمان و مخر نمایند و محض برای خود کمانی و بند میکردند راه خدا  
را و حال آنکه خدا آنچه میکردند محیط و غالب بود \*

این آیات مذکوره بالا آن آیات استند که غرض این فقیر است از نوشتن این کتاب  
باید دانست که ابتدا جمعی از عربهای جنگی و گرسنه یا بظاهر یا بواقع ولی غالباً بظاهر اسلام قبول  
کردند محض برای مال دنیا و اگر چه جنگجوی و جری بودند و از قدیم در میان خود جنگ و جدال  
و قتال داشتند مگر برای جهاد کردن سستی میکردند و شانه می بیند و در دیگر از سیدان و قلمبرگانشند  
و لهذا پیوسته آیه نازل میشد برای آنکه اینها بجا دروند و مال و جان خود را در راه خدا بدهند  
و چون غنیمتی بچنگ می آمد بار سول الله نمازعت می نمودند و تقسیم آن و ناخرمانی رسول الله را  
میکردند چنانچه از آیات ما قبل آن معلوم میشود و اعلموا انما عنتم من شیئی الخ - و لو انکم  
کثیر الفشام فی الامم الخ و امثال ذلک \* این کیفیات و واقعات و اسباب و جهات  
تنازع و جنگ و جدال از روی جهالت و محض از روی غرض و نفسانیت و برای حبت جاه  
و مال دنیا از همان زمان و در میان همان عربها آغاز و جاری شد که رفته رفته لحاظ آنجا و درین  
سراسر جهان را فرا گرفت و از همان زمان روز اساس اسلام منزل گشت تا آنکه نتیجتاً آن امروز  
نصاری قوی باز شدند و بر مسلمانان غالب شدند و در هر جا مسلمانان را مغلوب و شکوب ساختند  
اگر چه هنوز بسیاری از شمال مسلمان چین میدانند که مغلوب و شکوب نیستند - تمام سعی و جهد ما این  
است که مسلمانان پیش ازین در امور مذموبه تنازع نکنند و کم قوت و بزول نشوند و عزت و شان  
و شوکت وین و ملت خود را تباہ نسازند بعضی ازین مطالب اثناء آمدن در مقام خود مفضلاً  
بیان خواهند شد \*

لما الصدقات تلفقوا آمو والمساكين و العاملین علیها و المولفة قلوبهم و

فی الرقاب و الفارمین و فی سبیل الله فریضة من الله الخ - "چرا این نیست که صدقات

برای فقیران است و بینوایان و کارکنان ریح آوری صدقات و کما تکه الفت و اوہ اندول خود را  
با سلام (یعنی ضعیف الاسلام اند) و برای خرج کردن در آزادی بندگان و برای قرض و اراکن و  
برای خرج نمودن در راه خدا (یعنی برای جہاد کردن) و برای مسافرتین - اینها فرض شده اند  
از جانب خدا تعالی کہ مؤلف القلوب کسانی بودہ اند کہ بظاہر مسلمان بودہ اند و بہ طمع مال  
خود را مسلمان و انموذہ اند چنانچہ بزرگواری از اہل سنت در حاشیہ قرآن مجیدی نوشتہ  
"اورول جنکا پر پانا ہے وہ لوگ تھے کہ طمع پر مسلمان ہوئے لیکن سردار قوم تھے۔"  
در ابتدای اسلام خدا و رسول او حکمت آنکہ اساس اسلام استحکام پذیر و بعضی اشخاص غیر  
مستحق را نیز در گروہ مستحقین شامل کرد البتہ ہزارہا ازین قبیل بودہ اند۔ مگر ای ضعیف این  
است واقلاً در ملک و در میان قوم خود کہ جز بہ مستحقین واقعی ابداً ہیکس دیگر خری نہ بندند۔  
مستحقین واقعی نزد بندہ کسانی ہستند کہ از دست و پا عا جز اند و نیز ضعیفانی کہ ابداً قدرت بکار  
کردن و دست و پا حرکت دادن ندارند بہذا از ان کسانی ہستند از ہمسایگان و رشتہ داران  
کہ بطور واقع معلوم و ثابت شود کہ محتاج اند و ہر کس دیگری کہ جمعی از مردمان معتبر را می شناسند  
و ارحال آنها بکلی آگاہ اند کہ آنها صاحبان عزت و عظمت و آبرو میباشند و روی گدائی ندارند و  
نیز نمازی و پرہیزگار و خداترس استند و شاید و کلاش نیستند و ایوبی و پرسی و بنگلی و مدکی  
و ازین قبیل کسان نیستند بہ یک قوم دیگر نیز میباشند کہ بنور ای بندہ از سایرین مذکورہ  
زیادہ مستحق اند و آنها کسانی میباشند کہ طالبان علم و دانش اند و ابداً منوختی ندارند کہ اسباب  
علم و دانش خود را فراہم کنند۔ من از درودل این گروہ بوجہی آگاہم کہ اگر اسباب میباشتم معلوم  
نیست کہ در بہان چه میکریم بہر حال تا ممکن باشد باید از طرف حکومت و با واسطہ قانون حکومتی  
یا از طرف اجمنی بندوبستی بشود و کارخانہ برپا کرد کہ غالب مردمان بیکار و حتی کوران و مطلق  
گدایان ضعیف را بکاری بگمارد و بعضی را چیزی روزانہ مقرر نمایند ولی بہ تدرستان قوی  
بازوی گشتی گیر و گدایان پر زور بی پروا و بغیرت ابداً چیزی نہ بندند و اجازت گدائی کردن

هم بخشند و از خلاف حکم حکومت و قانون را نمایند و واجب گوشمال دهند \*

والمؤمنون والمومنات بعضهم اولياء بعض با معروف و با معروف و با معروف

عن المنكر و يقهون الصلوة و يؤتون الزكوة الخ آیه ثانی - و مردان مؤمن و زنان مؤمن

بعضی از ایشان دوست و برادر است بعضی را برادر از جهت آنکه (را بهیچانی میکنند آنها را یا

مردمان را بکارهای پسندیده و در دفع بینایند و بی زلفند و برپا میدارند نماز را و میدهند

زکوة را و برپا میدارند الصلوة الخ آیه ثانی ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اولئک ان لهم الجنة

تقاتلون فی سبیل الله فیه ثواب و لا یقلون الخ آیه ثانی - هر آنکه خدا خریدار است از مؤمنان

جان و مال از ایشان خود را در عوض جان و مال آنها آنها را است بهشت (زیرا که) مؤمنان جنگ

میکند در راه خدا پس همیشه بگویند که خدا را و خود نیز گشته میشوند الخ آیه ثانی که بیان میکند نماید

نشانه‌های آن مؤمنین را و مژده تنگ میدهد آنها را و یا قوم (وفوا المکیال و المیزان

بالقسط و لا یخسوا الناس اشیا نفهم و لا یفتوا فی الارض مفسدین - (ای قوم من

یعنی ای مسلمانان) تمام بد میدوزند چنانچه و تراز را با نصاب کم بد میدهند و آن چیزهای آنها

را و در زمین هم شمارا کشید + اگر چه این آیه مربوط بآیه پیش ازین است و نسبت دارد و قوم دیگر

و کلام شعیب است مگر احکام الهی برای همه زندگان در هر زمان یکسان بود و همیشه چنین

خواهد بود و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم

سرا و علانیة و یدعون بالحننة العسیبة او ذلک عقبی الذاب - و آنکسایکه صبر کردند

محض برای رضای الهی و برپا داشتند نماز را و از آنچه روزی دادیم ایشانرا انفاق میکنند در راه

خدا پنهان و آشکار و دفع بینایند بیکی بدی را (یعنی در عوض بدی دیگران نیکی میکنند) برای

آن گروه است جزای آن سر که در آیه بعدی آید + این آیه مربوط است به دو آیه پیشتر از

جایی که خدایتعالی میفرماید "ای کسانی که میدانند آنچه را که فرستاده شده است بسوی تو از

جانب پروردگارتو راست و درست است آنکس مانند کسی است که نایاب باشد از هرگز چنین

نیست) بتحقیق آنانکه صاحبان دانش و عیش اندیندی پذیرند - آنها کدام گروه استند  
آن گروه اند که فعلاً یکتند بعد خدا و نمی شکند عهد خود را - و آنها کسانی هستند که پیوند  
نیز پیدا کنند خدا امر فرموده است با آنچه که باید پیوند دهند (یعنی بتیام هر امری از او امر  
و هر حکمی از احکام الهی را بخوبی میدانند) و میسر استند از پروردگار خود و خائف استند از روز  
و اسپین و از سختی حساب آن روز "افسوس است که بسیاری از مسلمانان میدانند و تا ایندم  
هم ندانستند که این گروه کدام گروه بوده اند" ان الله يامر بالعدل والاحسان  
و آیت ذی القربی و یسئ عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون - هر آینه  
خدا ایستاد امر میفرماید (بندگان خود و مسلمانان را عموماً) با انصاف و نیکوکاری کردن و بخشش  
کردن خویشان و منع میکند بندگان خود را از اعمال قبیح و حیوانی و کارهای ناپسندیده و  
تندی و سرکشی - و پذیرد بد شما را شاید که پذیرد و آیت ذی القربی هتفه و المسکین  
و ابن السبیل و لا تبذلوا المذکرین ان المذکرین كانوا اخوان الشیاطین و کان  
الشیطان لریة کفورا و اما تعرض عنهم ابتغاء رحمة من ربك و توجهوا فقل لهم  
قوله ميسور و لا تجعل يدك مغلوبة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما  
محمودا "و بدو حق صاحب قرابت را و حق فقیر و مسافرا (و لیکن) اسراف بجا و زیاده  
خرجی مکن - بد رستی که اسراف کنندگان بر اوران شیاطین اند و شیطان پروردگار خود را  
ناسپاس و گناهگار است - و اگر روگردانی ازین گروه مذکور باشند آنانکه از جانب پروردگار  
ترحمتی بشود یعنی چیزی از جانی برسد که امید حصول آن را داری پس سخنی نیک و ملامت بگو بان  
جماعت - و مکن دست خود را بسته بگرون (مانند خجیلان) و نه هم بکلی گشاده دار (که بر بادوی  
هر چه داری و آنچه تمام اسباب و سامان و جاگیر خود را بمر و گذاری و مقروض گردی) و پس  
از آن بخشینی ملامت کرده و در مانده هم بواسطه نقصان مایه و هم بواسطه شامت همسایه  
پس از آن چندنی دیگر میفرماید - و لا تقتلوا اولادکم - و لا تقر بوالزنی - و لا تقتلوا

النفس - لا تقربوا مال البیتیم - پس دو امر میفرماید - و اوفوا بالعهد - و اوفوا  
الکلیلی - یعنی اولاد خود را کمشید - پیرامون زنا و حیای نگزیدید - و کمشید نفسی را  
باقی - و نزدیک مال یتیم مروید و نخزید - و ایضا کنید بوعدهای خود - و آنچه را به پیمان و  
بیزان میفروشید کم درید + چند آیه دیگر بعد از آن می آید - ان الذین امنوا و عملوا  
الصالحات انما لانضیع اجر من احسن عملا - هر آنکه آنرا که ایمان آوردند و کارهای  
شایسته و نیک کردند تحقیق که ما قضا می کنیم مژگ کسی را که کار نیک نماید + مرفا نما و آیه بعد  
ذکر شده +

قل افلح المؤمنون - هر آنکه راستگارشند مؤمنان حقیقی واقعی - آنها کدام گروه استند  
الذین هم فی صلاتهم خاشعون - و الذین هم عن اللغو معرضون - و الذین هم  
للزکوٰة فاعلون - و الذین هم لفرؤسهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ايمانهم  
غیر ملومین - و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون - آنها که در نماز خواری  
کننده اند + و آنها که از بیوگی و بیووه گویی و اعمال پست روگردان اند + و آنها که  
زکوٰة مال خود را ادا کننده اند + و آنها که شرمگاه خود را نگاه میدارند از حرام سوای برزاق  
شکوه و کشیزگان خود که علامت و نگواشی بر آنها نیست + و آنها که امانت عهد و پیمان  
و وعدهای خود را رعایت میکنند و در آنها خلاف نمی ورزند + پس بخود میفرماید و الذین  
هم علی صلاتهم یحافظون - و آنها که بر نماز خود مراقب اند و گاهی غفلت از آن نمیورزند  
اولئک هم الوارثون - الذین یرون الفیوض هم فیها خالداون - این گروه  
مذکور الصدراستند و ارثان بهشت که بهشت میراث آنها می رسد و در آن کدام مقیم نخواهند بود  
بار و جای دیگر همین ترتیب خدا تعالی ظاهر میبازد علامات مؤمنین و مستقین حقیقی را +  
ان الذین من خشية ربهم مشفقون - و الذین هم بايات ربهم یؤمنون - و الذین  
هم بر ربهم لایشركون - و الذین یؤتون مما اتوا قلوبهم و جملوا انهم انی ربهم و یحییون

اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون \* تحقیق کسانی که از خوف پروردگار خود  
مضطرب و پریشان اند و بیایات و نشانیهای پروردگار خود ایمان می آورند و برای پروردگار  
خود کسی یا چیزی را شریک مقترنی سازند و در راه خدا میدهند و ولای ایشان خائف است  
زیرا که (میدانند) که آنها بسوی پروردگار خود بازگشت کنندگان اند و باید جواب خدا را بدهند  
در اعمال و اعمال خود \* الَّذِينَ يَرْعُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* و آن کسانی که در شام میدهند یا تمت می پندند زنان پاکدامن  
و بیخبر از اعمال شیعه و مؤمنه اند آنکسان لعنت کرده شده اند و در دنیا و آخرت و برای  
آنهاست عذاب عظیم و سخت \* لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ لَمْ  
يَأْمُرُوا بِهَا إِمَانًا أَوْ رُوحَةً أُولَئِكَ هُمُ الْفَاحِشُونَ الَّذِينَ يُجْرِمُونَ أَنْفُسَهُمْ وَالَّذِينَ  
آمَنُوا غَيْرَ الْمُنَافِقِينَ هُمْ يُجْرَبُونَ وَلِلَّهِ عِلْمُ الْغُيُوبِ \* و آن کسانی که ایمان آورده اند سرزده و بی  
اجازت و بدون سلام داخل خانه های یکدیگر یا غیر  
شودند تا که اجازت یا بیدارگی \* شاید این هم برای تأویب عمره های جنگلی بوده است که  
بدون لحاظ و اجازت و سلام سرزده داخل خانه های غیر می شده اند یا که بی او یا نه خدمت  
رسول الله و در حجره مقدس او می شده اند و بهر حال این فعل هم بسیار بد است \* قُلْ  
لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَصْنَعُونَ \*  
بگو ای محمد بن مؤمنین که بپوشند چشمهای خود را و حفظ کنند شرکگاه خود را زیرا که چنین کردن  
پاکیزه تر و بهتر است برای ایشان بدستیکه خدا آگاه است آنچه میکنند \* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ  
يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا  
و لذین بجهن علی حیوین و لا یبدین زینتھن الا لبعوثھن الخ \* و بگو زنان  
مسلمانان را که بپوشند چشمان خود را و حفظ نمایند شرکگاه خود را و آشکارا نکند آرایش و  
زینت خود را مگر آنچه که ظاهر است از آن مواضع و باید که فروگذارند همچو یا چادر خود را و نمایند  
آرایش خود را جز بشوهران خود الخ \* اگر چه در هر امری از امور اهل اسلام اختلاف رای  
و خیال بشمار است و در هر یکی رسوم خاص بسیاری میباشد که بحقیقت همه بر عت است

بسیاری دیگر امور خلاف شرع و عقل محض از بی پروائی حکومت و علما و بزرگان رواج یافته  
است و چنانچه در این امور بدعتیه و خلاف شرع در ملک هند جاری و مروج اند شاید که در هیچ  
کشور دیگر نباشند. مثلاً در محاکمات دیگر اسلام غالباً محاکمات بر طبق همین آیه بالا که نسبت دارد  
به عورت است می کنند و زنان افغانی با چادر و برقع از خانهای خود بیرون آمده بهر جا که  
بخواهند میروند و خرید و فروش هم میکنند. بر خلاف در ملک هند در میان گروه معدودی رسم  
پرده نشینی رواج دارد و جز از آن پرده و پرده نشینی این است که زنان از خانهای خود بیرون  
نیامند و بگویند اگر بیرون آیند غالباً لباسی ندارند که آنها را بکلی بپوشد و لباس تن آنها با انگلی  
مخفی است مخصوصاً در دکن. در این زمان که کاری رواج شده در کاریهای نشینند و  
چنانچه کاری پیشینند و از کاری خارج شوند بسیاری از مردم را پس و پیش میکنند که  
عقل آنها را نماید مگر عاقبت بهر نحو که باشد او یا بشش بر آنها نظری اندازند. بعضی از فرقهای  
اصلی اسلام هم هستند که این رسم در میان آنها نیست و اعلی و ادنی روی گشاده و باز نیست هم  
از محاکمات خود بیرون می آید و در کوی و برزن میگردند و دیگر اکثر زمان از هر صنفی از اصناف  
واسطه و ادانی بی پرده و با همان لباس ناقص بیرون می آیند. مگر فرق ادانی نوحه باشد چنان  
در راه میروند که زبان از میان آن عاجز است و حقیقت چشم پوشیدن مردان بسیار مشکل است  
در این زمان که کون در همه جا ترقی یافته بعضی از تربیت یافتگان در محاکمات یورپ بر آن هستند  
که باید بکلی رسم پرده معدوم شود و زنان اسلام تماماً بر مثال زنان یهود و نصاری و مجوس  
بیرون آیند و همه جا بروند و همه کار کنند. اگر چه مرا با خیالات دیگران کاری نیست ولی در نزد  
رای من اینهمه خلاف شرع اسلام است و میگویم که اگر این اسلام این امور را خلاف دانند  
پس بزرگان اسلام را گناه است که گروهی نشده در این امور رای حقوقی زنند و اصلاح کلی  
نمایند زیرا که این امور هم جزئی هستند از عبادت و اگر فرصت دست و پداند کی مفصل تر  
در این امور گفتگو خواهم نمود.

وَالَّذِينَ إِذَا أَتَوْا لِبَعْضِهَا وَلَمْ يَلْبِثُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا - وکسانی که چون  
 اتفاق میکنند در راه خدا نه اسراف و نه تجاوت میکنند و نه یکی عملی بنمایند بلکه بطور میان روی و  
 خیر الامور او سطر عمل بنمایند پس از این آیه چند آیه دیگر است که باید ملاحظه نمود در سوره  
 فرقان در سوره شعرا چندین مقام از قول رسولان نسبت با تم خود خدا تعالی می فرستد  
 فاتقوا الله واطيعون - پس بترسید از خدا و فرمانبردار باشید از من + در جای پس از این آیه  
 میفرماید و لا تطيعوا امر المسرفين - الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون - و سروری  
 نکنید فرمان مسرفین یا کسانی را که از حد و صراط مستقیم اعتدال بکین و افراط و فساد میکنند  
 در زمین و اصلاح نمی نمایند + در اینجا نکته خوبی بنظر بندید میرسد قابل تأمل عموم اهل اسلام -  
 چونکه اسراف همیشه معنی زیاده از اندازه خرج کردن و سرف زیاده از اندازه خرج کننده است -  
 لهذا کسانی که سرف واقع میشوند دیگران را نیز با اسراف راه می نمایند و بنابراین از آن اسراف  
 مردم تباه حال میشوند یعنی گدا و گدائی افزایش می یابد و حقیقت این فساد است بر خلاف اصلاح  
 حال قوم و مردمی \*

و در جای دیگر باز خدا تعالی مکر میفرماید اوقوا الکبیل و لا تكونوا من المفسرین \*  
 و زلوا بالقسطاس المستقیم + و لا تبغسوا الناس اشیا بهم و لا تعثوا فی الارض <sup>مفسرین</sup>  
 و تمام به پیچیدگی پیمان را و میباشید زیان کار در پیچیدن سو بر سو بسنجید بشور زستی و عهد  
 و کم بدید اشیا مردم را بر مردم و میانگ و مفسد میباشید در زمین + و اندر شهر نیست  
 الا قرین + و اخفض جناحت من اتبعت من المؤمنین + فان عصوات فقلن الی  
 برائی میآهملون + و (ای محمد) بر زبان بستم و قبیله تو یک یا قرابت و زبان خود را به  
 بست کن باز و نامی خود را از یعنی تو اشیع گناه برای آن مسلمانانی که پیروی ترا کرده اند پس  
 اگر نافرمانی کنند ترا پس بگو آنها را که بدست من نیست من نیز ام از آنچه شما بعمل می آورید اهل  
 انبکم علی من تنزل الشیاطین - تنزل علی کل نفاق ائید - آیا خبر و هم شما را که شیاطین



بر کرام گروه فرووی آیند فرووی آیند بر هر درنگوی گنگار + مزار کسافی استند که احادیث  
تفسیر زاجم می باشد یا روایات و حکایات بی پارا از خود جعل می نمایند + من جاء بالحسنة  
فله خیر منها و هم من قرع یومئذ امنون - هر که بیارو (یعنی بکند) نیکی را پس برای اوست  
بشری و نیکی آن فصل و آن گروه نیکی گفته از اضطراب و سختی روز قیامت این باشد +  
فات ذالقدر فی صفة و المسکین و ابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون و وجه الله  
و اولئک هم المفلحون - پس بده حق صاحب قرابت و خویشی و حق محتاج + سافرا از زیراکم  
این عمل نیکی است برای کسانی که طالب ویدار خدا میباشند و این گروه بسند سگاران +  
این آیات بی الذکر فصاح لقمان است پیسر خود که خدا تعالی بیان فرموده است  
برای هدایت این امت - ابتدا این است یا بیتی که لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم  
ای پیسر من گاهی پیسری و کسی را شریک مسا زبا خدا بدستیکه شرک سجد اظلم و گناه عظیم است  
یا بیتی آنها ان تات متقال حبة الخ - معنی این آیه این است که ای پیسرک من بدان که اگر  
در زمین چیزی باشد برابر یک ارزن و آن چیز در میان سنگ بسیار سختی باشد یا در آسمانها  
در زمین باشد بر هزار نثار آن آگاه است و تحقیق که خدا از هر چیزی و کلی آگاه است + یا بیتی  
اقم الصلوة و اهدنا الصراط الخ - ای پیسرک من نماز کن و امر نماز و هم با اعمال نیک و منع کن  
از اعمال بد - صبر کن با آنچه بر تو وارد آید از مصائب - بدستیکه اینگونه اعمال بسیار معظم اند و از  
بیت و الا و عزم بالجزم بشوند - و لا تصغر خذک للناس الخ - و روی خود را از مردمان  
سباب از روی خود بخت و بر زمین محرام از روی خود پسندای و کبر و ساعدت تحقیق که  
خدا است نثار و شکیران خود پسندای + واقصد فی مشیک و اعرض من صوتک الخ  
و میان روی کن بر رفتار یعنی راه رفتن خود و فرو و آواز خود را یعنی آهسته و ملایم سخن گو  
زیرا که بدترین و کمره ترین آوازها آواز خراست + و من یسئل وجهه الی الله وهو  
محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی و الی الله عاقبة الامور - هر که مسلمان شود و

برای خدا و او تکیه کار هم باشد پس هر آنکه دست زوده است بر یسماانی حکم و بسوی خداست  
 بازگشت همه کارها و همه اموال و اولاد و کمالاتی تقریباً بکم عندنا زلفی اکامون امن  
 و عمل صالحه الخ - یعنی مال و اولاد شما گاهی شما را نزدیک ما قربت و عزت نمی بخشند اما آن  
 البته) هر که ایمان آورد عمل نیک کند آن گروه استند که در چند آنچه کرده اند مزد خواهند یافت  
 (و سواي آن) آنها و کوشکها و عرفهای بشینند کمال آراش ان الذین یتلون کتاب  
 الله و اقاموا الصلوة و اتقوا حواجز قضاهم سر او عیالاً یتیرجون تجارة لن تبور - هر آنکه  
 کسی که سخنان کتاب خدا را و بر پا میدارند نماز او را آنچه ما آنها را داده ایم در پنهانی و عطایه  
 اتفاق میکنند (آنها هستند که) امیدوار تجاری میباشند که تباها نشود (یعنی کسادی و زیان  
 در آن تجارت نخواهد بود)

اکنون می آیم بر سر حکایت حضرت داود علیه السلام که سببت بی نهایتی در رو بفرض فقیر که  
 هم روی باشد و نکات مطالب و حقیقه و دیگر نیز در این آیه و این حکایت منسوب بان میباشد  
 یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و احکم من الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلت  
 عن سبیل الله - ان الذین یضلون عن سبیل الله نهم عذاب شدید بما نسوا یوم  
 الحساب - "ای داود بدستیکه با ترا از جانب من حکم یا نامک خود قرار دادیم در روی من  
 پس حکم کن میان مردمان با آنهاست و راستی و پسر روی مکن خواهش نفس خود را که آن خواهش  
 نفس اگر از راه حق تحقیق کسانیده مغرور میشود از راه خدا مقرر است برای آنها عذاب  
 بسیار سخت بسبب آنکه فراموش کرده اند (یا میمانند) روز حساب و انصاف حقیقی را" حکایت  
 حضرت داود و نو و نو و زن او و خواهش گرفتن و دیگری را و آمدن و فرشته بصورت آدمیان  
 و کیفیت نجر بر کسی معلوم است که خود حضرت زهرا علیه السلام گفت قال لقاها تطهیرت بسؤال نجات  
 الی نواجر بشک این آیه نماید و تنبیه است و در شب یاد او خطاب میدادست پس  
 مسلمانان باید بجا نظر بردارند و فراموش نکنند که فراموشی خود و امر خدا و تنبیه است که امر حق الناس با

پیروی بود و بوسه بی نهایت سخت و مشکل است که انبیاء هم از آن باگزیرونا گریز بودند تا چه رسد  
بسا یزیدگان - اگر چه انبیاء را با صوم سیدانیم مع ذلک از ترک اوئی را می نداشتند  
انا انزلنا علیک الکتاب بالحق فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فانما یضل  
علیه و ما انت علیهم بکلیل - بدستیکه ما فرستادیم بر تو (ای محمد ص) کتاب را برای هدایت  
مردمان پس هر که هدایت یافت هدایت برای فایده و بهبودی خویش و هر که گمراه شد جز این  
نیست که گمراه شد برای نقصان خود (ولمذا) تو نیستی بر ایشان نگاهبان یا وکیل آنها  
نیستی و در مثل مشرکین - الذین لا یؤتون الزکوة وهم بالکفره هم کافرون -  
اگر این آیه نسبت دارد به مشرکین معنی آن میشود "وای بر احوال مشرکین آنها که زکوة نمیدهند  
و معتقد قیامت و حساب و کتاب و جزا و عقاب نیستند" - پس از و حال بیرون نیست  
(۱) یا مشرکین محض این گروه استند که زکوة نمیدهند و اعتقاد بر روز جزا ندارند - (۲)  
یا اینکه آنها نیز از جمله علامات مشرکین استند از جمله علامات مؤمنین را خدای تعالی  
چنین بیان فرموده است و استجابوا للربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و  
مما رزقناهم ینفقون - و آنها که فرمان خدا را اطاعت میکنند و برپا میدارند نماز را و کارهای  
آنها بروفق مشاورت است و از آنچه روزی داده ایم ایشان را اتفاق می نمایند و در این جا  
یک ذکرت بار یک بنظر فقیر رسید اول آنکه ملاحظه باید کرد عظمت و فوائد مشاورت را -  
ثانی اگر بر اوران درین معارف فرمایند میگویم که مثل و پیردان ادیان دیگر که با هم مشاورت می کنند  
و بهدروی دارند بحقیقت آنها مؤمنین استند مسلمانان و الذین اذا اصابهم البغی هم  
ینتصرون - و آنها که چون بر آنها ظلم و تعدی شود انتقام میکشند از ظالم و اگر معنی واقعی آیه  
همین است پس انتقام کشیدن از ظالم نیز بروفق مرضی خدا و یکی از اوامر الهی و علامات  
مؤمنین است و یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق ببناء فقتلوا ان تصیبوا قوما بجهالة  
فصلیوا علی ما فعلوا و اذین - ای مسلمانان اگر فاسقی نزد شما خبری آورد پس تحقیق کنید

در صدق و کذب آن خبر میا و اگر ایذا رسانید قومی را از گروهی جهالت و پس از آن پشیمان  
شوید از آنچه کرده اید و این طائفان من المؤمنین اقتتلوا فاصبروا بدينها يا اعداء  
واقسطوا ان الله يحب المقسطين - "و اگر گروه (یا دو کس) از مسلمانان با یکدیگر جنگ کنند  
پس صلح و بید در میان ایشان - پس اگر یکی از آنها تعدی بردگری نمود پس شما جنگ کنید  
با آن گروه تعدی کننده تا که او رجوع کند بسوی حکم خدا (یعنی بصلح راضی شود) پس اگر صلح  
نمود به آشتی راضی شد صلح نماید در میان آنها بر طستی و انصاف و بطور حق زیرا که تحقیق  
خدا دوست دارد او و پندگاران و انصاف کنندگان واقعی را" اما المؤمنون اخوة فاصبروا  
بين اخويكم واتقوا الله لعلكم ترحمون - این است و جز این نیست که دشمنان بر او  
اندیکه بر او صلح کنید در میان او بر او خود دسترسید از خدا شاید که رحم کرده شود  
يا ايها الذين امنوا لا يفتخروا من قوم عسى ان يكونوا خيرا منهم ولا يفتخروا من نساء  
عسى ان يكن خيرا منهن ولا تلهووا الفسك ولا تهاجروا بالاقاب بل من اقام  
الايمان ومن لم يفتب فاولئك هم الظالمون - "ای مسلمانان نباید تسخر کننده گروهی از شما  
گروه دیگری را (یا شخصی شخص دیگری را) شاید که حقیقت آن گروه تسخر کرده شده بهتر باشد  
از این گروه تسخر کننده - و نه هم باید زنان تسخر کنند از زنان دیگر شاید که حقیقت زنان تسخر  
کرده شده بهتر باشند از آن زنان تسخر کننده - و نیز عیب کنید یکدیگر را و یکدیگر را به لقبهای  
مخوفند زیرا که بدنامی است فسق و گنهاری بعد از ایمان آوردن و هر کس که این اعمال تو به  
کنند هر آنکه آن گروه شنگاران اند" يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان  
بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه  
ميتا فكم همتموه واتقوا الله ان الله لو اب الرحيم - "ای مسلمانان احتراز کنید از بسیاری  
گمان بد در حق یکدیگر هر آنکه بعضی از بدگمانی با گناه است و جستجو و کنجکاوی از یکدیگر نکنید  
و نباید که بعضی از شما عقیدت گوید از بعضی دیگر - آیا دوست میداروی از شما که بخورد گوشت برادر

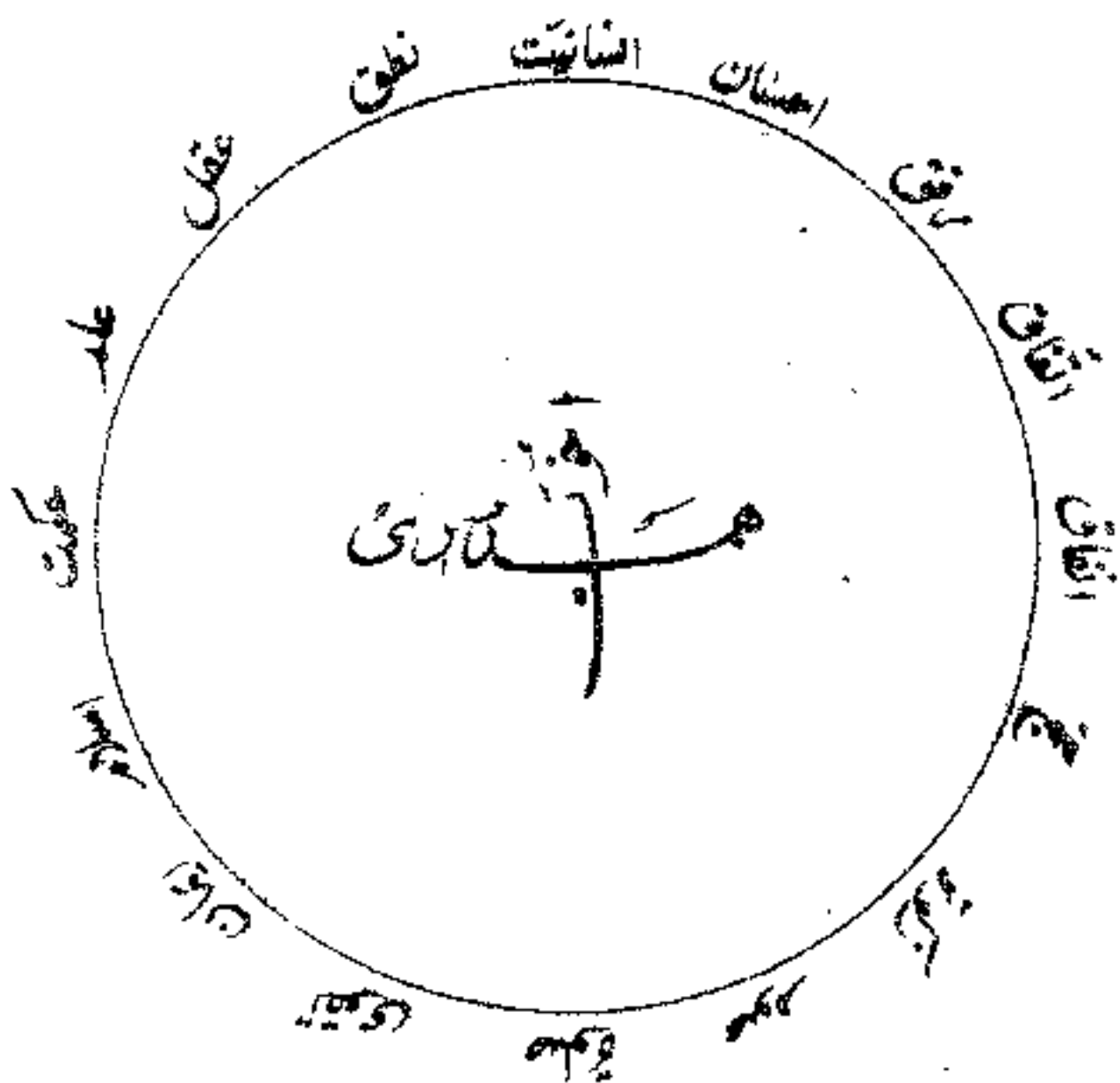
مردود خود را پس آن بزرگ گوشت بر او مردود مکر و طبع آن کس باشد در نماز این  
بترسید بپرستی که خدا توبه پذیر مهربان است پس از این چیزی که آن کس از نماز است  
خلقنا که من ذکر و انشی که در جای دیگر نوشته شده

یک بزرگ از نوشته است "صحیحین بن حضرت ابو هریره که در اسناد سے آتا ہے  
طویل حدیث ہے جسکے ایک ٹکڑے کا خلاصہ یہ ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا اے اللہ  
دار آدمی کو چاہیے کہ یا تو نیک بات سنہ میں سے کاسے در نہ چپکارے۔ مخلص اس آیت  
اور اس صحیح حدیث سے معلوم ہوا کہ جس طرح صحیحیہ ہر گویا مثبت سے بیان کو کہنا ایمان  
کی نشانی ہے اس طرح گالی کا منہ سے نکالنا جھوٹ ہونا امامت میں خیانت کرنا ایمان  
علامت ہے اگرچہ این بزرگوار چندین حدیث دیگر ہم ازین قبیل بیان کیاں، لیکن ہر دو  
کہ نشان نزل این آیات پر پورہ ہوا ہے، و چہ واقعہ نازل شد و انہ  
این آیت اخیر است کہ خدا تعالیٰ در کتاب داشت فرمادہ تھا کہ ہر کس نے ایمان  
لیکہ یکر میفرماید۔ ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم تبرؤا فلهم عذاب عظیم  
و لہم عذاب العذیق۔ تحقیق کسانی کہ مروان ثومن، ایمان آورند، ایمان  
ورانداختند، و پس از ان توبہ مکرند پس برای انہماست عذاب عظیم و عذاب  
عذاب سوزندہ و بسیار سخت

بر تمام کسانی کہ از روی حقیقت و از خاص ارادت و مصمم قلب بر ایمان و از روی  
مقدس و کلام پاک او ملائکہ و قیامت ایمان آہ روعا، سہاہ ہم آہ کہ آقا  
عرض نموده ام کہ نیز در ای ناقص این عبد ذلیل خداوند جلیم مہربان را  
ذم و وہ و انسا را برای ہمدردی ایک یکر و بر خود گرفتار کہ این  
ذم و رتی بہ ثبوت نیست ہر صاحب دانشی خود میدانند کہ حقیقت چنین است  
تحقیق در آن ضرور است پس از آنکہ حقیقت اسلام و ایمان و تقوی بیان رفت آیات بسیار

ذکر شدند و آیات بسیاری دیگر ذکر شدند زیرا که ضرورتی در نوشتن آنها نبود و هر که کلام مجید را  
 بدست بگیرد و از ابتدا تا انتها ملاحظه نماید بیند که خواه آیات قرآنی نسبت با هم سابقه داشته  
 باشند و خواه نسبت باین ائمت سواهی از او امر و نواهی و احکام الهی پذیر بگیرد و قرآن ذکر کند  
 و آن همه رطب و یابسی که خدا تعالی بیان فرموده که در قرآن موجود اند سر اسر نسبت دارند یا به او امر  
 یا به نواهی - و تمام آن او امر و نواهی منسوب اند به انسان و نظام عالم و در میان بنی آدم که یا در حق بگیرد  
 نیکی کند یا به نسبت یکدیگر ظلم و تعدی نمایند معنی واقعی و نتیجه تحقیقی نماز و روزه و حج و زکوة و  
 دوری گزیدن از فواحش و شراب و زنا و اعمال صالحه و تقوی و پرهیزگاری و غیر اینها یا نسبت  
 دارند به نیکی کردن بندگان بیکدیگر یا احتراز نمودن از ظلم و تعدی بیکدیگر پس اگر تا اینهمه را  
 جمع آورده دایره بکشیم نقطه وسط آن می شود "اخوات یعنی همدر روی"

بموجب این دایره ذیل



نقطه و اثره کون و مکان هم در وی است  
 غافل از درد کسان زن صفتی نامر وی است  
 عجب این است که در وی تو سرا پا در وی  
 دین عجب تر که همه کار تو از وی در وی است

اشقت همیشه هم در دمی و یکم  
 یکی اکسیر و دیگر است عفت  
 چه بنویس این دو ما را خود عجب فی  
 که باشد آسمان را قمر بر ما

رباعی

در رویه این لبها بس بود روی را  
 بر سر ست این نگاه نامر وی را  
 عذار هر اگر شوی جانوری  
 با خوانده اگر که حرف هم در وی را

رباعی

هم در بود بود تو کم از خوری  
 از و اثره و مقام انسان دوری  
 یا آنکه درین کاسه سر مغز نیست  
 یا آنکه زهر دو چشم مینا کوری

رباعی

هم در و درین زمانه مسند وی نبود  
 آری نبود از آن که در وی نبود  
 در وی بجهت چه نام هم در و بری  
 هم در و کجا بود چو مر وی نبود

رباعی

انسان نبود که نیست هم در و کسان  
 بی درد نباشد آنکه باشد انسان  
 قوی که در آن بوی زهره وی نیست  
 آن قوم ترقی کنده ای دورت چنان

And wiser he whose sympathetic mind  
 Exalts in all the good of all mankind.

Goldsmith

I value myself upon sympathy; I hate  
and despise myself for envy. *Kames.*

"We few, we happy few, we band of brothers,  
For he today that sheds his blood with me shall  
be my brother." *Shak*

"Let mutual joys our mutual trust  
combine,

And love and love-born confidence  
be thine." *Pope.*

---



# حصہ ثانی

## اخوت و مفہوم واقعی آن چیت؟

در این لفظ "اخوت" جمع است تمام قرآن مجید و آمدن تمام انبیاء و رسل و نزول تمام کتب محض برای این لفظ است۔ فقیر چندین روز و شب درین تامل و تفکر بودم کہ چرا خدای تعالی فرمودہ است ای مردم بدانید کہ من شمارا از یک پدر یک ماور خلق نمودم۔ و در ہر مقام خطاب میفرماید "یا بنی آدم" ای پسران آدم۔ و بالاتر از ہمہ میفرماید "بہستیکہ مؤمنان تحقیقی واقعی برادرند یکدیگر"۔ این لفظ در سایر السنہ و در میان سایر اقوام نیز موجود است۔ بسیاری از جماعات را در زبان انگریزی "برادر" و برادر ہو "میخوانند بچنانکہ ما می گوئیم "برادران دینی" یا برادران طریقت" یک فرقہ از عیسویان انگریز و امریکائی در میان خود مردوزن یکدیگر خطاب برادر و خواہر میکنند۔ مگر یا دور نہیں و ہم در تمام کتب اہل اسلام شیوہ و سنی زرتشتہ اند کہ حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بسیاری یا تمام صحابہ خود را با یکدیگر برادر فرمود چنانچہ در ترجمہ تاریخ الخلفاء سیوطی طبع صدیقی لاہور صفحہ ۹۲ نوشتہ است "ترندی نے لکھا ہے کہ حضرت ابن عمرؓ کہتے ہیں کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے صحابہؓ کے آپس میں بھائی چارا کرایا۔ حضرت علیؓ کو اللہ و جبروتے ہوئے تشریف لانے اور عرض کیا کہ آپ نے ہر ایک میں بھائی چارا کر دیا مگر میں رہ گیا۔ آپ نے ارشاد

فرمایا که تم و دنیا و آخرت میں میرے بجائی ہو۔ ازین بالاتر نمی شود که رسول الله با وجود این  
نعم بودن و شریک و رافقتنا بودن حضرت علی مرتضی و سایه میاں باز او را برادر خود ساخت  
هم در دنیا و هم در آخرت + بالجمله بیش از این تحقیق نمی توان کرد و فکر بجائی نمیرسد که این  
همه تا کید و مبالغه در امر "اخوت" چیست و ازین همه معلوم میشود که پایه و ریشه اخوت از هر چیزی  
اعلی تر است + البته یکی از کیفیات آن این است که مساوات واقع میشود در میان برادران  
یکی دیگر این است که با تطبیق باید چنین باشد و هر کسی توقع این را دارد که "همدردی"  
در میان دو برادر بغایت کمال رسد که ما فوق آن در جهان یافت نشود تا بجائی که برادری در  
جانشانی نسبت برادر خود ابداً مفایقه نگذرد و هر امر او را بر خود اختیار نماید +  
علاوه کو الالباب و اولوالابصار باید تامل کنند که آیا ممکن است که این مقام عالی  
برعکس این شود و این عجزیت عالی شان با خاک برابر گردد؟ بلی این ممکن است و از هر امری  
از امور سهل تر و هزارها بلکه گویا در باره واقع شده و در پیش چشم ما و همه روزه واقع میشود  
نه صرف در میان ادانی خلق بلکه در میان اعلی هم - نه صرف در میان صاحبان ملک و مملکت و  
دولت و ثروت بلکه در میان مینوایان هم - نه صرف در میان بجهال لایعلم بلکه در میان عالمان  
و دانشمندان عالی مقام و بالاتر از این ما هم + ابتدا این خشت را در جهان کج گذاشت  
قایل که نایل را گشت و از روی قرآن مجید معلوم می شود که محض بسبب آن بود که نذر نایل  
و نذر خدا قبول شد اذ قر با قر با افتقبل من احدی یعنی چون هر دو قربانی کردند و  
قربانی یکی از آنها (نایل) قبول شد پس آن دیگری یعنی قایل قال لاقتلنک گفت  
نایل را که هر آینه خواهم گشت ترا + اگر چه ظاهراً هیچ سببی معلوم نمی شود و آن حسد و کین را در  
ابتدای جهان که هیچ چیزی وجود نداشت که موجب انگیزگی آتش آن کین شود مگر باز سببی را  
بر آن نسبت میدهند + در کتابها نوشته اند که حضرت تارا در هر محلی یک پسر و یک دختر را توأم  
می آورد و حضرت آدم از آن پسران و دخترانی که از محل دیگر بودند و از یک شکم بودند

با دیگران مباحث می نمود. یک دختر را که اراده داشت به ماییل دهد و شاید که توانان قابیل  
 هم بود قابیل چشم بر او گذاشت پس حضرت آدم فرمود که قربانی کن و قربانی هر که قبول افتاد آن  
 دختر زوجه او باشد. چون قربانی ماییل شد قابیل بر او رشک برد و او را بگشت به حال  
 این حکایت زیاده مقوی غرض ماست که آینه ذکر خواهد شد. حکایت فرزندان یوسف را  
 هم هر کسی میداند که هیچ سبب دیگری نداشت جز آنکه یعقوب یوسف را بیش از سایر برادرانش  
 دوست میداشت و آنها بی نهایت در سب و رشک بودند و بهانه می جستند که یوسف را  
 بکشند یا بهر نحو از پدر دور سازند. چنانچه ذکر آن در کلام مجید است اذ قالوا لیسف  
 واخوه احب الی ائیماننا..... اقلوا یوسف او اطرحوه ارضاً یجمل لکم وجهه ابیکم  
 و آخر چنین کردند +

پس باید دانست که در جهان و از آغاز جهان بموجب سرشت انسانی "سز فرشته سرشته  
 در حیوان یا شیطان" و خلقت را حضرت ابوالبشر از کتم عدم با خود آورد و یکی جهل بود و یکی  
 غرض. و تمام مفاسد عالم از ابتدا ازین دو خلقت بوده است و خواهد بود تا قیامت. مگر هر یک  
 ازین دو خلقت را بیان و شرح طویلی هست که درین مقام نمی توان کرد. مثلاً جهل و غرض  
 مانند دو شاخ عظیم استند که از یک بیج برآمده اند و هر دو بسیط و فاضل اند مگر جهل باریکتر و  
 کمزورتر است و غرض قوی تر و پرنزورتر. از پهلوی هر یک از این شاخها یک شاخ باریکتری  
 برآمده است و آن هم یکی باریکتر و یکی قوی تر. آنکه باریکتر است و در پهلوی جهل برآمده  
 بیم است و آنکه در پهلوی غرض برآمده امید است. پس چنین است که تمام تباهی عالم  
 (۱) از جهل بسیط است در یک جانب - (۲) از غرض بسیط است در جانب دیگر (۳)  
 از خوف و رجاست در وسط این دو. مثال آن این است که بظاهر فعل قابیل و برادران یوسف  
 از روی جهل بسیط بوده است زیرا که در آغاز و اوایل جهان بوده اند که علم چندان نبوده است

لکه در این مقام دو چیز از بحث ما خارج است یعنی بیان عقل و ثانی بیان اینکه فعل حضرت و او در حکایت  
 نجهل و نه حاجت یا از روی غرض یا از روی ترک ادبی یا از روی مصلحت خدائی +

بر خلاف فعل ماضی و سپرد او مامون بخصوصاً از روی غرض بسیط بوده است زیرا کہ  
 در میان علم مامون کتابها سراسر پراستند و از آنجمله در تاریخ انجمنها و نوشته است کہ در  
 نظر بیت تحصیل علم نمود و حدیث را از پدر خود و فلان فلان کسان آموخت۔ اوب را از فلان  
 کسان آموخت۔ و بڑا ہو کر فلسفہ اور علوم الاوائل میں اسکو تو عمل پیدا ہوا۔ کہ بہ نتیجہ  
 ان تاملات بخلق قرآن شد۔ قبل از آن می نویسند۔ ”پھر ظاہر نے این کا سرا اور چادر چھری  
 اور تعالیٰ (بدکھو) کا بنا ہوا تھا) مامون کے پاس پہنچا اور یہاں مامون پر اپنے بھائی کے قتل کا  
 سخت صدمہ ہوا۔ فی الحال اسکا تشاء تھا کہ این کو اسکی سامنے زندہ حاضر فرمایا جاے  
 اور خود اسکی لئے کوئی سزا تجویز کرے۔“ ازین عبارت معلوم میشود کہ بیچ او محض از آن بود  
 کہ خود رو بہ او نماز اندازہ ہو۔ جناب فاضل کامل شبلی نعمانی ازین ہم براتب در ہر دو مقام  
 زیاد و فائدہ فرمودہ۔ اول در خصوص علم و کمالات دیگر مامون می نویسند۔ ”اسلام کو آج  
 تیرہ سو برس سے کچھ اوپر ہوئے اس سبب میں ایک تخت نشین بھی ایسا نہیں گذرا  
 جو فضل و کمال کے اعتبار سے مامون کی شان یکتنی کا حریف ہو سکتا۔“ اگرچہ این تعریف  
 در مامون وقتی صادق می آید کہ دیگر سلاطین اسلام ہما چنان علم و دانش باشند و حال آنکہ  
 بنارت کی ہم صاحب علم بودہ و اگر ہم بودہ بسیار معمولی بودہ۔ از آن طرف در خصوص قتل  
 این مینویسند۔ ”اس غیر متوقع فتح کی خوشی نے مامون جیسے رقیق القلب شخص کو بھی ایسا  
 سنگدل بنا دیا کہ اوسنے اپنے بھائی کے خون آلودہ سر کو مسرت کی نگاہ سے دیکھا اور  
 جوش خوشی سے سجدہ شکر ادا کیا۔“ قاعدہ کو فرو فتح کے صلے میں دس لاکھ درہم انعام  
 دے۔“ الخ۔ یعنی خوشی این کامیابی غیر متوقع مامون شخصی چنان رقیق القلب را چند ان  
 سنگدل ساخت کہ چون سر خون آلودہ برادر را دید از مسرت سجدہ شکر بجا آورد و قاعدہ  
 فرودہ آورادہ لکن ہم انعام عطا فرمود الخ۔“

در این عبارت جناب شبلی چند کیفیت را باریض و مندان کمال غور ملاحظہ فرمائید

(۱) در بیچ مقامی از کتاب الماعون تبصرہ یا مذرت قلب مامون۔ (۲) رقت قلب یا  
 قساوت قلب مامون ہرچہ بودہ است ازین سنگدلی برہر صاحب عقلی معلوم میشود۔ (۳) کمال  
 بیشتری وہی خوفی است از خدا کہ باوجود آنکہ درجائی حکم بہ بنی اسرائیل نموده است یعنی حکم بہ  
 ہمانیان فرمودہ و درجائی بخود مسلمانان کہ قتل نفس (و آن ہم ہر نفسی کہ باشد) گناہ بسیار عظیم است  
 کسی از خوشی قتل برادر خود در حضور آن خدا سجدہ شکر و آن ہم شکر او بجا آرد۔ (۴)  
 جای تا مل است کہ کسی از مال ضعیفان و مظلومان رعایای علی کہ بر کین خون برادر حاصل  
 شود کمال بی پروائی و اقتدار و لک در ہم را بکسی بدید کہ خبر قتل یا سر برادر او را آورده است۔  
 این امر یعنی قتل برادر منسوب بہ مامون حاصل نسبت داشت بہ عرض بسیط و خالص + اگرچہ  
 بندہ را بیچ عرض دیگری نیست جز آنکہ ثابت کنم بر مسلمانان ازین زمان کہ معنی مسلمانان وین  
 داری بیچ نیست جسند ہمدردی و لیکن غیر ممکن است کہ بدون این تہیدات و بیانات بر عرض  
 خود بر رسم و چنانچہ باید و شاید عنرض خود را ظاہر سازم و مسلمانان بخوبی معلوم نمایند کہ  
 معنی واقعی ہمدردی چیست + بجز این است کہ ڈر ہر دو تاریخ اختلاف و الماعون  
 درج است در اولین کہ ”اسکی نسبت مشہور ہے کہ وہ شیوہ ہے اور کہتے ہے کہ اس نے  
 اسی لئے اپنے بھائی مؤمن کو مغرول کر کے علی رضاء کو اپنا و بیہر مقرر کیا تھا“ + در ثانی  
 یعنی کتاب الماعون پس از آنکہ میں نے مامون در بار عامی نمود و حسین و چنان کہ فرمان  
 کہ تمام حاضرین آن مجلس با حضرت علی رضاء بیعت کردند و باین سبب لباس درباریان  
 تماماً سبز رنگ شد کہ امتیازی باشد غیر تہ سادات را و لباس فوج نیز تبدیل یافت میگوید  
 در سر اسر ملک احکام شاہی نافذ گشت کہ ”امیر المؤمنین مامون کے بعد حضرت علی رضاء“  
 تاج و تخت کے مالک ہیں اور ان کا لقب الرضاء من آل محمد ہے“ + اگر مامون برادر  
 خود را نکشتہ ہو اول کسیک این قول را قبول و یقین میکرد بندہ فقیر بودہ + در ایران ضرب المثل  
 ہست کہ میگویند ”ہر کہ با مادر خود زنا کند باو گیری چھا کند“ یعنی ہر کہ برادر خود را نکشد

نسبت به دیگران چه خواهند کرد +

اما در مشایخ دیگر که گویند که یکی در جنب بمل برآمده و دیگری در جنب عرض یعنی  
خوف و رجا + باید دانست که هر دو خوف و رجا در مقامی محدود است و در مقامی نامحدوم  
و لیکن این هر دو غالباً در لباس مذموم ظاهر شده و میشوند و خصوصاً در آن ممالک در میان  
آن اقوام و ملل که همیشه حکومتها و آئینها و اصول و بنی قانون بوده اند و سلاطین در آن ممالک  
و در میان آن اقوام بالکل مطلق القنان و سرخو بوده اند و خلق عموماً بنده و عبيد عبيد آنها بوده اند  
آنها خلق را عبيد خود دانسته و خلق نیز خود را عبيد آنها فهمیده اند + مگر همیشه بمقتضای بمل  
بتمال که فیصدی (۹۹) بوده اند در حالت خوف و در بوده اند و علماء که فیصدی (۱) بوده اند  
در حالت غرض + و این گروه علماء باز بمقتضای حالت خود هم خوفشان زیاده بوده است  
و هم رجاشان زیرا که اینها رؤسای قوم بوده اند و بتمال تماماً پیروان اینها بوده اند و اکثر این  
گروه نزد سلاطین و اماران و بزرگان تقرب داشته اند و خب مال و جاه و ثروت بیش  
در اول اینها بوده و از آنطرف صاحبان مال و دولت و ثروت و جاه و آب و جاگیر زمین  
و عهده و خدمت بوده اند + اگر فقیری را بظلم و رشک و عذاب و درمی انداختند آن فقیر جائحه در  
تن نداشت ولی اگر یکی از این گروه علماء مورد قهر و عقوبت پادشاه یا وزیر یا امیر یا حاکم واقع  
می شد تمام خاندان و اموال و اطلاق و غلام و کنیز و زمین و جاگیر و عهده بر باد می شد لهذا تا کنون  
بوی این گروه بایستی زمانه سازی و مکر و فریب و خدعه و دین بدینا فروشی بکار برند و بروقی  
خواهشهای نفس سلاطین و بزرگان رفتار کنند که بر تقرب و جاه و مال و آبروی آنها بیفزاید و بر  
نفس و خیالات بتمال نیز زیاده استیلا و غلبه داشته باشند + حالا در این مقام براسه مثال یکی دو  
کیفیت را منسوب به مأمون از رشید و فرزند او مأمون مینویسم که تمام مسلمان جهان باین دو نفر  
میکنند و خصوصاً مولانا شبلی که مأمون را بر فلک مضمم برافراشته است همان چیزی را که جناب  
مخدوم عین وح مأمون تصور فرموده بنده عین قبح و ذم او واقع بجا می رانم +

## اما ہارون و کیفیات غرض

در کتاب تاریخ الخلفاء و زوشدہ است " ہارون الرشید کے بعض دلچسپ حالات " +  
 معلوم نیست کہ این بزرگوار این کلمات را بطور ظن و از روی نفرت نوشته یا مانند جناب شیخی  
 واقعاً از روی دلچسپی یعنی پسندیدگی + پس بیگوید " ابن مبارک کہتے ہیں کہ جب ہارون خلیفہ  
 ہوا تو اس کا دل مہدی کی ایک کینزک پر آگیا اور اسکو طلب کیا۔ لیکن اوس نے یہ کہہ کر انکا  
 سرو پا کہ میں تمہارے والد کی تجوابہ رہ چکی ہوں اسلئے تم مجھ سے فائدہ نہیں اٹھا سکتے لیکن  
 ہارون الرشید تولد کے ماتون بچھوڑ تھا۔ اوس نے فوراً قاضی ابو یوسف (رحمۃ اللہ علیہم ورائہما) کو  
 است (کو بلایا اور ان سے چارہ کار پوچھا انہوں نے کہا کہ امیر المومنین یہ غرض کرینا کہ تمام  
 کینزکین سچ بولا کرتی ہیں صحیح نہیں ہے کہ وہ جھوٹ بولتی ہو۔ اب اسکو سچا نہ مانئے اور کام  
 دل حاصل کیجئے۔ ابن مبارک کہتے ہیں مجھ میں نہیں آتا کہ اس واقعہ میں میں کن کن باتوں پر  
 تعجب کروں۔ آیا ایسا بادشاہ پر جسکے ہاتھ میں مسلمانوں کے جان و مال و دیسے گئے ہیں۔  
 اور وہ باب کی حرمت کا بھی لحاظ نہیں کرتا یا اس کینزک پر جسے بادشاہ تک سے کنارہ  
 یا اس فقہہ زمانہ وقاضی مالک سلمی پر جسے بادشاہ کو مشورہ دیا۔ باب کی حرمت کی توہین کر  
 اور اپنے باپ کی تجوابہ سے قضاء شہوت کر اور گناہ میری گردن پر رکھ " +

حاصل ابن عساکر و فارسی این است کہ " ابن مبارک بیگوید چون ہارون خلیفہ مسلمان  
 و امیر مومنان شد کینزک کی از پدر را خواست کہ در فعل گیر و کام دل حاصل کند کینزک گفت من  
 تجوابہ پدر تو بروم و بر تو حرام استم۔ ہارون قاضی القضاات مسلمانان ابو یوسف را طلب  
 و ازو چارہ کار خواست۔ آن قاضی دین بدینا فروش گفت اگر امیر المومنین قرع کند کہ آئینہ  
 کینزک کان بیگوید صحیح است این غلط و خلاف عقل است ممکن است کہ دروغ گویند برو و فتوی  
 قاضی مسلمانان کام دل برگیر۔ ابن مبارک بیگوید کہ من میدانم از کدام امر انگشت عبرت بزدان

مؤمن از فعل آن پادشاہ مسلمانان یا از انکار آن کینزک کہ دین خود را بدینا نفروخت یا از فعل  
 چنان قاضی مسلمانانی کہ دین خود را بدینا فروخت و آن خلیفہ را ہدایت نمود بان حرام خدا + مگر  
 بندہ را از این مبارک ہم زیادہ حیرت است از مصنف یا مترجم این فقرہ کہ بدینال نام چنان  
 قاضی علیہ ما علیہ رحمۃ اللہ نوشتہ است - بیج شک نیست کہ درین این صد سال تمام مسلمان  
 بہمان تازون را امیر المؤمنین خوانند و در کتب نوشتہ و این قاضی صاحب را علیہ الرحمہ خوانند  
 و نوشتہ و یک مسلمان کرد کہ این چہ واقعہ بود و چہ شد و سر اسیر این یکزار و سیصد سال تاریخ  
 اسلام ہمین حال بودہ است تا با امروز ہزارہا علیفہ و غیر خلیفہ با کینزکان پدربلکہ با ماوران خود  
 انخواہ شدہ اند و ہیکس بر قباحت آن نظر کردہ + اگر کسی گوید از خلفاء و غیر خلفاء کہ ہیکس  
 با ماور خود چنین نکرودہ است ہامی گویم بر فرض آنکہ میکرد در این کدام کس انگشت حیرت بدان  
 باز حکایتی بیان میکند بموجب ذیل -

”عبداللہ ابن یوسف کہتے کہ ہارون الرشید نے قاضی ابو یوسف سے کہا کہ میں نے ایک  
 کینزک خریدی ہے مگر میں چاہتا ہوں کہ اس سے قبل اس ستر اور صحبت کروں اگر کوئی تیلہ  
 ہو تو بتلائے قاضی ابو یوسف نے کہا کہ اسکو اپنے کسی بیٹے کو بہہ کر دیجئے اور پھر اس سے  
 نکاح کر لیجئے“ یعنی ”ہارون الرشید قاضی ابو یوسف را طلب کردہ گفت کینزکی خریدہ ام  
 و میخواہم قبل از استبراء با او صحبت کنم۔ قاضی صاحب گفت در اسکی از پسران خود بہہ کن  
 پس اورا نکاح نما + مگر حالاباید دید کہ مزو این خدمات لائقہ قاضی صاحب چہ ہو +  
 ”اسحاق بن راہویہ کہتے ہیں کہ ہارون الرشید نے رات کو قاضی ابو یوسف سے بلاکر  
 کوئی کسکہ پوچھا۔ اور پھر انکو ایک لاکہ درہم دینے کا حکم دیا قاضی ابو یوسف نے فرمایا کہ  
 یہ درہم مجھے صبح سے پہلے بجانے چاہئیں۔ چنانچہ امیر المؤمنین نے حکم دیا کہ فوراً ادا کر دے  
 جائیں۔ لیکن ایک شخص نے کہا کہ خزانچی اپنے گھر سے اور خزانہ کا دروازہ بند ہے۔  
 قاضی ابو یوسف نے فرمایا کہ دروازہ تو اسوقت بھی بند ہے کہ جب میں بلایا گیا تھا۔ یہ سنکر



فوراً خزانہ نکھلو اور یا گیا۔ خلاصہً این فقرہ این است کہ "اسحاق بن راہویگوریشی ہارون قاضی  
 ابو یوسف را طلب داشت و سبکہ پرسید (بطور یقین این مسئلہ ہم از قبیل آن مسائل با قبل  
 الذکر بودہ اما آنگاہ امیر المؤمنین حکم نمود کہ یک لک و سہم باو بدند۔ قاضی صاحب گفت این  
 مبلغ را با قبیل از طلوع بن برسانند۔ شخصی گفت کہ در آن وقت در خزانہ بستہ است و خزانچی  
 در خانہ خود است۔ قاضی صاحب فرمود آن زمان کہ خلیفہ مرا طلب داشتہ آن وقت ہم در  
 خزانہ بستہ بود۔ بہر حال در خزانہ باز شد و مبلغ مذکور او انگشت "چہ بیان ما یعنی مسلمانان بوجہان  
 بحال خود ملاحظہ فرمایند کہ "غرض" چہ چیز است و اسباب غرض چگونہ است و غرض چگونہ خزانہ  
 در جہان کردہ است از آغاز جہان و میکند امروز و پیش چشم ما و خواہ کرد تا قیامت۔ چگونہ  
 قاضی مسلمانان مرده و کشتہ و دین فروش مال دنیا بود کہ نگذاشت مسج شود و برای اعمال  
 شیطان خود چگونہ جری و دلیر شدہ بود و بر پادشاہ مسلمانان غلبہ ہم رسانید و باز چگونہ

## اما مامون و کیفیت توف

جناب مولانا شبلی در کتاب مؤلفہ خود الامامون پس از آنکہ مامون را در تمام ممالک  
 کالیہ بر فلک برافراشتہ ابتدا این فقرہ را نگاشتنہ "شخصی حکومت کا زور مامون کے  
 عہد میں بھی پوری قوت کے ساتھ قائم تھا۔ لیکن وہ اس بدعت کا مجدد نہیں ہے۔ اور  
 اگر اسکی چلتی تو اس حالت میں ایک مجدد انقلاب پیدا ہو جاتا۔ یعنی حکومت شخصی در عہد  
 مامون ہم بغایت زور و استیلا بود مگر او باعث و موجب این بدعت نبود بلکہ دیگران کہ قبل  
 از و گذشتہ بودند انہا موجب بودند و اگر از عہدہ او بری آمد و این حالت یک انقلاب مجدد  
 پیدا می شد۔" حصہ اخیر این جگہ را بندہ بخوبی تفہیم شاید مراد مولانا این است کہ اگر مامون  
 میتوانست کہ این بدعت را دور و معدوم سازد و انقلاب عظیمی پیدا می شد مگر نمی توانست  
 ولی موافق آن چہ بود معلوم نیست و خود مولانا بیان فرمودہ "مانعی کہ بنظر بندہ می رسد

بز غرض ایچ چیز دیگر نوزده است و نباید ہم باشند + ہر شخصی کہ ذرہ غمخورد سر و اورد میداند کہ سنی  
 و مفہوم حکومت شخصی چیست + اکنون بندہ از روی کلمات خود مولانا ناظا ہر یکتم کہ مفہوم حکومت  
 شخصی چیست - نسبت بہ بیانی کہ نوزده است در صفحہ ۲۲۱ کتاب خود کہ میگوید در زمان حضرت  
 عمر بن کمال آزادی بود مردم بر اعمال آن خلیفہ عالی شان مکتہ چینی میکردند جناب شبلی میگوید  
 "مامون کے عہد کا مقابلہ کرو کہ اوس کے غیر معتدل اصرافات پر کورون مسلمانوں میں سے  
 ایک بھی مکتہ چینی کی جرات نہیں کر سکتا - کل بیت المال (ریلک فنڈ) ایک شخص کے ہاتھ میں  
 پیدا گیا ہے نوزدہ بسطرح چاہے اوس پر آزادانہ تصرف کر سکتا ہے" ہر دو غرض ماورائے  
 حکم موجود است (۱) سنی حکومت شخصی (۲) خوف

غمخوردان باید گوش خور باز کنند و ہوش خور برابرین کلمات حق و بی بسیار سخ و  
 ناگوار بچاوند + پیزی کہ موجب تباہی اساس اسلام شد از ابتدا کہ برور باین زمان رسید  
 این نور کہ نویسندگان اسلام نور نہیں اسلام - مکتہ حسین سلاطین اسلام - قاضی القضاات  
 مسلمانان - تا ما محض از روی غرض مصلحتی یا موہومی ہمیشہ تعریف و تمجید گفتند از سلاطین اسلام  
 عہد خور یا زمانہ ما قبل خود و تمام اعمال مقبولہ و میرہ آہمار امد و مد و پسندیدہ خوانند و دانستند  
 و ظاہر نمودند + مگر کمالی تعجب است کہ در چہارم ہم صدی اسلام و باوجود آنکہ ہم مسلمانان و  
 خصوصاً مسلمانان ہند بزم خود از خواب غفلت بیدار شدہ اند و چشم و گوش آہن باز شدہ و بہت  
 ترقی مردم یورپ را معلوم کروہ اند و اعزاز "ایجوکیشن ایجوکیشن" بر آسمان بر شدہ و صد ہا  
 برسہ و کالج باز شدہ مع ذلک بزرگوار ہی قلم بر میگردد و این چیز ناری نوید و ابداً ملاحظہ نمی کنند  
 کہ اگر غرض او بیداری و ہشیاری و بہبودی و ترقی ملت خود است باید ہر چیزی را کہ مضر و مہر است  
 مہر کند و ہر چیزی را کہ مفید است ذم گوید و ہر فقرہ و جملہ کتاب او مشتعل باشد ہم از مدح اعمال  
 مدوہ و ہم از ذم افعال مذمومہ + بنا بر اینکہ جناب مولانا تمام اعمال و افعال مامون را نیک مہر و  
 میداند کی و فقرہ از سر اسر کتاب مؤلفہ او شان اینک بیان می شود در ذیل -

"مامون کی فیاضی کی تعریف اوسکے ارکان دولت نے ضرور کی ہوگی جس نے سرکاب سے  
 پانچ لاکھ لاکھ کے بیشتر ایک ضلع کی آمدنی سے چار خس جو بیس لاکھ چار ہزار وینار تھے ویدے  
 یہ ایک بڑی مثال ہے۔ شعر اور اہل فن کو ہزاروں۔ لاکھوں درہم و دینار عطا کر دیتا  
 مامون کا ایک معمولی کام تھا "لب مطلب این فقرہ این است کہ" فیاضی مامون بھدی ہو  
 کہ پیش از آنکہ پای خود را از رکاب بیرون آرد چار خس از مالیات یک ضلع ملک کہ بیت  
 ملک و پھار ہزار وینار بود بخشید۔ و این یک بجزئی مثالی است از بدل بخشش او شعر اور اہل  
 فن را (معلوم نیست کہ اہل فن کدام گروہ مرادند شاید قوال و توار و سحر و ہنر ال باشند)  
 ہزار ہا و لکھا درہم و دیناری بخشیدہ و این صرف یک کار معمولی او بودہ "شاید بعضی اشخاص  
 و بسیار معدودی کہ از وضع جهان و جہانداری این زمان آگاہ استند و اینگز بخششہا را در شہ  
 تہذیب و اینگونہ بدہارا کار بر اوزان مشیاطین میدانند کہتہ چینی کردہ باشند و لہذا بہ حساب شہلی  
 و کمال بخش خاطر و تہر میفرماید "این یک عطا عظیم است کہ ماہر سلطنت امروز را با طرز سلطنتہای  
 ایشیائی زمانہ قدیم برابر کنیم۔ کافی کہ در این زمان تعلیم یافتہ اند و ایاتی کہ در تواریخ قدیم استند  
 عموماً محل بر اعراق میکنند و چین گمان مینمایند کہ پس از مصارف ملکی و فوجی این ہمہ مبلغ کجا باقی  
 می ماند کہ برای این فیاضی ہا کافی باشد۔ لیکن این غلطی آنہاست کہ مصارف ملکی و فوجی  
 سلطنتہای قدیم ایشیا را قیاس بر این زمانہ میکنند و حال آنکہ آن زمانہا مصیبتہای مختلفہ  
 عمدہ (یعنی ادارہ و شعبہای حکومتی) نبود و مواجہات نیز بسیار کم بودہ است "اس لئے  
 خزائن عامرہ کا پڑا حصہ ان فیاضیوں میں صرف ہوتا تھا جسکو آج ہم فضول اور لغو بتاتے ہیں"  
 باین سبب یک حصہ عظیم خزائن عامرہ باین فیاضی ہا صرفی شد کہ امروز ما فضول و لغو ہا ہر  
 می کنیم"

بندہ از آن اشخاص نسیم کہ این چیز ہا را کہ در تواریخ اسلامیان نوشتہ باور نہ کنم و  
 اعراق و انم بلکہ کمال یقین را دارم در واقعیت آنہا و این را ہم بخوبی میدانم کہ این حال در ہر

کتاب جهان از هزاران سوال قبل از اسلام جاری بوده است مگر در میان مسلمانان از جهان آید  
اسلام یعنی از زمان موعودیه جاری شد و هر چه پیش از سایر ائمه و همه با جاری بود و  
پسوسته فرو آورده تا زمانه ما رسید و در همین وقت هم که قلم در دست بنده است در سراسر  
عالم اسلامیان همین حال است و این کتاب نوشته میشود برای بیان این اعمال غیر محمود که  
جناب شبلی آنها را مروج و مروج نوشته تا کید و مباحثه هم وارد که بیشک چنین بوده و اغراق  
و کذب نبوده و مردم باید بداند که آنها را قبول کنند و اکنون در پیش چشم پرستگاران است  
که در ملک مجلس شورای ملی برپا شده و معلوم گشته است که قبل ازین چه خرابیها شده نبوده است  
بواسطه آنکه سلطنت شخصی و پادشاهان خود سر و مضائق العنان بودند و سابقا مردم ملک را بطور  
خوبه میگفتند که خریته ایران پر است از اشرفی و چندانکه زرد خزانه ایران است و خزانة آنچ  
عظمتی نیست و لیکن اکنون معلوم شد که ایران چندین کشور متفرق است هر چند که شاه چهار داری  
مانند ما چون قیاض نبوده که زر ملک را با او باقی و سخنرگان بیجا بخشش و بخش کند و بی بیشک  
این مبلغ گزاف را که بقرض گرفته بوده بطرفی صرف کرده بوده است که بالکل بی ضرورت و خلاف  
حکمرانی و سلطنت نیک بوده اگر بجای بود فقره چندی از بیهوده خرجی ما و اعمال خلاف و دیگر  
سندخان مرا که در سلاطین دیگر اسلام همان هم بیان میگردم

مگر بنده یک سوال میکنم از جناب شبلی و بحقیقت از تمام خردمندان و علمای و مولویان ملت  
اسلام که در بین کهنه و سید سال همه در خواب غفلت بودند و خود متصرف استند که در خواب  
غفلت بودند و بی توقع در بین همین جرم زمانه هیچ سوال از خواب غفلت بیدار شدند و شرم نمودند  
در سراسر خاک اسلامیان که خود را ترقی دهند و در سما و اسکو و کلانجا پارا کرده اند و آنرا  
ایچو کیشن را بر تمام جهان رسانیدند و خود جناب مولانا چندین مرتبه العالم علیگر مدینه  
در هر کاری پیرو سید احمد خان بوده است آیا ترقی عالم را در چه میدانند آیا ترقی درین  
که مردم علوم مغربیه را حاصل کنند و سید احمد خان که خیالات دیگر و استوار است

را بر وضع دیگر یعنی وضع جدید و بموجب نیات امروزه همان قرار داد چگونه در آغاز کتاب  
المأمون تقریر بر کتاب مذکور نوشت و مطالب آنرا پسند فرموده \*

اگر چه همه خردمندان اسلام بطور یقین میدانند که مسلمانان از این وجه ترقی قدم پیشتر  
نخواهند گذاشت یعنی از تحصیل علم و برآمدن بی آنکه - یا بر تشریفات لا - یا و اکثر همین علوم می  
که در زمانه مأمون هم آنها را در کار بودند که یا قاضی شوند - یا شاعر و ادیب و سخنر و هنر  
یا طبیب و سنج و مال و فال گیر و محدث و مفسر و تاریخ نویس و خوشامد گو - مگر آنرا کسی بگوید که آیا  
مسلمانان ترقی را در وضع حالیه مردم یورپ میدانند و بخوانند یا در وضع حالیه زمانه مارون و  
مأمون و بنی امیه و بنی عباس ؟ در نظر دور بین فقیر الان کما کان تمام کیفیات و حالات و وضع  
ملکرانی و حکومت و زیست و زندگی و معاشرت امروزه ترکی - ایران - مصر - افغانستان - جزو  
حیدرآباد و غیر هم بعینه همان حالت زمان مأمون است و بس + شاید اکثری از خردمندان  
اسلام زمانه مارون و مأمون را بهتر از این زمان بدانند مگر فقیر این زمان را بهتر و برتر میدانم  
چرا که در زمانه مارون و مأمون درجات یونیورسیتی - بی آنکه - ایم آنکه - و اکثر - و امثال اینها  
و نیز خطابات سی اس آئی - که سی اس آئی - سرخان و سرجهان - و فلان فلان نشان آئینه  
نبود و امروزه وجود دارد + بیشک برای انتظام مدرسه نظامیه بغداد کابیتی - کرسی نشین -  
ترستی ما - سگری - پرنسیپال - و غیره و غیره نبوده و از طرف حکومت هم و اکثر نبوده و امروزه  
اینها موجود استند + بیشک در آن زمان عدالت عالیه و هزاران وکیل درجه اول و دوم و  
سوم نبود - پولیس و پستخانه و دفاتر قضائیه - هم سگری - مالیات بندوبست - کل فله  
محاسن وضع قوانین و کسبیت و غیره نبوده و تماماً را موجود دارند مگر معلوم نیست که  
چون این همه را مردم یورپ از مسلمانان آموختند کورت و پلون و امثال اینها هم بود یا نه اینها  
مردم متعلق بزمان ما هستند که کون در ترقی است + بهر حال با وجود آنچه ذکر شد هنوز همان آشن  
است و همان کلامه - همان اخلاق و تمدن - وضع زیست و زندگی و اعمال بهیچوجه و اتلاف زر

در گرسنه بودن و خفقان و بیگینن کردن صاحبان علم و دانش و کمال و خوش گزرایدن و عیش  
و عشرت بسر کردن او با شش و کلاش و سحره و مطرب و مشایخ و در قاصد و بخش و عشق برهان  
سوال است که در زمانه خلفا زینتی انبیه و بنی عباس بود +

بنده یک سوال میکنم از جناب شبلی که آیا خوش میدارد که کسی از او قدر نماید برای آنکه قصیده  
عراقی بگوید و در محاسن و او را شاعر بخوانند یا آنکه او را احترام نمایند و قدرش قائلند بجهت  
فضل او و او را فاضل گویند شاید طبیعت مولانا بان امر اقل زیاده مایل و راجع باشد یا آنکه  
شاعر کامل را با فاضل کامل یکسان و اندو بی طبیعت بنده خلاف این است + من چنین میدانم  
که هر چند فردوسی در فارسی خلاق سخن بود و مردم او را برای اشعار بلند پایه آبدار و تعریف میکنند  
و بی بحقیقت تعریف فردوسی در این بود که روزگار سلاطین کهن را نو کرد و سر اسرار کتاب او اندر زور  
نصیحت است برای آیندگان همچنین سعدی علیه الرحمه و یوانی وار و بسیار خفیم و اشعار و غزلیاتی  
که بواقع آوم راست میسازند مع ذلک چندانکه گلستان و بوستان او مفید است در احوال زندگان  
خدا و بگرا جزای دیوان او نیستند و بکار هیچکس نمیخورند + بالجمله عرض بنده و تم شعر و شاعری  
نیست بلکه عرض بنده فائده است که از هر هنری بنندگان خدا میرسد و باید برسد +

اکنون یک سوال دیگر میکنم از جناب مولانا شبلی آیا آنجناب که تمام کتب عرب را زیر پرده  
کرده است و خصوصاً احوال مامون را بخوبی میداند میتواند گفت که در عهد خلافت مامون عدت  
شعرا را کامل و صاحبان فضل و کمالی که بودند که بی نهایت مالدار بودند چند بود و از آن طرف عدت  
آهنائی که گرسنه بودند و بیوا بسر برودند و مرد چند بود + جناب مولانا در صفحه ۲۲۵ کتاب مؤلفه  
مؤید میگوید "سوائی این معنی تا یک طائفه دیگر نیز محاسن مامون را زینت می بخشیدند  
تمام گل اندام نازنینی که از جنگهای روم و ایشیای کوچک اسیری آورند و لالان آنها را  
بقیمت های ارزان خریده مستحق شاعری + ایام العرب + ادب + خوشنویسی + خطرافت و حاضر خوبی  
تسلیم میشوند و در این فنون آنها را کامل کرده بقیمتهای بسیار گزاف میفروختند" پس این جمله

بسیار مایه که بزبان خودش آورد می نویسم "مانون کے شبستان عیش میں ان فرشتوں  
کا ایک بڑا جھرمٹ رہتا تھا جسکی خریداری اور تربیت نے خزانہ عامرہ کو اکثر زیر بار کر دیا تھا  
لیکن معلوم ہی شو کہ آیا انہی کثیرکان با خاص مانون یہ خرید و واحد کائف بود یا دیگران ہم  
مخیر بندہ و دیگر اگر معلوم ہی شو کہ ان جھرمٹ مشتمل بود اسے بجز ایا وہ ہزار پس می نویسد  
کہ کثیرکی را باین صفات مذکورہ آوردند و قیمت گزافی برای او طلب کردند مانون گفت من  
شعری میخوانم اگر جواب آن رافی البدیہ گفت از اصل قیمت ہم زیادہ میدہم پس شعری بخواند  
و کثیرک فوراً در جواب گفت اذا وجدنا محبا قدا فتر به واء الصباية اولينا احسانا مگر معلوم  
شد کہ قیمت او را عطا فرمود + اکنون بندہ از فرمای این کلمات میگویم کہ پادشاه عظیم الشانی  
کہ شاید آمدنی ملکش بچاہ کہ ور بود است و بیچ او را حکومتی نداشته است و چاکران سوا بجز  
او بسیار معذور بود و اندر بیچ پس را قدرت دم زون نبوده است در آن ہمہ بیوہ خستی او  
و عیاشی و شہوت رانی او باین غایت برفہ است بتمثل کہ وہ ہزار کثیرک داشته است و تمام  
آن آمدنی را در پای اینہا بر باد میکردہ است و ہمیشہ خزانہ عامرہ او زیر بار بودہ +  
پس بندہ سوال میکنم از جناب مولانا شیخی کہ آیا این وضع سلطنت و حکومت در زون ہم  
و انش انوشان مطبوع است - اگر مطبوع است جای گفتگو نیست - و اگر مطبوع نیست کمال  
تعجب است از بزرگواری کہ اینکہ نہ چیز ناو اعمال را داخل مدہ حالت شمارد و اینگو نہ زرنندگان  
نہ از بار بار دادن فیاضی خواند + خود جناب مولانا از وضع و حالت حیدرآباد شکایت داشت  
کہ چنانچہ لازمہ قدر منزلت او بود از و احترام نداشتند و یقین است کہ نزد ہر امیر و بزرگواری  
کہ میرفت بقدر موقی جان - پارشم جان فاحشہ و رقاصہ از این قبیل قدر منزلت نداشت +  
آن فاحشہ را بیشتر احترام میگذاشتند از وہ چنانچہ ما ہی دو صد روپیہ برای او قرار دادہ بود  
و حال آنکہ ہر یک از این فاحش را ما ہی پنجد و ہزار روپیہ بلکہ در یک شب پنجد روپیہ میدادند  
و باین سوال یقین است کہ ہزار عالم ما حاصل را در زون مانون احترام کی از آن کثیرکان نبود -

پس این چہ سلطنت و حکومت و مگرانی بود کہ قابل مباح و ثنا باشد

مگر از کیفیات بسیاری از کتاب المانوی کی دو فقرہ دیگر ای تویم و از این مطلب  
در اینجا درست میگشتم + در صفحہ ۱۰۰ مینویسد چون مامون بہ حسن رسید چند شخص کہ سرداران  
غالب سفودی بود و در شب جمعہ ۲ شعبان در حمام ذوالریاستین را بقتل رسانیدند۔ مامون  
سناوی کرد کہ ہر کہ قاتلان مقتول را گرفتار کند وہ ہزار اشرفی باو بدہد۔ چون قاتلان مذکور را  
آوردند عجز یافتند کہ کہ ام کس آنها را بران کار بداشت ہم گفتند تو خود بودی آن کس تیج و ملک  
آن قاتلان را تمام بگشت + پس در صفحہ ۱۰۱ مینویسد شاید مقرضی بر مامون ازام آرد کہ  
ذوالریاستین کہ اساس حکومت او را استوار نمود باشارہ خود مامون بقتل رسیدہ لیکن  
ہم نہ چہتے کہ آخر علاج کیا تھا ذوالریاستین اپنی خود سری سے باز آسکتا تھا تاہی عرب  
او سے سامنے سر نہ کھا سکتے تھے۔ موقع ایسا آیا کہ بقای خلافت او ذوالریاستین کا اجتماع  
نا ممکن ہو گیا تھا + شاہباش مولانا خوب رفع ازام از مامون سفودی۔ عذر بدتر از گناہی  
بہ ازین نمی شود۔ وراہین مقام باید بندہ بقول ابن مبارک بگویم کہ من تمید ام بکدام یک ازین  
امور خجبت نامم از فضل مامون یا رفع ازام نمودن بناب شہلی از او + مگر جناب مولانا میفرماید  
حضرت علی رضا امام ہفتم را مامون جانشین خود قرار داد و شیخا میگویند اورا بقتل  
رسانید۔ (ابن ہم بر بندہ معلوم شد کہ بچہ حساب با اشتباہ حضرت رضا امام ہفتم شدہ) +  
پس میفرماید مدستی مؤرخ اسکے خاستن و قتل کا علانیہ اعتراف کر کے بڑی حسرت سے  
کہتے ہیں کہ افسوس شیعی تھا

مشہور است کہ وقتی شخصی گفتہ بودہ است "حسن و حسین و قرآن معاویہ بودند"  
و شہابی دیگر جواب گفتہ بودہ است کہ "حسن و حسین را درست گنم یا دختران معاویہ را"  
اگر مامون شیعہ بودہ است با با بگویم کہ شیعہ بسیار بد و مردودوی بودہ است کہ اولی بر  
خود را بخت باہ بگشت و از خوشی قتل او سجدہ شکر بجا آورد۔ بعد وزیر خود را گشت کہ او را



بر تخت نشاند و بسطت رسانید. بعد قتلان او را کشت. آن غایت شهوت پرست  
 بود که صد تا و هزار تا کتیر میخرید و نگاه میداشت. آنهمه مال خلق الله را بر باد میداد و آخر آن  
 امام مقرر حق الطاهر خود را هم کشت. مرا اهدا با جناب شیخی خصوصیت و غرض نفسانی نیست بلکه  
 شفیق بنده است و او تنها مورد افسوس نیست بلکه تمام موزعین اسلام مورد افسوس اند. افسوس  
 است که چنین واقف کاملی اینسان ساده لوح و بقول اهل ملک خودش پوزانه فیشن است که  
 پیوند تمام موزعین شیخی علانیه بر محاسن و فضایل مائون محترف اندونی بجمال حضرت میگوریند.  
 افسوس که شیعه بود. از این کلام معلوم میشود که تمام موزعین شیخی بسادگی این جناب بوده اند و از  
 ابتدا نام شیعه چنان بار بوده است که موزعین شیخی از روی افسوس گفته اند مائون شیعه بوده بود.  
 در این همه کیفیات مرایک غرض خاص است و آن این است که مال دنیا و آخرت نفسانی  
 چگونه است و چگونه صاحبان بصیرت را نایبای سازد و از آن طرف خوف هم عجب چیزی است  
 یعنی خوفی که یا از روی بیم جان باشد یا از روی امیدنان و با آنکه تمام خرابی جهان و از ابتدا  
 جهان یا از روی همتا بود یا از روی غرض. یا از بیم جان. یا از امیدنان. و در میان این  
 چهار کیفیت هیچ کاره و تدوم و گناه کبیره یا صغیره در جهان فرو نگذارنده است حتی کشتن  
 پدر پسر و پسر پدر و برادر برادر و مادر و دختر و دختر مادر و خواهر خواهر را و همچنین زنای با محارم  
 و اعمال از اینها بدتر هر چه را با تصور کنیم.

### اکنون می آیم بر سر کیفیات و پیشینه و اموری که سبب مراد خط به چهل و عرض

پوشیده مباد که بنا بر ارتباط غرض این فقیر که ثابت نمودن این امر است که این امر  
 جهان و دین و مذہب و ایمان و خداشناسی و عبودیت و هر چیز دیگر محض برای همدردی جنی  
 آدم است از یکدیگر نسبت با هم باید ملاحظه نمود که دین و مذہب چها کردند و هر زمان و در میان  
 هر قوم و هر ملت. و همچنین در میان جمل و غرض نفسانی و خوفناور جا دین و مذہب چه شبیه و باز چها

میکرود اندرون میگویند باید دانست که دین یا ندهیبا در هر نیانی در میان جهل و غرض خوف  
در چاه خیزی بود و اثری داشت مانند شراب و آتش بزرگی گفته است "باوه فی در هر سری میگویند  
آپچنان را آپچنان تر میگذر" مثلاً اگر شخصی جاهل محض باشد و در حالت بوشیاری اعمال افعال  
واقوال و کردار او همه ناپسند استند باید دید که اگر شراب بخورد و چه حالتی بهم میرساند همچنین اگر  
انگرا نشی بسیم خشکی بگیرد چه نتیجه از او حاصل میشود +

دین و مذہب را از ابتدای عالم چند اثر یا کیفیت خاصی بوده (۱) آنکه در میان معدودی  
از خلق خدا که نگاه بر آن کرد و جاهل اندکی عاقل و با علم و بوشیاری و چالاک تر بودند کیفیت داشت  
که آنها خود را بت الشوع انسان میدانستند و خود را بر سایرین مانک جان و مال و وزن و فرزند  
تصور میکردند و خود را شبان بر کور نامیده می پنداشتند (و غالباً و اینگونه ندیدیم) که محض بار او  
و خود ایش نفوس خود آنها را نگاه دارند و چهار در می انگند بهر کجا که خواهند بکشند (۲)  
آنکه گروه جاهل بخت را باین عقیده در می انگند که با بند و برده و عبد و عبید آن گروه اول ایم  
و جان و مال و اهل و عیال و زیست و زندگی با از آن آن گروه است ما را ابد اختیار می داده اند  
و ما باید تسلیم محض بشیم در قبضه اختیار و اقتدار آنها (۳) آنکه در و مانع گروه اولین در می انداخت  
که ما باید تمام خلق بهمان را بزر و جبروت طابع دستقاد خود سازیم و در این کار فتح و ظفر میسر نمی شد  
چون آنکه به عدله در عبید جمال را بر این کار بدارند و باقسام جیل و تداویر و بر غبت بهشت و خوف از  
دوزخ آنها را بجرکت در آرند و انگیند سازند برای مآرب و اغراض خود (۴) آنکه در و مانع  
گروه ثانی در می انداخت که آری حصول مال و زرد و دولت و عیش و نشاط و شهوت رانی این  
و تیا و اجر و ثواب آخرت محض موقوف است بر این کار که بندگان خدا را بهانه دین یا کفر و زند و امان  
بکشیم و مال آنها را بیا و زن و دختر و پسر آنها را اسپر آریم یا آلوده و امن سازیم و نیز مستوجب قرب خدا  
بشیم و بهشت ملک خلق ما گردد + مگر کامیابی در این امر بمقتضای حالت و وقت و وجه و مگر را ضرور  
داشت اول شمشیر بود و ثانی زبان - اگر شمشیر بود ابد امانی بزبان نداشت - و بی اگر شمشیر نبود

بناچار باستی زبان و کار آید ولی بیشک زبان گاهی کامیاب نمی شود و اگر می شد بی نهایت کم  
نگریه و صورت حرکت میگردید بی بلایت و یکی بخشونتیه در صورت فعل بی ایتمه کامیابی بود ولی  
در صورت ثانی قضیه برعکس بود زیرا که هزارها خون نافع ریخته می گشت و عاقبت الامم مطالب و  
مقصود هم بدست نمی آمد این همه که عرض شد از قدیم الایام بر زمین منوال در سراسر ملک جهان  
وجود داشت و اگر ما در توحیح جهان ملاحظه کنیم صدق این کلام بر ما معلوم می شود +

اما آنچه واقع می شد در میان نصاری مشوب به تمام این شقوقی بالا بر این صورتها بود چو  
شاگردان یا خواستین حضرت مسیح پراکنده شدند و خلق را بدین مسیحی دعوت نمودند تا یکی از آنها  
پاتون نام به شهر روم و در الحلقه مملکت روم الکبری داخل شده اهل آن شهر را بدین عیسوی در آورد  
و علی قاف آنکه این شهر اولین شهری بود که ایش بدین مسیحی درآمد شهری گشت مقدس و تبرک مانند  
بیت المقدس بود و کعبه اهل اسلام + از آن پس نصاری گفتند که شخصی را باید گزید که بزرگتر رئیس  
باشد و شخصی را گزید و ملقب نمودند به "پوپ" هر چند که یکی از آن پوپهای نخستین پسر عاری بود  
مگر ملاحظه و ارتباط دین و بعثت قضای حماقت خلق آن زمان عظمت و جاه و جلال و جبروت و استیلائی خود  
را این پوپها بجای رسانیدند که کتل و بیچیک از خلفاء اسلام یعنی خدایا و بنی امیه و بنی عباس بی پایه آنها  
رسید زیرا که پوپ در لباس دین کار میکرد و در لباس پادشاهی و ملکرانی و لایزال ملک بود بر جهان  
مال و خیال خلق الله چنانچه نوشته اند و حتی یکی از پوپها در بگذاری سواره سیرت و در پادشاه  
عظیم ایشان پیاده در رکاب او مانند غلامان سیرفتند و شخصی با کمال استعجاب آواز بر آورد که لفظه  
قد این چه شان و جبروت است که مشاهده میشود +

هر سال در روز خاصی پوپ بر منبر خود بری شد و هر کسی را که در بین سال نور و عتاب قهر او واقع  
شده بود یعنی بروقی عقیده اهل اسلام گناه کبیره کرده بود فتوی "از کما میونی کیشن" یعنی ارتداد و  
ورقی او جاری میکرد و تمام خلق از پادشاه عظیم اشانی گرفته تا فروترین مردم بخود میدیدند که آیا  
این فتوی را در حق کدام اشخاص جاری خواهد کرد البته سلاطین و بزرگان بیشتر مورد عتاب و قهر

اوه اقع می شدند بجهت غرض آنها هم همین بود که بر پادشاهان و بزرگان استیلا داشته باشند چون  
پوپ حکم آمد او کسی را پیدا کرد اگر چه پادشاه مملکتی بود حتی زن فرزندان او نیز از او کناره می کشیدند  
و باستی بدست خود بیز و بخرد و درین حال بسر میکرد تا هر زمانی که پوپ قلم عقور بنطای او در  
یکشید و وقتی دیگر جهان بود که بر شهری او یکی قهر میکرد و میگفت که این شهر ملعون و مورد غضب الهی  
واقع است آن وقت تمام خلق در آفت عظیمی در بودند و باب معاملات و آمد و شد مسدود بود و هوا  
آن شهر ناپاک بود و مرگان را در کوچ و بازاری افکندند زیرا که نمی توانستند آنها را لمس نمایند  
و بگوستان برند و بقیه بسیارند. امثولی قرار داده بودند که و استگان کلیسا و قبولی ما اهل شرع اگر  
بومی گشت حکم سزای آنها با پوپ و ذواب او و اهل کلیسا است و پادشاهان و عموم خلق غیر اهل کلیسا را  
ممنوع داشته بودند که بموجب قوانین مکتوبه آنها را سزا دهند. لهذا و استگان کلیسا و سلسله علماء  
بسیاری از زمان و متران مردم را آکووه و امن می ساختند کسی را جرأت دم زدن نبود  
بلکه بکر خونهای ناحق هم میکردند و روزگاری رومی شده بود که گناه کاران نزد پوپ یا نواب یا گاشکان  
او آمده اعتراف گناه خود میکردند و سزای داده معفو می شدند و کتب مقدس تورات و انجیل و زبان  
یونانی و لاتین بودند خصوصاً انجیل را چنانکه قرآن و احادیث مادر زبان عربی است و در هر زمانی  
کرد و خلق از دریافت معانی آن لایعلم و عاجز اند عیسویان آن زمان نیز بر این منوال لایعلم و خیر  
بودند از معانی و تفسیر کتب خود بلکه پوپ با ممنوع و حرام داشته بودند که خارج از اهل کلیسا کسی  
زبان لاتین را حاصل کند و اندا بهر نحوی که خاطر خواه و بموجب اغراض نفسانی خودشان بود  
کلمات انجیل را معنی و تفسیر میکردند و نیز چنانکه صد تا کسی در میان اهل اسلام هزار بار در  
را از خود تراشیدند آنها نیز کلمات و عبارات بسیاری را از خود تراشیده نسبت به کتب مقدس  
و عاریون میدادند

بالجمله این حال بر این منوال بود تا آنکه شخصی بر عاصمت بنام "توماس" و کتب مقدس را  
زبان خود ترجمه نمود و ملامت های پوپ و تابعین او را ظاهر ساخت و از آن زمان عیسویان دو

گروه شدند مانند سنی و شیعه اسلام گروه اول را که پوپ رومین آنهاست رومن کتولیک میخوانند  
 و گروه ثانی که مخالف گروه اول اند "پروتستانت" لقب یافتند. گروه اول حضرت مریم عم  
 را نیز در الوهیت شریک کرده اند و اشکالی حضرت عیسی و مریم را در کلیسای خود ندارند و پیشکش  
 میکنند و همیشه چیزی بصورت صلیب از سیم و زر ساخته گردن خود می آورند و در هر مقام و هر سفر  
 صلیبی از چوب یا سنگ نصب کرده اند و تعظیم آنرا مینمایند و معتقد بسیاری از او یایا و اشیاء متعلقه  
 آنها میباشند و گروه ثانی میگویند این همه داخل بت پرستی است و جزوه حکم خدا که در کوه طور  
 بحضرت موسی عرسید و بر الواح نوشته بود و نیز یک فرمان حضرت مسیح که فرمود " دوست دارید  
 همسایه خود را " هیچ عمل و یگری را بجا آورده ضروریست و کفر است. از زمان کوه طور سال ۵۱۹  
 تا دو صد سال پیشتر این دو گروه دشمن جانی یکدیگر بودند و از یکدیگر بسیاری را بر آتش کباب و  
 بر آهن تخته بریان نمودند و در روغن جوشانیدند و حتی آنکه "الیزابت" ملکه انگلستان سی صد سال  
 پیشتر ملکه اسکاتلند را که خویش او بود و مخالفت مذهب بگشت. بلکه تا او اهل عدسال باضی در انگلند  
 هیچ رومن کتولیک را خدمات عالیه حکومتی نمیدادند و مگر بعد از آنکه تعالی این وقت بسبب کثرت علم و تیز  
 تقییر و تبدیل حالت جهان امور مذهبی با نور پویستیکی تبدیل یافته و آن جنگ و جدال مذهبی بظاهر  
 موقوف و معدوم گشته و فی البته در باطن و تا قیامت موجود خواهد بود و در این وقت سه شعبه  
 عظیم مذهب عیسوی در ممالک یورپ و امریکا وجود دارد (۱) مذهب رومن کتولیک (۲) مذهب  
 پروتستانت (۳) مذهب نصرانیت که متعلق است به کلیسای یونان و مردم روس تماماً پیروان  
 آن مذهب استند مگر البته همان سان که شعب مذهب اسلام وقتی بنفاد و دور بود و جنگ که  
 امروز جدا باشد شعب مذهب عیسوی هم بسیار است چنانچه گویا در میان پروتستانت با... هم فرق  
 مختلف اندونی یکی را با دیگری کاری نیست.

### مختلف کیفیات و حالات امروزه عیسویان یورپ و امریکا

مسلمانان باید بخوبی چشم خود را باز کرده بر این فقرات بنگارند و بخوبی گوش خود را فرا داشته  
این کیفیات را بشنوند که بکار آنها آید. (۱) ابتدا باید دانست که عیسویان یا بموجب رافت  
و رحمت الهی و توفیق آسمانی یا نتیجه آن تفسیر عظیمی که خدایتعالی در کلام خود فرموده است ان  
الله لا یغیر ما بقوه حتی یغیر و اما بانفسهم از خواب غفلت بیدار شدند و حالت خود را تفسیر  
دادند و پروردگارا آنها را یاری فرمود که بسختی و استواری بچنگ و زلفه عبودة الوتقای علم و دانش  
و لذت بسیاری از توهمات جا پلاندند و هب را از دست دادند و بظاهر جنگهای مذهبی را برکنار  
نمایند. (۲) آنکه با وجود علم پیروی نموندند آن که دیگران که خدایتعالی فرموده لیس لایس  
الاماسعی + مکره در انجستی بر میان بستند و بدنبال محنت و مشقت و پیشه و هنر و کمال و تجارت و  
حرف و دستکاری روان شدند. (۳) آنکه بموجب آن آیه عظیم بر فائده دیگر عمل نمودند که  
خدایتعالی در قرآن با مسلمانان فرموده است و مشاور هم فی الامم و پادشاه و گدا با تاج شاه  
و حق گدائی مستحق شدند و در نیک و بد و شرح و هنریت و خوشی و ناخوشی و جریان امور گدائی  
یکدل و شریک شدند و تمام زور و استیلا و قوت و جبروت خود را باین کار دیدند و بطور اتحاد و  
یکانگی اصول و قوانین نیک چاری داشتند. (۴) و از همه بالاتر آنکه این آیه الهی بدایر آنکه  
خدایتعالی به مسلمانان فرستاده و در کتاب مسلمانان است که فرموده ان المؤمنون اخوة باکمال  
توجه و مواظبت سخت و استوار گرفتند و در آن صراط مستقیم قدم زدند. ولیکن مسلمانان نباید فرغ کنند  
که عیسویان این صفات و خصال و چیزها را همه از زمین و قرآن ما اخذ کردند بلکه خدایتعالی عقل و  
دانشش به فرزندی از افراد بندگان خود عنایت فرموده و چشم و گوش هم همه و او را راه نیک بدایم  
همه نموده گروهی آن راه را پیش گرفتند و بمنزل رسیدند و گروهی این راه را پیش گرفتند و در  
باده حیرت سرگردان میگردد و راه بجائی نمی برند. مقام حیرت و عبرت است که از ابتدای اسلام  
یعنی پیش از رسول الله پس بر این آیات مذکوره عمل نکرد و بنی امیه و بنی عباس و مارون و  
بامون عمل نکردند. خاندانهای دیگر عرب و عجم و ترک و هندی و صفوی و مغول و غیر ذلک عمل نکردند

وامر و دستم که اهل ایران ما میخواهند عمل کنند پادشاه راضی میشود که اختیارات و اقتدارات خود  
را از دست بدهد و نه علما میخواهند زور و استیلاي خود را فرو گذارند و تا ایندم که بنده قلم در دست  
وامر بسوی خود کاری کرده اند و تحمل که گاهی نخواهند کرد + (۵) آنکه آن آیه عظیم الشانی را که در  
قرآن اهل اسلام است یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصارى اولیاء الخ کمال  
سخنی عیسویان پیروی میکنند و پیوسته سعی و جهد دارند که مسلمانان و عینی و بیهود و هندو و ذاتهای دیگر  
را از جهان معدوم سازند + بر خلاف مسلمانان که از غلامی و کفشی بر روی نصاری منفرد و برافرازا  
(۶) این آیه قرآن را هم کمال ثبات قدم پیروی میکنند که خدای تعالی مسلمانان فرموده و اعتقاد  
بجبل الله تمیعا و لا تقوا الخ + (۷) ولیکن یک کلامی را که حضرت مسیح پسر مراد خدا فرموده است  
که دوست بدارید همسایه خود را و اگر کسی طباخچه بیک رخسار شما میزند رخسار دیگر را پیش آرید بکلی  
فراموش کرده اند - و هر یک از آنها دشمن خود خوار همسایه خود است و اگر ممکن باشد و بشود مسیح یکدیگر  
را بر می آرند و اگر چنین کاری ممکن نباشد و از بهارات بسیار عظیم جنگی و لشکرهای گران کاری تبلیغ  
بعرض آن بجهت توسعه تجارت خود و تباهی تجارت همسایگان خود در سایر ممالک اقوام دیگر فتنها  
برپا میکنند و خرابیهای نمایند و آن ممالک را بظلم و جور و زور بقبضه خود در می آرند + (۸)  
علوم حکمیه طبیعی ریاضیه و صدرا علم دیگر را بحد کمال رسانیده و از هیچکس مخفی نداشتند و از مگر  
صرف خود میتوانند از آنها دولت دنیا را بچنگ آرند و کمال خوشی و راحت و بدین بیکاری و بیاری  
بسر بند و محض از پر تو خود و اسباب و آسایش و راحت و جاه و جاه و محفل خود دیگران را هم خبری  
براحت و از پر تو دولت و مکتت خود دیگران را هم بدولت میرسانند +  
اگر چه معاملات دین و دنیا و امور زیست و زندگی فرزندان آدم که لمحاظ افراد اگر دوست  
بالا را بگیریم زیاده از بهشت و یا هشتاد سال عمر بیش نیست اما لمحاظ قومیت و اجتماع تا هر زمانی  
است که دنیا وجود دارد + ولی سخن ما بر این است که اگر ما فرض کنیم که این دنیای موجوده آخرت شود  
و پس از آن دنیای دیگری باید باشد معاملات دین و دنیا نیست و زندگی آن مخلوق نیز اسباب

و جهات و شایسته و کیفیات و مستقیبات لا تقد و لا تخصیاتی خواهند داشت و اختلاف  
 طبایع و آرا و خیالات و افهام بندگان خدا نیز لا تقد و لا تخصی خواهند بود بر همین پنج که امروز  
 میباشند و سواى این غیر ممکن است. آن خالق حکیم و پروردگار مطلقى که این دنیا و ما فیها را  
 آفریده میداند که چه آفریده و فکر هیچ مخلوقى بکند آفرینش آفریننده و هیچ مخلوقى بهر درجه  
 طاقت و علم و حکمت و حکمانى که باشد نمى تواند در یک امر بسیار جزئى عالم قاعده کلی قرار دهد و  
 در پیوسته ایگان یکسان سازد چنانچه دو برادر - دو خواهر - دو پسر - مردى و زنى - دو اسب -  
 دو خر - دو گاو - دو درخت - دو سیب - دو فریوزه و هر دو چیز از موجودات بهمان برابر یکسان  
 کند. آدم و نوح را یک طبیعت و خصلت نبود - نایل و قابل را یک طبیعت و خصلت نبود  
 و گمان ذکاب هر کس و هر چیز را که ملاحظه کنیم بر این معانی است. با وجود این همه اختلاف حالات  
 و اختراق خیالات و کیفیات با اعتقاد هر قوم و هر ملت خداى تعالی منتظمی را فرستاده و دستورى بد  
 او داده است برای انتظام این عالم و اولاد او البشر چنانچه با اعتقاد اهل اسلام خدای آنها  
 که در عالم پدید آورده است رسولی را فرستاد و هدایت نامه هم با او فرستاد که موحی است مسلمانان  
 عمل نمایند و در آن دستور العمل جانی پیغمبر باید که مسلمانان را فرض است که بر این کتاب کتب قابل  
 این عمل نمایند زیرا که فرقی در میان آنها نیست. در جای دیگر نیز باید هر گروهی از آنچه دارند و در میان  
 آنها موجود مردم سوم اندیشش استند. شاعری ویرین باید گفته است "مکلف کفر و دین بی شکرى نیست  
 گروهی این گروهی آن هستند" و دیگری گفته است "جنگ مفاوود و دولت همه را عذر بهمن  
 چون ندیده چشمه راه انصافه نشودند"

پس بظاهر امر بر افراد و اجتماعات هر قومی فرض است که بروفق و مشاغل و عبادت نامه که در دست  
 دارند عمل نمایند. همچنین از دیگر مردمان و حیوانات هم هر چه را که نیک بینند و نیک دانند آنها کنند.  
 هیچ شکى نیست که در این وقت آنچه را که ما از مردم بزرگ شاهد میکنیم در امور نیست و زندگی و تمدن  
 و فکران و غیره معاشرت سراسر نیک محمول و درست و بروفق اصول استند. اگر آن در میان مسلمانان



نباشد ای تقویّه‌توان گفت که اقلّاً برای نفس و ذات و آسایش و راحت آن اقوام ازین بهتر  
 نخواهد شد و اگر ما از طرفی فخر کنیم که آن بهمان یکی و آسایش و راحت و اوقار دولت و نظام  
 مکرانی و تمدّن را از ما و از کتاب ما اخذ کرده اند از طرف دیگری ما باید گفتش آنها را بر سر خود بریم و  
 خاک قدم آنها را بر فرق خود بریم و سر بر بی غیرت خود را بر اینان کنیم که ما خود آن طرفی را از دست می‌دیم  
 و پیروی نکردیم که از اخذ پیروی آن آن اقوام بر ما پیر شدند و غالب آمدند و گفتش بر سر ما نیندازند + اگر  
 بعضی از اعمال و افعال آنها در نظر ما مکروه و قبیح و ناپسندیده است این لحاظ وضع جهان است  
 که بسیاری از اعمال ما نیز در نظر آنها بد مکروه و قبیح و ناپسندیده اند + آنها نیز بین سخن را بر لب دارند  
 که شما بر لب دارید "هر ملک و هر رسم" قالوا وجدنا ابا ناسا لها عابدین + مثلاً اگر آنها دست  
 زدن یکدیگر گرفته رقص میکنند شما دست زدن پست ترین ذلت‌ها را گرفته هم بستری شوید و از  
 بطن آنها پسر و دختر بهم میرسانید که یکی شاهزاده میشود و دیگری شاهزاده خانم یا یکی نواب می‌شود  
 و دیگری بیگم صاحب + اگر آنها خلاف هدایت نامه خود عمل میکنند شما نیز خلاف هدایت نامه خود عمل میکنید  
 و ابد آفرینی در این دو نیست + همان البته یک شخص حکیم میفری باید در میان این دو امر انصاف کند  
 و فیصده نماید که ازین دو قبیح تر کدام است + مگر از قباحت این اعمال باید چشم پوشید و بر نتایج  
 این اعمال بنیده بصیرت و انصاف و اندوخی دانش و بینش نظر انداخت که عموماً برای بهبودی  
 و خوشی و راحت قوم کدام یک از اینها بهتر است + با وجود این خطی که شما را حاصل است و این  
 عیش و عشرتی که شما را میسر است باز میگوئید اللّٰه یا سبحان المؤمن و جنّة الکافر پس چه شد که  
 دنیا زندان شما گشته است و بهشت کفار + در این امر بحال وقت باید غور نمود +  
 خالامی آیم بر سر کیفیتاتی که در میان مردم یورپ یعنی عیسویان وجود دارند و آنها خود خوش  
 و از پر تو آنها دیگر اقوام نیز خوش اند مگر در میان شما اهل اسلام گاهی وجود داشته است تا با مردم  
 هر چند این کیفیات نیز بشمار اند و کتب بسیاری در کار دارند ولی بنده صرف یک چند را بیان  
 میکنم - لیکن ضامن نیستم که نتایج هر چیزی چگونه باشد و چگونه بشود +

اول آزادی است. آزادی در ملک خودشان و در ممالک متصرفه خود + ابتدا باید ملاحظه نمود که آزادی  
 نیک است یا بد است + آزادی پر و قسّم است (۱) آزادی در انجمن و (۲) آزادی در امور  
 دنیوی به اولی اگر مسلمانان بگویند آزادی در اسلام نبود بموجب قرآن ما ظاهر میکنیم که آزادی  
 بحد کمال بود و از بسیاری از آیات قرآنی معلوم میشود. خدا تعالی فرموده است لا یكلف الله  
 نفسا الا و جهده و لا تزدوا مناسرة و من را اخروی به لا اکراه فی الدین به و امثال ذلك +  
 اگر رسول الله یا بموجب علم لدنی یا بروقی و حی سماوی از هر چیز آگاه بود یقین میداشت  
 که چه عدت از مسلمانان صرف بزبان مسلمان بودند و در قلوب آنها ایمان نبود مع ذلك  
 خاموش بود و صرف بظاهر ملاحظه میفرموده. و اگر سخت گیری هم در کار بود محض برای این بود  
 که ابتدای اسلام بود و باستی که مسلمانان خرایش یابند + گذشته ازین در همان زبان رسول  
 مسلمانانی که بواقع از خدا خوف و استند بسیار معدود بودند همچنانکه امروز در سر ممالک اسلام  
 همین حال است + اگر چه شراب مثلا در اسلام حرام است مگر پیشک در بیت الله هم استعمال میشود  
 و همچنین زنا و سایر گناهان کبیره - و بالجمله آن امور که فاضل متعلق استند با تباط و سر و کار خدا  
 بندگان او فاضل نسبت دارند بخدا و جوابی آنها صرف بخداست و پس خواه او عزت نماید خواه محروبت  
 اما اگر بخواهند که بظاهر مسلمانان چادر را بکنند و علامتیه خلاف شرایع دین خود نکنند همچنانکه هر کسی  
 میداند و هر دم و ساعت به چشم می بیند و در حیدرآباد که هزاران دکان شراب و سینه های فروشی موجود  
 است و هر مسلمان صحابی که بخوابد بفرارغ خاطر در آنها داخل میشود و تا بکل حق میخورد و بسیاری  
 در خانهای خود میزند و هر کسی از اهل خانه بدون استئذان خوش میفرماید و هیچ مقام تبرک و هیچ سوز  
 تبرکی مستثنی نیست آن موقوف است به کیفیات دیگر (۱) باید نوم فتنی علم بیاموزند و کمال  
 خوبی تربیت شوند + (۲) بزرگان قوم باید خود از این امور خیر از کنند یعنی قیامت این اعمال  
 و نتایج منفرد این افعال را بدانند و نیز تامل نمایند که این اعمال بجهانی و جهانیان را تباہ روزگار نماید  
 (۳) پنداران و اولاد خود را به راست قدم نهند و پس اولاد خود را هم هدایت کنند + (۴)

انظرف حکومت یا عموم بزرگان یا اجنحان و اعلیایان متعدی در شهر و بلد و مقام مقرر باشد که مردم را نصیحت و مرغطت نماید + (۵) اجنحان یا وکسوتی مادر هر مقامی که جمعی از بزرگان و صاحبان زور و استیلا و عهد و دولت باشند ضرورت است که برپا کنند برای اصلاح حال و طرز معاشرت خلق و خود نیز پای بند ضوابط آن باشند زیرا وقتی که امیری یا رئیس سفید بلی در دست دارد و آنان و فرو مارگان بطرفی اونی در دست خواهند گرفت + (۶) از همه بالاتر قانون حکومتی است که حکومت باید برای هر امری از این امور قانونی جاری نماید بدون خوف و قاطعه و مردم بسختی پای بندی آنرا نمایند + اگر چه بسیار شکل است حق گوئی و حق نویسی و بی بندگی و مینویسیم - از این آب گندیده بدیو یعنی سینه‌های میتوان گفت که در این ریاست آبروی هر اران مرد و بجا که میریزد و ناموس هر اران زن بر باد میشود و بکن هیچکس قبح آنرا نمیداند و نه پروا دارد و نیز که میگویند "هر کس در هر دم" بحقیقت این امور از اداره منصب امثال بنده خارج آمد و اینها داخل فرائض منصبی پیران و بر شدان و مولیان و قاضی و قضی شهرند +

قانون آزادی است و در امور انشام میان خلق الله یعنی حفظ حقوق مردم که کسی بدگیری ظلم نکند - مال بدگیری را نخورد - سرقت - زناهای با بجز - و قتل نفس نکند - و بخش میراث حق کنی نشود و امثال اینها در تمام این امور با ضرورت باید که بر وفق شرع و قوانین عکبه و دیگر که باستدای عموم رعایا وجود یافته اند عمل شود و در آن ابداً آزادی نیست + البته این امور با واسطه تعلیم و تربیت نیک و اجتنابها نیک و قوانین سخت حکومتی بسیار تخفیف خواهند یافت + مگر یک قسم آزادی میباشد که آزادگی است که حقوق خلق الله میگویند خواه آن شخصی باشد یا غیر شخصی یعنی که خلق الله عبد عبد هیچکس نیستند و اگر نشینا مستخدم مقتدا آن قانون استند که کسی را با کسی کاری نباشد و هیچ وجهی بدگیری را اینها نرساند و مزاحم نشود + در اینگونه آزادی است که عموم خلق عکلی ترقی میکنند و فراموشی حسابی است پیوسته و قوم را - این آزادی اخیر بطور کمال و بدون مونی کم و کاست در تمام عالم یورپ و امریکا (سواهی ملک روس) جاری است که شاه و گدا هر دو خط حقوق خود را می شناسند و مرفعی

از آن تجاوز نمی کنند و صاحبان دانش اند که تمیز هر نیک و بد را می دهند و تماماً تابع و منقاد و  
قانون استند + حالیکه مثال می دهیم اگر چه در نظر اکثر اهل مشرق و عموم اهل اسلام بدی نماید زیرا که  
عاری نیستند و نیز عاقل با عقل سلیم ندارند مگر بحقیقت بسیار خوب و مفید است خصوصاً برای آن  
اقوام و در آن ممالک +

در ممالک یورپ قاعده این است که دختران باید تا هجده شد که ۱۴ سالگی است عروسی نکنند و  
اگر قبل از آن کنند یعنی از ۱۴ سالگی به بالا بسیار نادر است + در این عرسانه دختران بحقیقت زن استند  
و عاقل و از جهان با خبر و همه با علم استند و از خوشی و ناخوشی بخوبی آگاهند + پس اینها در کویچه و  
بازار و بلع و بستان و تماشا گاه و کلیسا و دیگر مقامات مردی را در چهارمیشوند در بعضی اوقات در  
چهارمرد و او چند ماهی در میان ایشان آمد و شد و صحبت و گفتگوست و در حضور و با اطلاع پدر و مادر  
هم در آن هر دو از حال و حال طبیعت و خوشی یکدیگر بخوبی واقف بهم میرسانند و خوشی و ناخوشی  
مستقبل خود را کماکان در نظر میدارند که آینده موجب بخشش هیچ طرفی نباشد + چون آن دختر  
عاقبت الامریکی از آن کس را پسندید قول میداد و وعده داشتی میکند که با او نکاح کند و آن مرد نیز  
بچنین قول میداد که او را در نکاح خود در آورده و همین عهد و پیمان در تراخی نخستین نذر نکاح است  
و هرگز آن امریکی یا دیگری خلاف عهد نمود برومی قانون دیگری را می است که او خواهد کند و  
تخاص آن عهد شکنی را نماید که گویا در میان خلق بی عزت شده + پس چون بهر حیثیت هر دو کمال  
رضایت را از یکدیگر دارند برومی قانون ملک اشتها رسیدند که فلان و فلان در فلان روز عروسی  
میکند و آن اشتها را بدیوار کلیسا نصب نمایند که هر کسی آگاه شود و اگر احیاناً کسی بداند که آنروز  
یا آن زن در جای دیگری زن یا شوهر دارد فوراً اطلاع میدهد و آن اشتها سه چهار هفته بدیوار  
کلیسا نصب است تا پس از آنکه

باجمله عموم اهل اسلام چنین می پندارند که باین موجب که ذکر شد با تفصیله تمام دختران قبل از  
نکاح خواب میشوند + اگر با قول این اشخاصی فرض کنیم و مسلم داریم که واقعا این چنین است پس

میگویم چندان قباحتی ندارد زیرا که در واقع تلخ چنان ترافیعی مظهرین بود و باقی کارها ماسم آن  
استند و آن مرد شوهر آید آن زن است و این کار و اعلی زنای با بجز زبان نامی محسوب  
یک قانون سخت دیگر این است که پس از تلخ نه مرد را اجازت است که زن دیگری را بگیرد یا با زن  
بیگانه هم خوابه شود و زن را اجازت است که نزد مرد دیگری برود جز آنکه در ضمن باشد مثل هر دو و اگر  
ظاهر شود بموجب قانون جدائی و طلاق وقوع میشود بهر حال این کمیتهات تمام برای آن اقوام  
بی نهایت خوب استند و بر فائده + بیشک در وضع مناسکات ما بسیار قباح و مضر است استند که  
بنده ذکر نمی کنم ولی خردمندان ما میدانند +

اما آزادی اقوام یورپ در ممالک مشرق و متصرفه آنها مثل آزادی انگلیزان در ممالک هند  
که فرق کمی دارد با آزادی تلک خودشان و بحقیقت نقصان آن از فائده اش زیاد است و این  
آزادی مصلحتانه و از روی حکمت عملی است نه از روی واقعیت + (۱) در ممالک انگلستان حکومت  
حکومت خودی است و در هند حکومت بیگانه + (۲) در آنجا خلق حکم مقتضی نیستند و اینجا خلق تلک  
مقتضی اند و بالفرضه باید فرق در میان خلق و مقتضی باشد یعنی نه بخیال بنده بلکه بخیال انگلیزان و بعضی از  
سلمانان هم + (۳) در آنجا حکومت در قیضه و کلاهی خلق است و قانون تلک یا قضای آن و کیلان  
صورت وجودی یابد و در اینجا چنین نیست + (۴) در آنجا حکومت نمی تواند با اختیار کامل هر چه میخواهد بکند  
و هر خرابی که می خواهد جاری کند مگر در اینجا حکومت هر چه میخواهد می کند و کسی را قدرت درم زمین نیست +  
(۵) در آنجا حکومت از رعیت خائف نیست در اینجا حکومت از خلق خائف است چونکه از جنس و از  
مذهب خودشان نیست + (۶) در آنجا حکومت و مناصب و عهدهای نهالیه همه در دست اهل تلک  
است و در اینجا در دست بیگانگان است + (۷) در آنجا تمام خلق یکدانه اند یک مذهب و یک مذهب  
و یک زبان دارند و در اینجا بیک لحاظ ذاتهای مختلف و مذاهب و السنه مختلف دارند مگر  
بحقیقت دو گروه بشین نیستند سلمان و هندو رقابت این دو مانع آزادی و انقی و تنگ و بهسانه  
عظیمی شده است حکومت غیرا + (۸) در آنجا غالب خلق با علم و از وضع حکومت با اعتدال و تنگ

واقف اند و در اینجا غالب خلق جاہل و از هر چیز بی خبر اند + (۹) در اینجا خلق بخوبی میدانند شغل  
شبان چیست و فرائض افراد و اجتماعات گله چیست یعنی که فرائض حکومت کدام و فرائض رعایا  
کدام است. مگر در این ملک کسی این امر را بخوبی نمیداند و کسانی که میدانند بسیار معدودند و خروج  
آن این است که فی النسل اگر حکومت خراجی را جاری یا بسازد کسی نمی پرسد برای چه یا در کدام طریق  
صرف میشود و از آن طرف غالب خلق شاید گمان میکنند که چون حکومت خراج از ما بگیرد اگر ما شایسته  
خود را مضبوط بنسیم و در روز بخت ما آید فرض حکومت است که خاتمه ما را معطل کند. این هر دو فعل از  
روی جهل و بیخبری از جهان است + (۱۰) و بالجمله و بالاتر وقت همه این است که در انگلستان  
آزادی برای صاحبان دانش است و برخلاف آن در هند آزادی برای جهال و اشرار است  
خلق انگلستان پیش و کم از قدیم الایام آزاد بوده اند و معنی آزادی را میدانند برخلاف این چند  
که همیشه عبد عبید بوده اند و معنی آزادی همین را میدانند که مانند حیوانات هر فعل خلاف شرع و عقل  
و تهذیب را بکنند و پس در امور دیگر ابد معنی آزادی را میدانند + در پیش چشم ماست که هر روز  
کیفیتی رای بعینیم که هر چه بشود بچکس میدانند چه میشود و اگر بداند پروای دم زدن را و از وقت  
جرات دم زدن را + در ملک انگلستان هر امر بخوبی و گلی که ملاحظ شود برخلاف حقوق و مرضی خلق هرگز  
اجتماع میکنند و شور و شغب برپا نمینمایند. برخلاف در این ملک اگر مردم جمع شوند و شور و شغب  
کنند فوراً یکی دو کس از بزرگان آنها را گرفته حبس میکنند و باقی خاموشی میشوند + اگر چه  
انگریزان هر روز ظلم و زیاده و ترقی ترکان را نسبت به رعایای خود را اخبار مایان مینمایند مگر کسی  
از کارهای خودشان شکایت بلکه نکته چینی گفته نام آن شکایت و نکته چینی را میگذارند بغاوت و سرکشی  
و مخالفت با حکومت و عدم دولتخواهی +

مان البته ما بطور انصاف میگوئیم که چون انگریزان وضع حکمرانی را بخوبی میدانند چنان  
بندوبستی کرده و میکنند که اغلب مردم خوش اند و اینها که خوش اند برو گونه اند. اول آن  
آن گروه بیشمار است که تماماً ناخوانده و جاہل و حیلانی اند و بچوشی و آرامش نقد قانع اند

و از آزادی امیر مصلحتی که مطلق آنها فی است از هر چه زود و هر چه کرون و هر چه گفتن مسرور اند  
 ابد از تاج آن نمی اندیشند. اگر حکومت کلیتهای عملی و رنگهای مختلف خون آنها را در همیشه  
 کند و هر روز یک قانون جدیدی جاری کند و خراج تازه بگیرد آنها بپندارند ابد آنری نمند  
 و نه دم میزند + تا فی آن گروه معدوم هستند که اگر چه تحقیقت از اعمال و افعال حکومت با  
 اند و در واقع راضی هم نیستند مگر اعتراض نفسانی و صحبت جاه و خدمت حکومتی و رغبت یافتن نظام  
 و نظم و امثال این چیزها در همه بالاتر تعصب مذهبی و رقابت با دیگران آنها را خوش داشته  
 و خوش میدارند هر چه بشود و هر چه بر سر آنها وارد آید + مگر در این وقت آنها نیز اندکی با این  
 شده و کم بهوش آمده اند که خیال پلاومی بزند و باید بودهای حکومتی بجای خاطر جمع باشند  
 زیرا که حکومت آنچه میکند محض به سودی قوم خود دارد و نظر دارد +

باید دانست که در این کتاب عرض بنده صرف این است که بر تمام مسلمان جهان ظاهر سازم  
 که با وجود آنهمه شوره شغب عالمگیر اسلام که کتاب با پر است از آثار کور اسلام - خاموش شدن  
 آنکه های ایران - زلزله طاق کسری - انهدام دولت روم - و پیدایش ذات اقدس رسول  
 آنرا از زمان صلی الله علیه و آله و سلم - خبر دادن بسیار کاتبان و ستاره شناسان و جهانان  
 و نصاری و یهود - و خبر دادن حضرت مسیح از آمدن نبوی که نام او اسمی است - آمدن جبرئیل زمین  
 و آوردن پیام سلام و کلام حق - و عروج حضرت خیر المرسلین بر مقام قاب و قوسین شکستن اصنام  
 خانه کعبه - شق القمر - مبارزه با کفار - آن جنگهای عظیم بدر و خندق و خیبر - یاری نمودن  
 و ششگان از مسلمانان - توحید نبوت - نماز - روزه - حج بیت الله - جهاد با بی بسیار و در راه خدا  
 زمان بخدا - وعده بهشت و عیب و نوح - و پس از آن جنگ و جدالهای بیابانها با یهود و نصاری و  
 دستخ و آل امیه و آل عباس و در نهایت اسلام که یکی از آنها و نامعلوم ناسی  
 خواهد بود باقی بدو نوح خواهند رفت - تا نوح در امر خلافت چه در همین ارتحال رسول الله چه  
 پس از رسول الله در میان مشرکان و امیر مؤمنین و شهید شدن خیرة رسول الله و اسیری

و خزان فاطمہ زہرا و جنگا و ملک گیری های بسیار از مالک جهان و قتل لکها مسیود و مؤمن  
 و کشتن هزاران پسر و پسر پسر و آئینہ سازگی که از آن روز جاری بوده است تا با مرور زمین  
 یکبار از وسیع و بیت و بحال از هجرت نبوی که تحمل عدما کرد و مسلمان کشته شده اند و هزاران کرد  
 زبر بیاوشده آیا بریک شخص واحد معلوم گشته است که آخر اسلام و تجدید چو بود و ایمان بخدا و  
 وحدانیت او در سالت رسول و نزول قرآن و حساب و کتاب و جزا و عقوبت قیامت برای چیست  
 و نتیجه این همه کیفیات و غایت انهم و ادو فریاد و غوغا کدام است ؟ این چیزها و کیفیات و غافل  
 اسلام و تمام آنچه مربوط و متعلق استند به اسلام تماما برای معنی واقعی این لفظ همدر روی بود و  
 ولی جز معدود بسیار معدودی هیچکس از اهل اسلام ندانست و امروز هم میدانند که همدر روی چیست  
 و تمام آنچه مسلمانان در بین این سیزده صد سال کرده اند بر خلاف این لفظ و مفهوم آن بوده است  
 همدر روی چیست ؟ بهعکس میدانند و اگر بدانند می تواند بیان کند که چیست و هر کسی  
 آنرا بطوری بیان کرده و تعبیر نموده است - فردوسی فرمود " پسندی و همدانستانی کنی  
 که جان داری و جان ستانی کنی " یازارموری که وانه کش است که جاندار و جان شیرین خوش  
 است " پسندی علیه از همه فرمود " جو عضوی بدرد آورد روزگار در عضو بارانان قرار  
 و ایضا " نیز پات گربانی حال مور ، جو حال تست نیز پای پیل " دیگری زبان آرو گفتند  
 است " درودل کے واسطے پیدا کیا انسان کو ورنہ طاعت کے لئے کچھ کم نہ تھے کرومیان "

انگریزان در زبان خود معنی همدر روی را چنین نوشته اند

*" Sympathy - The quality of being affected in like manner with others; fellow feeling with those around us, especially in their afflictions. "*

مگر احتمال بسیار کمی میرود که هنوز از این بیانات بهعکس بچونی کیفیت همدر روی را ندانند  
 البته ممکن است که دو کس معنی و تحقیق همدر روی را چنانچه باید و شاید بدانند و بفهمند و آن هم



در صورتی که در هر کفیفی یکسان باشند آن دوزنی که هر یک را جوانی تو خط باشد هر دو  
 در یک دوز هر دو تا کام در پیش چشم آن دو میزند بیشک اینها از سوز جگر که بگیرا گناه  
 میتوان گفت که هر دو یکدیگر بزند پس کسی که بدانند حال همسایه خود را که فروریده اش مژده است  
 همان سان که گویا نور دیده خودش مژده است این کس را گویند "همد زو" +

### غزل

کسی ز گروش گیتی ندیده در دوشش خبر نباشدش ازا آنکه هجده فکار مرا بود خبر از حال عاشقی زاری چو دست طفل تو باشد دست تو در راه کجا ز در و دل دیگران شود آگاه یکی نشسته بزندان در قون تاریکی یکی بشارت و یک سچ نیست در دل او تفاوتی بکن پیش مرگان این حال	چه حال داند آنرا که خون بود جگرش کسی که شاد نشسته است و بار آویش کز انتظار فرور دیده هر زمان بدش چنان بود دل طفلی که شد ز سر بدش که نیست از غم داند و این جهان کجش یکی نشسته بسبب غمی دو دیده بر جگرش یکی بگریست و صد کوه در دوبر کجش هر آنکه زنده بود در دل آید این درش
---	---

ز در و او چه بود آنگهی ترا در روی

زنی که تازه بود خروء نو جوان پیشش

گروه بسیاری چاهلی اند که بحقیقت نه خوف جان دارند نه امید جان گروه بسیار قلیل دیگر  
 هستند که هم هم جان دارند هم امید جان و حضورها ثانی را + گروه اول جمال اند که کجی از شکست  
 جهان بجز اند گروه ثانی همان جان دانش اند و بی همه دنیا در باطل غرض اند و بسکین عیان  
 پیش ازین گفتم اگر با تعصب را بر که گداییم و دیده و انصاف غلط حکم کنیم با وجود آنکه اگر این  
 در این ملک بیگانه و فاج است نسبت بسیار آسانی که در این ملک حکومت کردند و بخواهند نسبت  
 بسکین ثانی که چه در ملک خود چه در ملک بیگانگان حکومت نرود بهر حیثیت هزار بار بهتر اند اگر برون

صد با کار نیک کرده اند برای مردم هند مردم هند تماماً با جان و لایحه محبت بودند و امروز صد با  
هزار صاحب دانش و این ملک وجود دارد همه مردمان بسیار کامل و تجارت این ملک را  
بی نهایت افزایش دادند و طرق و شوارع را صاف و پاک و امن و آمد و شد را بطور راحت و  
آسایش بهسولت نمودند و اشهر اروپا طمان طریق و خوشخواران را مدوم ساخته تمام مساکن  
ملک را بر آوردند و ملک را از آشوب و فتنه و جنگ و جدال صاف نمودند و مردم را از آفات  
و بلیات قحط و غلا و امراض بسیاری نجات دادند و شفا خانه های متعددی در هر جای پراشودند  
شک نیست درین که چون قوم فاتح استند و بموجب سمرت و طبیعت انسانی قوم خود را بر سایر  
خلق عالم ترجیح میدهند و بیشتر در فکر این اند که ملک خود را آباد و دولت خود را زیاد و تجارت  
خود را زیاد و وسعت دهند و ملک خود را برای اهل ملک خود بیشتر سازند و ملک مفتوح و  
مقبوضه خود را از حمله دیگر همسایگان هم ندهند و خود محفوظ دارند بسیار کارهای دیگر هم کرده  
میکنند که خلاف طبع و مرضی مردم هند بلکه تمام اقوام اطراف هند هم بیانشند و بهر حال درین اندیشه  
میکنند و مردمان و اقوام ضعیف را ایند امیر سازند و پس باید گفت که هم غیب دارند و هم هم  
بموجب این کلام خدا و ائمهها اکبر من نفعها و لیکن اگر با عموم نصاری را مقابل  
کنیم با عموم مسلمانان می بینیم که نصاری هر دو عیب و هنر را با هم دارند برخلاف مسلمانان  
که ابدی هتبری نداشته اند و هر چه داشته اند تا با مردم عیب بوده است +  
در یک رساله که ترجمه شده است در زبان انگریزی و تا به حال آن سه چهار سال پیشتر است  
نسبت بظلم ترکان در سر زمین مقدس بنیاد چیزها در آن رساله درج است که اگر صدق باشند  
کمال بهیمة منفعتی است اگر حق هم داشته بوده اند - مگر اینکه ظلم و بیخا بهی انان در آن  
دینی از مسلمانان ابدی نیست و باین سبب است که در سراسر جهان اسلام درین حق و اهل  
انسانیت را بدنام نموده اند + یک جمله کوچک را بنده در اینجا از آن رساله می نویسم  
و صدق و کذب آنرا برای حواله میکنم -

"In one place two children - one aged eight months, the other four years, had their skulls split open by the soldiers."

یعنی در یک مقام دو طفلک خردسال که یکی هجده ماهه بوده و دیگری چهار ساله لشکریان ترک آن فرق آنها را شکاف زدند + در هیچ جای قرآن اسلام چنین حکمی نرسیده است حتی در آیه سیدنا محمد (ص) چنین سختی و ظلم نیست پیغمبر مسلمانان چون حالت اسیران کفر را سیدنا شکرش از دیده روان می شد + مگر هیچ کجایی نیست از آنست که با اولاد پیغمبر خود از اینگونه معاملات را کرده گوش و شرفی سه چهار ساله را برای گوشواری پاره نمودند + بعضی بچهن و فقرات دیگر در این رساله انگریزی منسوب بهین مطلب درج است که موی بر بدن انسان و مسلمان حقیقی راست میشود + صورت سلطان ترک را بحال فضیلت کشیده اند که به پشت در افتاده است و در اکثر کتابها از دولت روس و آستر یا بر سر او ایستاده اند و چون بیمار است میخوابند بر روی در حلق او کنند و آن درو شرافت و انتظام نامه صوری مقدونی است - با بچه او را به پشت افکنده و یک واکتر بینی او را گرفته است بخوبی کردن او بازگشته و واکتر دیگر قاشقی پر از آن دوا در دست دارد و این کلمات را با او میگویند

"Dr Nicholas: You must take it friend Abdul Hamid."

"Dr Franz Joseph: And quickly."

یعنی "واکتر نیکولاس میگوید دوست شریف من عجل کنید باید این دوا در کشی +

"واکتر فرانسس جوزف میگوید دوا"

این است وقت مسلمانان در سراسر روی زمین بسبب عدم قابلیت در مملکتی و ظلم و جفا بخوبی + ولیکن البته مسلمانان آن اعمال قبیحه اول را که بشنوند و مانند گفت "خوب کردند که با کفار و مشرکین چنین و چنان کردند" - و چون این فقره ثانی را بشنوند اول که قبول نخواهند کرد و ثانی اگر قبول کنند

نمودند گفتند "این همه از تقدیر است و هر چه خدا می خواهد چنان میشود" ولیکن خود خدا با او بیست  
 میفرماید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یقضوا ما بانفسهم اینهمه از شجاعت بر شما از من و  
 خواست من بدانید به بر بینید که اگر زبان چگونه بگفت عملی و خردمندی می کرد و خلق را دوست  
 داشتی مردی در پی جهان نگاه داشته اند که احدی دم نمی تواند زد و او اقوام دیگر نمی تواند قدم در میان  
 کنند و اکثر و اغلب اهل اندیم یا بجا هر یا بجهانت از آنجا خوش اند و اگر هم با خوش باشند قدرت  
 نفس کشیدن ندارند. پر است همان نباید چنین باشند و این نوعی از آن است که خواه نیک و  
 خواه بد در وقتیک حصول در قیام و قانونی باشد که کسی را مجال میانی گری نباشد.

### اکنون می آیم بر سه حالت مسلمانان از یکتر از سیصد سال پیشتر

گر باید دانست که این یک لفظ "همدروی" اگر چه حرف یک لفظ است و چون حرف  
 زواید اول و آخر آنرا که ملحقات اند و در سائیم فقط کتب و اصل و جوهر آن باقی می ماند "درو"  
 و به تغییر حرکتی میشود "درو" و من باید در این مقام بگویم "با در و بسیار در پاتا و دم مرگ  
 زانو که در ای در و تو مرگ بود" در این سه حرف تخیلی معنی در و یک همان معنی است  
 تمام حالات و کیفیات و اسباب و جهات و طوایف زیست و زندگی و خوشی و ناخوشی و  
 راحت و سختی و غم و شادی اولاد و تمدن و معنی تطبیح حضرت ابوالبشر نه بلکه مرغان و حیوانات  
 و پاهایان در پیا و به نام صحرای حقیقی و در این ضعیف معروف و دانسته است با این لفظ و در پیا است  
 است هر غمی را که "همدروی" در میان آنها وجود دارد و در شرح است بر تومی را که  
 "همدروی" در میان آنها معادوم و صرف لفظی است در کتاب و بر زبان مانند کیدیا و معنی  
 اگر چه خداوند علی اعلی در کلام خود کما کان کتب طرق همدروی را بیان فرموده است و یکم  
 خلقی همدروی را در کار ندارند پس ذکر آن نیز بیفایده و فضل عبث است و اگر چنین نبود و  
 بین این یکتر از سیصد سال تاریخ اسلام بزرگوار می کتابی در این باب می نوشت و مختلف

کیفیات و طرق همدروئی را بیان میکرد و در باب نماز و روزه و حج و خلافت خلفاء و شهادت  
حضرت امام حسین و شرح حال اولیاء کرام و امراض جسمانی و خون و طعم و صفرا و سودا و نجوم و رمل و  
علمیات و کیمیا و ادویه و جادو و سحر و آیام العرب و ناول و اشعار عشق و عاشقی و حتی نوان الوان <sup>و غیره</sup>  
که در کتاب نوشته و هر روزی نویسد و بی هیچکس تا با امروز در باب همدروئی یک کتاب چهار  
ورقی هم نوشته + حرف در این است که تا با امروز کسی ندانسته است که همدروئی چیست و چه  
مخلوق است - دریائی است یا صحرائی - و چگونه کتابی باید نوشت که مشتمل باشد از همدروئی +  
هزاران حدیث آمده و فرستد و هزاران حدیث و دیدند مگر یک کس از آنها ملتفت نشد که همدروئی چیست  
و چگونه باید باشد + اگر چه بعضی از بزرگان ما چیزها نوشته اند مگر یا آنها خود نفهمیده اند که چه  
نوشته اند یا خود بخوبی نفهمیده اند مگر خوانندگان کتب آنها نفهمیده اند + کتاب خدا و حدیث رسول  
که بر طاق نسیم استند + از زمانی که سعدی علیه الرحمه گلستان و بوستان را نوشته است بحکم  
که سچاه یا کک جندان ما نوشته و طبع شده و هر طفل مسلمان تیرگانه آن کتاب را میخواند و  
هر چه پاره کم سواد می که یک لفظ فارسی نمیداند و بی معلم درسته است آنرا تعلیم خدا فضل مینماید - مگر  
یک کس از مولوی عاشق نویسنده معلم درسته بداند آنسته و نفهمیده که سر اسیر آن کتاب در باب  
همدروئی است و از هر مولوی صاحبی که کسی سؤال کند که در گلستان سعدی ده یا پنج مقام را نشان  
دهد که ذکر همدروئی شده است بیشک دو جا را هم نشان نمی دهد + بحکم که اگر یک مولوی صاحبی  
یا یک استاد درسته که همدروئی را سبقی آموزد کسی بگوید یک شعر از گلستان سعدی نشان ده  
شعر بر همدروئی چونکه او می بیند و میداند که هزاران گدا و کلاش و قلاش و او باش را مردم مفت  
میخورانند لذا شاید این شعر را نشان دهد " نیم نانی گرز و مرد خدای بدل درویشان گندیم گرز  
پس اگر از او پرسند که در این شعر چه همدروئی است " استا و معلم چو بودم آزار خرسک بازند  
طفلکان در بازار " نخواهد دانست که در این هم یک پهلوی هم در وی موجود است + آنچه نده از  
حالت داری و اسکو کهای حیدرآباد میدانم و البته سر اسیر ملک هند چنین است بر استا و معلم و

ناظر تعلیمات و حکومت و والدین اطفال فرض است که اگر همدروی و از دنیا صلاح آنها بگوشد و چنان  
 دانند که در این خصوص هر یک را همدروی و فرض منتهی جدا گانه است. مثلاً بسیاری از مسلمانان عالم  
 از ابتدا چنین فحیده اند (نه از روی قرآن و حدیث بلکه از روی خیالات خود یا بدعت یا رسم یا تقلید)  
 که کاری بهتر از خوراندن و پوشانیدن فقر او سبب نیست چرا که آنها مریض استند + بنده هم  
 این کتاب را برای این امری نویسم و تمام آیات قرآنی را برای اثبات این امر در این کتاب درج  
 نموده ام ولی نه بدون شرط و شرطها + آن فقیرانی که واقع مریض اند و در دنیا با یاد همدروی آنها  
 باشیم و آنها را در این جور تیم برای رفع و دفع امراض آنها آن گروه نیستند که پیش ازین ذکر نمودیم  
 بلکه رفع و دفع امراض آنها را معالجه دیگر در کار است که بر امراض آنها میفراید و از امراض آنها بگردد  
 آنها بیشک مریض استند و لیکن از زیادتی خوردن بریانی های پر گوشت و پر روغن چهار شده اند  
 و اسهال گرفته اند و باید آنها را سهل و جلاب دهند و امر به پرهیز کنند از بسیار خوردن و پیوسته  
 آنها را نخوراند تا بروند و کار و پیشه و کتبی را اختیار کنند پس صبا جان و انش و کنایه فهم ما  
 بدانند که از همدروی مراد چیست و شعب و طرق همدروی چند و کدام کدام استند +

## همدروی در میان مسلمانان از ابتدا

چون ابتدا از مقام واجب بوجود گرفته فرو آمدیم و بر خود گرفتیم که از کلام بیچون و چیت  
 خالق بیچون و چند ثابت نمائیم که این جهان خلق شده است محض برای انسان و انسان خلق  
 شده است محض برای همدروی و ثبوت این امر جز با واسطه محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم  
 که رسول خدا بود و قرآن که هدایت نامه خدا بود هیچ چیز غیر نمی شود پس ضرور است که معلوم  
 کنیم که نتایج این همه شور و شغب و آواز و زور شور اسلام و اقرار و اعتراف بود هدایت خدا و رسالت  
 صحیح مصطفی چه بود پس از رحلت آن رسول و برقرار ماندن آن قرآن در میان این امت چه و چگونه  
 از یکدیگر "همدروی" کردند و کرده اند تا با هم در ویشک خواهند کرد تا به قیامت پس باید دانست

که ابتدا با مقصود ذکر می از خلافت رسول الله خواهد شد زیرا که آنچه پس از رسول الله و آن  
انسان محکم دنیا می شکم اسلام واقع شد که حقیقت اولین رفته بود در آن قلعه کوه مانند رفته  
رفته رفته آن رفته بزرگ شد و دیگر رفته نیز هم رسید و کار را بجای کشانید که امروز بجای  
بیچ و باره این قلعه سوزان و متراکم است و چنانکه در اندک زمانی سهدم گرد و زنه جان زبان  
و همان روز وساعت آغاز شد که این امت مرجمه در حقیقه بنی ساعده نشسته بر اعیان  
و حفاظت این عمارت بودی بنده بصداقت و راستی می گویم که ابد امر با امر خلافت و حق  
استحقاق کسی گفتگوی نیست و نه من ازین گروه استم و نه از آن گروه - نه از گروه ثالث -  
نه از گروه رابع و فاسد و غیره هستم و جنگ به خدا و دولت را عذری نم - بگافسون مجرم  
که چرا باید اسلام بنفاد و دزدی باشد ملت و شعبه دپا بیچ بشود و همه مخالف و معاند یکدیگر و مخرب آن  
عمارت - و من صرف یک مسلمانم از گروه مسلمان جهان و بصداقت و راستی و بی ترسی و خوف جان  
یا امیدمان و باور بلند میگویم شهدان لا اله الا الله - و شهدان ان محمد رسول الله و به  
عطف میگویم که اگر چه مرا بیچ عرض و مرضی نیست بی بیچ و چون الوجوه نه خوف جان است از کسی  
و نه امیدمان و ابداً با هیچیک ازین مخالفین شریک و شامل نیستیم و تمام تنازع هر فرقه را بیچ  
و پاوری و او اعمال و افعال تمام اهل اسلام را سوای او امر و نواهی انبی بدعت میدانم مگر پس از  
شهادت بخدا و سوره شهادت میدهم که علی و ابی القاسم است و این را هم چنین میکنم باستی و پیروی قول  
خدا که فرموده است اما و لیکم الله الخ -

بطور حقیقت و از صفاتی قلب میگویم و میگویم که هر چه تصور کردم و هر چه فکر نمودم هیچ کاری را در  
جهان پیوده تر از جنگ و تنازع مذہبی نیافتم خواه در میان مسلمان و بنده باشد - خواه در میان مسلمان  
و پیروز و نصاری باشد - خواه در میان مسلمان و آریه باشد - خواه در میان شیعه و سنی و مهدوی  
و بابی و نجری و معتزلی و خارجی و زیدیه و اسماعیلی و غیره باشد -  
چندی قبل ازین کتابی بدست بنده افتاد که میرزا غلام احمد قاریانی نوشته بود و در قاریان

فرموده اند بر مسلمانان روا کردن یک کتاب گنجی بدست بنده آمده است که مولوی صاحبی نوشته است  
بجواب رساله که میرزا حیرت و مولوی نوشیز بوده است در خلافت شیخین و این مولوی بزرگوار شیخ  
چندین کتاب را در اوایل این تصنیف خود ذکر میفرماید که بعضی را خود تصنیف یا تالیف نموده است  
بعضی را دیگران و از جمله یکی را نام برده است که ۵ مجلد است در رد افتراءات اهل سنت بازنه  
دیگری را ذکر نموده است موسوم به "حقیقات الابرار" که ۴ مجلد است و جمله بجا هزار ورق  
میشود و کمال حیرت و افسوس است که سر اسرار کور را مسلمان در این عرق و امور صرف شده است  
و انشاء الله هرگز بگذرد که از اینگونه کتب نوشته شده باشد و علاوه بر این خون صد کور مسلمان  
هم ریخته شده باشد و حال آنکه نه خلافت از چنگ حضرت شیخین بیرون شده بدست حضرت علی  
در آمده و نه کسی شکی در آنجا داشته است یعنی بروی و حال قرآنی ما عاودیت نبوی و دیگر  
ولای عقلیه و نقلیه و نه یک عیسوی مسلمان شده و نه یک مسلمان عیسوی گشته همان البته اگر زیاده  
زود در میان بوده است و گرنه آتش شمشیر تپ تفنگ حکمت قرآن - حدیث و حتی  
مبانی هم کاری کرده و توانسته است بکند بنده این امر را بهتر از هر کسی فیصله کرده ام و آغاز  
این کتاب با اولاد حضرت آدم از بابیل و قایل گرفته تا با امروز چنین بوده و بعد از این هم تا جهان  
باقی ماند چنین خواهد بود که بندگان خدا این چند حالت بیرون نیستند (۱) جابل بسیط اند (۲)  
صاحب عرض بسیط اند (۳) عالم کائن با عرض اندام (۴) عالم کمال با عرض اندام (۵) جابل  
عالم اند (۶) عالمی مخالف اند (۷) جابل با عرض اندام (۸) عالمی آتیدوار اند (۹) عالمی  
جمله است عرض هم جهان و آسیدگان و همین علوم شیوایی بجز حقیقت جهان فاضل و عرض  
فاضل امر اختیاری و جعلی بوده اند و عرف در جاه امر اضطراری و عارضی به مگر همیشه جعلی تابع و مستفاد  
عرض بوده و جهل تابع و مستفاد عالمان با عرض بوده اند و بهر حال مرا یقین است که حقیقت این  
که کان بر تمام بزرگان و علمای و عقاید است علوم بوده است خواهد آنها با عرض کامل و فاضل بوده  
اند خواهد مخالف فاضل خواهد هم را از جهان و هم آسید و فرمان بوده اند هیچ شکی نیست که در



هر زمان در میان مسلمانان بطور تخمین بنده اقل یک یک جا اهل بوده است در مقابل یک عالم چنانچه  
از کیفیات زمانه آرون انرشید و مانون نجیبی بر ما ظاهر گشت زیرا که تمام آن مخلوقی که در تحت فرمان  
آن دو خلیفه بودند خواه سنی و خواه شیعه مخالف بودند و بیشک چندین لحاظ خوف شیعه از یاده  
بوده است از سنی ها - (الف) لحاظ کثرت سنی با دولت شیعه از باب (ا) آنکه غالباً خود حاکم و حکومت  
هم سنی بوده - (ب) آنکه حکما و دربار سلطان و حاکم که در امور خلوقی و خلوقی و شهری و ملکی و مالی و  
شماره های قضا و غیره بودند سنی واقعی بودند یا سنی غیر واقعی ولی با غرض و دنیا و ارباب دنیا فروش  
بوده اند - (ج) از آن طرف البته بحجوری شیعه نیز آمدند و ارمان و گذران و زندگی و آسایش بوده است  
(د) تعصب بجهتال هر دو فرقه همیشه کسان عتیقی بوده است تا با امروز یعنی که از روی اهل بسبب بوده  
و هر دو یکسان تیرا می کرده و بدینگونه اند از بزرگان مذهب یکدیگر - (ع) تعصب در جات عالمیه  
مثل خلیفه و پادشاه و علماء و بزرگان مختلف بوده است - بعبارت آخری آنچه از طرف اهل سنت بوده  
مخض از روی و پنداری نبوده است بلکه از روی دنیا داری و حب مال و جاه و دنیا بوده یا از روی  
خوف - ولیکن آنچه از طرف شیعه بوده اکثر عاقلان و از روی حب اهل بیت رسول الله بوده است  
امروز هم کماکان همین اوضاع است در همه جای عالم و اگر چه بیگویند و مای ششوم که این حال در همه جا  
اندکی تخفیف یافته است مگر بنده بطور یقین نمی توانم گفت که این حال تخفیف یافته باشد و هر چند که  
ایر حبیب الله فرموده "در ملک من سنی و شیعه همه یکسان اند" اگر شاه ایران هم چنین بگوید و سلطان  
ترکی و نظام حیدرآباد هم چنین بفرمایند ما از آنها قبول میکنیم ولیکن اگر کسی بگوید که در مالک اینها سنی و شیعه  
هر دو یکسان آزاد استند در امور عقاید دین و مذهب خود و کجی خرافات مذهبی از میان برداشته شده با  
ما قبول نخواهیم کرد تا هنگامیکه علوم خلق علم آموزند و خوبی تربیت شوند و علاوه بر آن در حصول  
ملک آزادی مذهب شامل گردد و قانونی پاس شود شرط آزادی مذهب و حدود آن را معترف  
و معین نمایند و برای خلاف آن شرطها و ضوابط عقوبت و سزائی جاری نمایند  
در این تمام مثالی را بیان میکنم تا بزرگان هر دو فرقه خوب بخور کنند و آنرا و مطلب را دریابند

در ایام محرم این همه اشکالی به نام کوسباجی که در کوچه و بازار میگردند و اقسام مختلف اشخاص بیرون جوان میروانند  
و میسرایند و رقص میکنند و سبیدی و شراب میخورند و سبزه پری و لال بر می میخورند و مروان لباس تن  
می پوشند و در مقابل چشم بزرگان و اشراف رقص و سخرگی میکنند تا ماشینی اند و یک شیعه هم در میان آنهاست  
بلکه تا بوقت معلوم هم که در کوچه و بازار میگردند و اندک راسبی تا میکنند یا ذراتی بستند و خواه از روی  
اعتقاد نیک باشد خواه از روی اعتقاد بد مگر بسیاری از آنها این کار را نسبت به شیعیان میدهند و بد  
نیکویند و بدعت میخوانند و در اخبارات رای میدهند که این خلافات را موقوف سازند یعنی بجا طاکه  
این اعمال را از شیعیان میدانند و لیکن کتبیت این اعمال در نظر شیعیان هم مذموم و خلاف شرع و بدعت  
است و گذشته از خلاف شرع و بدعت بسیاری از روی خصومت و دشمنی با اهل بیت رسول الله میدا  
ن و آن اشخاص که این کار را می کنند محرم را عید میخوانند و با سهای نوی پوشند و شادمانی می نمایند +  
من نمی گویم که تمام یا اکثری از اعمال شیعیان هم که نسبت به غیر اهل بیت است و عید میدهند نیک است و  
علیه و بزرگان شیعه آنها را پسند میکنند مگر بیشک از روی عجز واری است از روی شادی آنهاست  
بیشک بعضی کیفیات و رسوم و افعال در ملک هند جاری و مرسوم شده اند در میان شیعیان که در ایران  
و جاهای دیگر جاری و مرسوم نیستند + بنزدی اینها همه خلاف شرع و خلاف مصلحت ملت  
اسلام است و باید خصومت و عداوت اند

پس جای بسیار افسوس است و ما از روی افسوس می نویسیم که آنچه شدت در اصلاح آن  
غیر ممکن است + مثلاً اگر ما ثابت کنیم او شاید که ضرورت ثبوت هم نباشد که آنچه در سقیه واقع شد  
خلاف شد کاری که پس از یک دقیقه از علاج خارج باشد پس از یک هزار و سیصد سال چه  
علاجی پذیرد + مثال آن این است که شخصی دیگری را میکشد و کسان مقتول که بیشک در سبج اند  
و دشان میسوزند و کسان قاتل و دشنام میگویند آنها نیز با آنها دشنام میگویند یا آنکه هم بر می افتند  
و یکدیگر را میزنند یا میکشد و البته با از هر دو طرف کشته میشوند بطور مساوات یا آنکه از طرفی زیاده و  
از طرفی کمتر کشته میشوند مگر با وجود این آخر قاصد واقعی نمی شود - مان اگر از طرف مقتول غلبه زیاده

باشد و اشخاص زیادوی را بکشند از کسان قائل میتوان گفت که تقاضای شده ولی در صورتی که این  
تفسیر برعکس شود باز تقاضای واقعی نشده و با لفظ سوال میرو که تلف و فایده و نتیجۀ نیک این کار  
پسیت؛ آنچه نیست جز نقصان هر دو طرف.

باقی ماند در این تنازع یک علاج - یا باید شیعیها بعضا یا تماما سنی شوند یا سنی ثلثا بعضا یا تماما  
شیعه شوند - این کار از جمله محالات است و آخر الامر این کار هیچ چیز دیگری نشود جز یزید یا بزرگ  
نکین است که در ریاستهای اهل شیعه بزرگ حکومت و اجبار یا خوف جان و امید نماند بعضی از سنیها  
بظواهر شیعه شوند و همچنین در ریاستهای اهل سنت بعضی از شیعیها باین نحو مذکور سنی شوند و گرنه از  
امکان خارج است خصوصاً بدشنام و لعین و طعن و تبرا که کسی مذہب خود را از دست بدهد + بنده  
بخوبی میدانم که اکنون در حیدرآباد چند شیعه سنی شده اند مگر از باطن آنها خدا آگاه است + شخصی  
را از همده در آن بنده می شناسم و میدانم که چند سال قبل ازین شیعه بود مگر امروز سنی است یا از خوف  
جان یا از امید نماند + البته یک زمانی همین حال بلکه از این هم سخت تر وجود داشت در کهنه  
مگر بنده هر دو شیعه سنی را سوگند میدهم بخدا که تا فلک نگذرد در این روز عالی تبار خود را و بداند  
که پس از کینار و سیصد سال تجربه در سختن کردن ما خون ناحق و اندام دولت اسلام (اگر چه  
بجلی ولی قریب بجلی) او بدنامی وین اسلام در انظار دیگران پرده بر روی یار پرده بر افکنی از تمام کیفیت  
و واقعات اسلام و این مذلت و کسبت امروز این چه حماقت و بلاهت است که زنجیر بگردن شما افکنند  
میکنند که شما را اول بچاه در اندازد و بعد در زنج و عاقبت الامر این چند ریاست ضعیف و نیر نام  
اسلام را از صفحۀ روزگار براندازد + حال باهوشش آید از خرد جمل پیاده شوید و با هم اتفاق  
و یکدیگر نمانید در اصلاح امور و نیویۀ خود و تهذیب اخلاق + من نمی گویم که تقاضای خود را از  
کف بگذارید بلکه میگویم بنا بر مصالح امور و نیویۀ این زمانه موجوده با هم یار و همدمت شوید  
خیال و یکدل گردید که اول ملک و دولت خود را حفظ کنید و بعد درین خود را و ازین کسبت  
فلاکت خود را نجات دهید.

اگر چه من بدون بال کسی خوف جان و بدون بال کسی امیدتان آواز بلند میگویم و غلامی  
 نیستم که شیعه هستم و حب علی و اولاد علی مرا برود و کون نمی فروشم و هر چند که من و حمید آبا و کون  
 بیباشم که پادشاه و حکومت آن سنی المذهب بیباشند و از پر تو دولت ابد مدت نظام الملک  
 اصغری و خداوند بگذرد با ما هم و لهذا از اظهار عقیده خود در صورتی که شیعه و سنی را هر دو  
 مسلمانان و برادر بدانم و زبان و قلم خود را از بدگویی بزرگان هر مذهب و فرقه کوتاه دارم و در  
 بهادر می و بهبودی هر مسلمان سنی و جماعتی که بر اباید عقیده خود را تعقیب دارم و بهنگامیکه خود پادشاه  
 این ملک فرموده است

”بوج گو تو خدا فی بین بنده یکتا  
 گزین لقب سے غلامی کے گرفتار وہ  
 بہان میں کہتے ہیں اکیسیر جبکوا ہی  
 علی کو بدرسا خطاب سمجھے ہیں  
 ہم اپنے عقیدین پر اعلیٰ خطاب سمجھے ہیں  
 ہم انکو خاک و پر تو تراب سمجھے ہیں“

پس مرا ابد پروائی از کسی نباشد که بگویم ”من نصیر سنی و فی بختا که علی نیست از خدای بیدار  
 مع ذلک چنانچه بارها گفته ام باز هم میگویم که من از صمیم قلب و ارادت خالص از این تفریق  
 شیعه و سنی نفرت دارم و این را قهر الهی و غضب آسمانی میدانم بر جان مسلمانان عالم و هر چند  
 مسلمانان بیشتر بدبختی این تفریق مذہبی روان شوند زیادہ زور آنما کم و زور و استیلائی  
 دشمنان دین و دولت آنها یعنی نصاری بیشتر میشود بلکه یقین است که آن دشمنان خود همیشه  
 بر این آتش می نمند و با دمی و مند و زیادہ این آتش را مشتعل بسیارند و عظمت میان شیعه و  
 سنی را افزایش میدهند و این سچا را گاهی از این کیفیات آگاہی ہم نمیرسانند  
 در این روز اول جنوری سنہ ۱۳۲۵ مطابق ۲۶ ذیقعدہ سنہ ۱۳۲۵ هجری سنی کورانی شد  
 دیدند و شنیدند و معلوم کردند که ”نشئل کانگریس“ بنده پس از ۲۳ سال زور و قوت آن

ساله نشئل کانگریس بھی است شمل از بزرگان و دانشمندان ہند کہ ہر سالہ چند روز و شہرہ بعد خاصہ جمع آمدہ  
 گنگوی گندو را می نیزند و طلب حقوق خود از حکومت انگلیش بہ بلا عنایت ہندی مسلمانان شامل این مجمع ہستند

بواسطه یک موفیق التوفیق خودسر و با غرض در هم شکسته و منحل گشت "چون از قومی یکی پیدا نشدی کرو"  
 که در اصلیت مانند سر را "در ملک ایران جمعی از مردم جمع شده در حمایت انگریزان رفتند که ما  
 سلطنت با حصول یعنی مشروطیت میخواهیم - چون مدعای خود را حاصل کردند بدانستند که ترقی خود  
 انگریزان و زور و استیلا و دولت ابروت آنها از همین حکومت و سلطنت بود مگر ایرانیان  
 قدر آن را ندانستند و در اخبار هفته گذشته ما دیدیم که حالت مجلس شورای ملی بر هم خورده و این  
 اشخاصی که این مجلس را اساس نهادند محض برای استیلا و خود قرار دادند نه برای بهبودی ملک  
 و رعایای آن - و مدیر یک روزنامه را بدگفتند و معضوب ساختند و اخبار او را بند کردند که نوشته بوده است  
 که سایر مذاهب از رعایای این مسلمانان باید یک بایه مساوات بدانند و یکسان شمارند یعنی  
 همه را در دین و مذاهب و عقاید و رسوم مذموم خود آزاد کنند و سواى قوانین شرعیة قوانین عکیه  
 نیز جاری و از برای بهبودی ملک +

اگر چه مردم ملک من که در عید را با دستمرا کافر میخوانند مگر با وجود کفر من برای آنها  
 پیمانبری و پیشگویی میکنم بقریب ملک با محی ظرات عظیمه در خواهد افتاد و با وجود مجلس شورای  
 ملی هیچ زمانی و هیچ فرصتی بهتر از این زمان نخواهد بود و بیگانگان را خصوصاً که ترکان هم از  
 طرفی حمله بر ایران آورده اند و بیشک روسیان و انگریزان خاموش نخواهند نشست و بهر حال  
 راه حلی در این میان خواهد کرد - ولیکن این مخاطرات فاض برای ایران خواهد بود بلکه تری  
 هم حمله خواهد بود و تحقیقت از هر دو طرف شود و یگران خواهد بود زیرا که هر دو ملک ضعیف خواهند  
 شد - و ما باید بگوئیم که این هم از قهر و غضب الهی است بر این ملت که در تباهی خود ساهی و جاهلند

نیستند و در این سال اجزای این مجمع و گروه شدند - یک گروه که ابتدا همه چنین بودند بر این رای هستند که باید کار کرد  
 بر وفق طایبت و گروه جدید بر این اند که طایبت را باید بر کنار گذاشت + با جمله گروه اشیر که قبیل اند در این سال شور و شغبی کردند  
 و قیامت مجلس را بر هم زدند مگر سخن بر این است که با حکومت انگلیس غیبت بر پیش آمدن شکل است و اگر این گروه بتوانند  
 با حکومت برآیند خوب است قدم در میدان نهادن و افاضل خوبی میکنند و خود را ضعیف میسازند +

و زمانی که باید با هم یار و شفیق و یکدل باشند \*

چند روز پیشتر در بجائی کتابی دیدم که اسم باستانی آن این است "دلیل الشکرین رد خلافت شیخین" + کتاب را برگرفته چند ورقی را گردانیدم مالک آن فرمود اگر میخواهی با خود بخانه ببر و بخوبی ملاحظه کن + این کتاب مشتمل است از ۳۳۲ صفحه و مولوی صاحبی نوشته است در رده رساله با کتابی که جناب میرزا حیرت و هروی گویا در اثبات خلافت حضرت شیخین نوشته و کتاب مذکور پیشتر در ۶۰ صفحه میشد + بر هر کس معلوم است در این ملک که سه چهار سال پیشتر جناب حیرت در اخبار خود "کرزن گزت" مضمونی نوشته منکر شده بود شهادت امام حسین ع را در کتاب معلوم نیست که جناب مذکور بچه ملاحظه و اراده و عرضی آن مضمون را نوشت که هر فرقه از اهل اسلام را بهیچان در آورد و هر کسی نسبت باین حرکت چیزی گفت و سبب رانست بان و او را کثر حمل بر این کرد که از طرف انگریزان اشاره شده - ولیکن اگر انگریزان را در اینگونه معاملات مذهبی فائده بود قیاسی باشد رنگ مذهب نیست بلکه در میان ممالک و حکومتهای ترکی و ایران و افغانستان و غیره ممکن است باشد + مگر بیشک و تشبیه این فعل از روی یک غرض قاضی بوده است که معلوم نیست - اینقدر است که تمام اینگونه امور از ابتدای عالم و از ابتدای اسلام محض از روی غرض یعنی از حب مال و نیاز بود است بر سخوی که حاصل شود + بهر حال جمعی از هر فرقه جواب او را نوشتند و زبان بدم او گشودند و او را جاهل محض خواندند زیرا که هیچ فرقه از اهل اسلام تا این زمان منکر شهادت امام حسین ع در سربلا شده و در هیچ کتابی انکار آن ترفه + با صراحت و ابرام بزرگوار می فقیر نیز جواب آنرا نوشتم و از روی تاریخ الحکماء شهادت امام حسین ع را ثابت نمودم خواه میرزای مذکور قبول کند خواه نکند +

سه در ماه و نصدده ماضی (۱۳۲۵) بنگام تحریر این کتاب اندکی پیشگویی شد از مخاطرات آینده ایران درین وقت که این کتاب در زیر طبع است باز اندکی از آنرا آن مخاطرات بطور اشاره نوشته میشود + اگر کسی بخواهد از حالت این چند روز یعنی او اخر چاهوی الاول (۱۳۲۵) ایران را ببیند ملاحظه کند در روزنامه تیز آف ایندیا + بانفعل که مجلس شورای ملی معدوم شده است باقی کیفیات دیگر را خدا خیر کند + بطور اختصار این همه آن است که عموم اهل ملک را اعلی گرفته تا اعلی هم جاهل علمی اند هم جاهل از امور حکمرانی + مگر چون این کیفیات را انگریزان نوشته اند سر اسود روح است انشا الله \*

جناب حیرت تمام اهل هند را وعده فرمود که کتابی بنویسد و اسناد و انکار شهادت را آنها هر سازد  
 و لیکن آن کتاب تا کنون بنظر کسی نرسیده است و متعلی که پس از مرگ او نیز کسی نخواهد دید  
 این کتاب که بعد نوشته است در باب خلافت شیخین در معلوم نیست که کدام زمان نوشته گرفته است  
 از آنکه در کتاب "ولیل المستخیرین" ملاحظه نموده که جواب آنها را آن مولوی صاحب مفسد و او را به پنج  
 سابتا اشارت شده که این مولوی صاحب بعضی کتب را ذکر نموده است و در خلافت شیخین که یکی از آنها  
 ۶۵ مجلد است و همچنین کتاب دیگری که ۳۰ جلد در شکل است از پنجاه هزار ورق و بنده میگویم که سبب  
 این بکار را در این خیالات پنج چیز دیگری نیست بجز تفرقه و غضب الهی و بیشک خدا بتحالی این است و این  
 ملت را بخود و انگاشته و بهم رسانده است که یکدیگر را بخورند تا آنکه همه محو شوند و نامی هم از اسام  
 نماند و آخر این چه بل بدتر است که ستمانان را تحبط شده است که در این روز آفت و بلا تمام عمر خود را  
 صرف کنند در نوشتن اینگونه کتب که صد هزار بار نقصان آن میشد است از فائده آن بلکه با فائده  
 که صد بار نقصان وارد یک نامه در آن مقصود نیست. اگر بعضی نوشتن اینگونه کتب نهم بزرگ  
 و بیادوی رئیس پادشاه و مقامات دیگر عزیزی که می نوشتند باین ضخامت در ترتیب العلوم این  
 یا در اخلاق یا در تاریخ معتبرین از عالم یا در اصلاح تمدن و معاشرت و مکاران یا در معرفت انبیا  
 و مسکای و امثال اینها بی نهایت بهتر و زیاده و نتایج و فواید این کتب بیشتر است  
 و بطور اتمه ما را اجتناب است از اینگونه بی فایده و نادره برای اغراض آنکه خلافت بهتر شود که  
 در دنیا بکنار همه بی فایده از آن گذشته و سوائی آن بجز این سه سال خصوصیت و غنای آن  
 فائده بخشید و امر را بشویند و سبب دیگر که در این دنیا بد (۲) با وجود آنکه مسلمانان نسبت  
 دولت و شرف بسیار دارند و در هر کجا که میمانند بحدی نهایت ضعیف اندگر نشی که بگویند  
 نندازه ضایع نصاری که در هر صورتی که بهتر می شود در هر مسلمان نشی نیست در هر صورت  
 بر تهمید که نفاق و مفسد است در هر کجا که میمانند و برای نصاری بهتر است بفرمان  
 که بگویند خود می در هر صورتی که این دولت است در نالیت نفاق و مفسد است

چنانچه از این جمله ترکان بر ایران بسیار خوش اند و بی عنقرب در میان ی افتند و هر دو قوم را  
 زیاده از پیش ذلیل میکنند خصوصاً ترکان را (م) و نظر آشنا و بیگانه عظمت و شان و جلال  
 اسلام بی نهایت تحقیر می یابد و در این اسلام و خصوصاً جهالت و جوانانی که در این زبان تربیت  
 مغربی میشوند و کتب علوم مغربیه را ملاحظه و تحصیل میکنند و "مترجمی تشکر" میشوند زیاده بی اعتنا  
 خواهند شد نسبت بدین و شرایع اسلام خود بنگامیکه بعضی واقعات و کیفیات را از روی کتب  
 خود می بینند و از آنطرف نصاری که در کرد و بازار هر ملک موعظه مینمایند که حضرت مسیح پسند  
 بود زیرا که گاهی زن گرفت و از شهرت رانی میرا بود و این کیفیات را تشنگ دعوی خود قرار میدهند  
 و طعن بر مسلمانان و دین اسلام و پیغمبر اسلام خواهند نمود زیرا که مؤسس اسلام و بزرگان  
 اسلام اعمال بسیاری نمودند از روی شهرت رانی پس کمال اقبوس است که مسلمانان در این  
 زمانه که کون در ترقی است در عین جهالت و ضلالت مانده پیوسته سعی و جهد کنند در خرابی اسلام  
 دین و زیست و زندگی خود

برای شال کی و وفقره را از این کتاب یعنی از بیانات جناب میرزا حیرت و جوابهای او در  
 مقام مرجع میشود که خردمندان ما بفرمایند ملاحظه نمایند که چگونه تراها بوده و شده است در میان ما  
 مسلمانان و قبل از آن که این فقرات نوشته میشود عرض میکنم که چنانچه معلوم میشود میرزا حیرت  
 همیشه پاید و نایب در آگاهی از جهان و تواریخ و علم عربی یا فارسی ندارد - نام چند کتابهای تشیح  
 راستنیده ولی ندیده و از آنها آنچه را که میباید با آنها نسبت میدهند بقول معصنف یا مؤلفی حواله  
 نمیدهند یا عبارتی را از کتابی بیان نمی کنند ولی معلوم میشود که جمال کاملی است و در سخن باقی  
 دست کاملی دارد و مانند آن زندیقی که تر و تارون الرشیدش آوردند و حکم به قتلش نمودند  
 "اس نے کہا کہ اون ایکہ ارا حادیب کو آپ کیا کریں گے کہ جو میں نے اپنی طرف سے وضع کر  
 شایع کردی ہیں حالانکہ او میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی زبان مبارک سے نکلا ہوا ایک لفظ نہیں ہے  
 یہ ممکن کہ نسب میرزا صاحب باین شخص منتهی شود"



جناب حیرت در فتح نامہ کتاب خود می نویسند "حضرت علی کی خلافت پر خدا کی درنگی پس  
میگوید "اگر مستند شیعی کتاب میں یہ روایت ہے کہ خداوند تعالیٰ نے حضرت امیر کی امامت  
کے لئے یہ آیت نازل کی تھی جس کا ایک حصہ تو رہ گیا اور ایک پارہ لوگوں نے قرآن مجید سے  
اڑا اور پارہ آیت یہ ہے یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک منی علی وان لم تفعل عدتک  
عدا یا ایہا + جناب میرزا صاحب نہ نام کتاب را نوشته ز نام مصنف را۔ نہ فقرہ روایت  
و نہ نام راوی را بہر طبعی معلوم خواہد شد کہ تا کجا حیرت صاحب بی ماہ و سخن و جمال است اگر  
این الفاظ زاید معنی علی و عدتک عدا یا ایہا را از آیه خارج کنند کہ الفاظ جلیبیا شدند  
باقی میماند کلام خدا کہ در ہر قرآنی موجود است و ہیچکس را حیرت آن نیست کہ آفتاب نصف  
را بر پشت یا منکر شود و حقیقی ہر قرآن موجود بغیر از یہ دو لیکن سخن بر سر "واکلی" است کہ جناب حیرت  
بجاسی در بیان فرمودہ و عازہ بر خیار آن زدہ یعنی بقول ایرانی "شاہ کلہ" حیرت  
کہ شیعیان این سان غلو کردہ اند کہ میگویند خدا تعالیٰ رسول مقبول و حبیب محبوب خدا را تهدید  
فرمودہ است در امر خلافت (یا امامت) حضرت علیؑ و از آن طرف جمال را ہم در حیرت و باو  
مگر آہی سرگردان نماید کہ این حکایت جعل را باور کنند + خواہ این آیه نسبت بہ خلافت  
داشتہ باشد و خواہ با مردگیری شکی نیست کہ در این کلمات تهدید است یا بوی تهدید از آن  
می آید کہ فرمودہ است وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ + جناب حیرت در عالم حیرت و زشتی  
فراتر از خودہ است کہ بقیہ آیه را بنویسد و ملاحظہ معنی آنرا کنند کہ درست میشود یا نہ۔ بلکہ احتمال  
کلی میرود کہ گاہی در تمام عمر خود این آیه را ندیدہ بودہ است چنانکہ آیات دیگر قرآن را نہ مگر  
بر سر یک مطلب کہ دیگر است کہ اصل مطلب است و آن این است کہ این آیه تهدید آئین  
منسوب بکدام امر بودہ است کہ این سان تاکید در آن رفتہ و اہمیت آن باین درجہ بودہ  
خود جناب حیرت بر حبیب گفتہ فرمودہ جوہر جوہر آید +  
آن مردی صاحب شیعی کہ گویا تمام عمر خود را در این کاپہ بسر بردہ یعنی در ملاحظہ کتب

اہل سنت کی ذرا بیگناہی مطالبہ و مباحثہ و کتب راہ جواب بنوید و کتاب مؤلفہ خود در صفحہ (۲۹۵)  
در جواب بعضی از فقرات جناب حیرت می فرید۔

”ام المؤمنین عائشہ سے آنحضرت کا خوش فعلی کرنا“

مشکوٰۃ شریف و صحیح ابن واثر کی کتاب بالقصوم میں لکھا ہے **قالت عائشة ان النبي**  
**كان يبتليها وهو صاكر وميمس لسانها** عائشہ فرماتی ہیں کہ نبی ﷺ نے مجھ کو آغوش میں دبا کر  
میری زبان کو چومنے سے منع کیا اور میری لسان پر مہمیں لگائی۔ ”صحیح بخاری میں صفحہ (۲۰۸) پر مرقوم ہے۔“

عائشہ بنت ابی بکر رضی اللہ عنہا عن عائشة عن هشام بن ابيہ عن عائشة ان  
ابا بکر وحضرت علیہما السلام حضرت نوات تمام عبارت ہے **في نقل نہیں کی گئی۔۔۔۔۔ بخاری نے باسنا**  
**خود عائشہ سے روایت کی ہے کہ عید فطر کے دن میں آنحضرت ص ایک جگہ بیٹھے ہوئے تھے**  
**اور گائیوانی عورتیں یوم بعثت کے واقعہ کو (یہ وہ فرماتی ہے) کہ اوس و خزیج میں ہوتی تھی**  
**گاہی تھیں وقتاً ابو بکر آگے اور ان گیت گائیوانی عورتوں کو منع کیا کہ یہ شیطان کا کام ہے**  
**حضرت نے فرمایا کہ ابو بکر ان کو چھوڑ دو ہر قوم کے لئے ایک عید ہوتی ہے اور کج ہمارا**  
**عید ہے۔“ مؤلف۔ سبحان اللہ جو نقل کہ باجہاد ابو بکر فعل شیطان تھا اسکو رسول خدا صلعم**  
**از جملہ اعمال عید قرار دین۔ خود بھی گاہ سنیں اور اپنی بی بی کو بھی سنوائیں۔۔۔۔۔**

صحیح بخاری کی جلد دوم میں صفحہ (۱۶۵) پر لکھا ہے کہ نبی ﷺ میدان منیٰ تلخ تماشہ راگ  
رنگ دیکھ رہے تھے رسول خدا منہ پر کپڑا پہنے ہوئے تھے اور عائشہ روگشا وہ سرگرم نظارہ  
تھیں وقتاً ابو بکر آگے اور گائے والوں کو اس حرکت سے روکا۔ رسول خدا نے چہرہ سے

نقاب اٹھادی اور فرمایا کہ اے ابو بکر ہمارے عیش میں خلل نہ آج یوم منیٰ ہے۔۔۔۔۔  
صحیح بخاری کے صفحہ ۱۶۵ پر یہ حدیث بھی نقل ہوئی ہے۔ **وقالت عائشة رایت النبي صلی اللہ**  
**علیہ وسلم یترقی وانا انظر االی الحیثۃ وهم یلبسون فی المسجد فوجہم عمر فقال النبي صلعم**  
**وہم اسابنی اری قد یعنی من الامن انتھی کلامہ۔ عائشہ فرماتی ہیں کہ رسول مقبول ﷺ**

پہچان دینے پر نہ سکتے تھے جتنی مسجد میں ناچ رہے تھے اور میں ان کی طرف دیکھتی تھی ناگاہ غم نے  
 ان ناپسندیدہ گانہوں کو منع کیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا اسے عمران کو زبردستی نہ بھیج مگر وہ ہم سے بھی اذیت  
 کرنا شروع کر دیا۔ یہ ہمارے امان میں ہیں +

ایضاً - مشکوٰۃ شریف کی کتاب الفتن باب جامع المناقب ازواج میں ایک حدیث  
 لکھی ہے جو کہ یہ نظر کرتا ہوں عن عائشۃ ان بہرئیل جاءہ بصورتہا فی غرقۃ حدید  
 خذوا کثرای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال ہذا، رفقہا فی الدنیا والآخرۃ  
 رواہ الترمذی۔ خود عائشہ ناقل ہیں کہ جبرئیل علیہ السلام میری تصویر حضرت کے پاس لائے  
 اور فرمایا کہ دنیا و آخرت میں یہ آپ کی زبردست ہے۔ مولوی صاحب در ایچا نکتہ چینی میگزین و  
 میگزین "اہل عقل غور فرمائیں کہ جسکی تصویر آسمانی فوٹو گراف سے لی گئی ہو وہ یہی قابلیت  
 رکھتی تھی کہ نبی اکو فرط عشق و ازادیاوی محبت سے بجا بجا ناچ دکھائے پھر میں کبھی میدان منی  
 میں بیچتا ہوں اور گا ہے مسجد میں رقص و سرود دکھائیں۔ عید الفطر و بقر عید کو ان کا تھا سا  
 دل طرح کے نئے رنگ سے خوش کریں۔ افسوس ہے کہ حضرت نے اس محبوب بی بی کے  
 عشق میں غرت نہیں کو بھی بٹھ لگا دیا۔ مگر کیا کرتے خود بھی عاشقانہ مزاج رکھتے تھے اور اتنا قاتل  
 وقت سے تھا بھی ایسا ہی شوق طبیعت و عترت عشق ازلی لگیا تھا جو کہ تصویر بھیج بھیج کر طبیعت  
 میں گگنیاں پیدا کرتا تھا۔"

ورنہ ۲۹۵ کتاب خود جناب مولوی صاحب میرزا حیرت رام صاحب مولوی فرمایا ہے۔  
 "میرزا صاحب آپ کو ایسے راقعات کتب اہل سنت میں دکھانا چاہتا ہوں کہ مشہور ہونا حقیقتاً اور اہل  
 تعجب بنو گئے۔ مثلاً حالت تکلیف میں جناب سرور کائنات کا حضرت ام المؤمنین عائشہ صدیقہ سے  
 مصروف ہونا۔ ایسا جس آنحضرت سے متعلقہ موضوعہ کامنی کے وہیہ چھڑانا۔ رسول کے گانہ  
 پورا پورا کر جیٹوں کا ناچ دیکھنا وغیرہ وغیرہ۔ ہر ایک بات کو بہ تفصیل و حوالہ کتب  
 عرض کرتا ہوں۔"

غرض اسی برادران دین و اسلام بدانند که هر که غیرت دین داشته باشد باید از ملاحظه این  
 کیفیات بگریزد و بنور مثالی میباشند از اینها هم هزار بار بدتر و قبیح تر. اگر چه مسلمانان با  
 کتابها بسیار نوشته اند و امکان ندارد که هیچ فرق از این خبر و عمل بیاد و شود و در کتب غیرت  
 در آید و معتمد شود که باب اینگونه خرافات شیعی و جنگ و جدال هیچ بهره ای ندارد و در  
 افسوس این است که اگر این کیفیات بنظر اخبار و بیگانگان برسد چه زبان لغوی و  
 و مؤسس اساس اسلام در از خواهد کرد که "چه کفر از کعبه بر خیزد و کجا آمد مسلمانان" و  
 بود حالت پیغمبر اسلام پس و ای بر احوال دیگران بداد و خود این همه پیورده نویسد و با همه  
 چه از طرف برزخ حیرت و چه از طرف این مولای صاحب زار یا کجا اشخاص دیگر از طرف  
 بزرگان آخر چه شود و چه میشود و نه یک سستی میشود و نه یک شیعی سستی. بیان البته اگر زود باشد  
 باشد هر دو فرقی مذکور خود را از دست خواهد داد و خواه حق باشد و خواه باطل مگر از  
 افسوس زیاد ازین نیست که چنانچه قدر خود فرموده است کتب را بهر حال ازین فریاد  
 فرق اسلام از آنچه دارند و از آنچه میکنند و از آنچه بر آنند را در کتب از این جنگ و جدال  
 سخن و امن بخش و دشنام رفته و فساد و خرابی و نفاق و کثرت و خصومت و در حدیث  
 عدم انصاف خود و آنچه از دشمنان بگناه استیغی بر آنها وارد می آید کمال خشم و راه ازین  
 در افسوس این است که نهایت ناخوش اندوخ این امور را بیشتر تفحص میکنند و نسبت به  
 دشمنان آشنا و بیگانه خود. مثلا اگر من گویم "بیکر او نماندند" یا "کیشش شمر" خواه از نسل کالی  
 خواه از نسل معلوم نیست که هر فرقه چه خواهد گفت نسبت به این دو کلمه که هر چه میگردد بگردید میان  
 این دو کلمه که در مسلمانان همان میشوند. اگر شاید نه و آن خودشان عاید می شود و اگر نشاید  
 معنی این آن خودشان عاید میشود مسلمانان همان در هر طریق و در هر چه که یاد کنند با شد  
 بر آن کتب است و در تمام جهان در نیای خود از هر چه است تقییم قی قاری و در همه  
 اینها تانی. حدیث است خواه حدیث که از خواه گفتند. اگر مسلمانان این تالیق تالیق دارند

در دنیا همه امور یکی وقتند و تمدنی و معاشرتی و تعلیمی و تربیتی خود را باید تبیین و تفسیر و تفسیر یعنی اصلاح نمایند و این طرز جدید را اختیار کنند که مردم یورپ اختیار کرده اند از قرآن و بیایات رسول خودشان و ما علی الرسول الا ابلاغ \*

## بعضی دیگر حالات ملکیه و تمدنی مسلمانان از جهان اول

ابتداء این تمهید که بدنبال می آید تا آنی از لطف نیست \*

وقتی از اوقات یک کتاب بنده در عهد آباء و اجداد بزرگوار می نژد بزرگوار و دیگری ارسال شد برای ملاحظه و بعد سرکار این بزرگوارشان کتاب را به بزرگوار شامی داد که او ملاحظه نماید و این بزرگوار هم مانند آن دو بزرگوار اول و ثانی بسیار در ملک هند معروف و مشهور است و انگریزی فیشن و یورپین مابست و به انگلستان هم برفته و از حالات ممالک یورپ کچهرم میدید برای آگاهی و تهذیب اخلاق اهل ملک خود. باز آنچه در زمانی که کتاب بنده را ملاحظه میفرمود روزی در بجائی باینده نطقی گشته گفت شما تمام سلاطین اسلام را فرام کرده اید + گفتم آری همه بزرگواران فرام بوده اند + مگر آن کتاب بنده که تاریخ ریوانگی آن از دفترینا نس واقع است سوال شد اسم و غیره تیرماه الهی ششاد بود و در میان این بزرگواران و بخصوص در خدمت این بزرگوار آنرا که از دست برفت و تا کنون بین رسیده + جای تا آن است که این بزرگواران که اخلاق خودشان چنین است که با فم می آرند که اخلاق حمیده و پسندیده یا وسیله و ناست و صحبت در میان مسلمانان از برای هیچ امری از امور اصول و میزان قرار نیافته و هیچ کاری بر وفق ضابطه نیست + اگر چه برای عقل و مناظره و محابه قانون و میزان بسیار یکی قرار داده اند که منطبق باشد و در مجالس شورای ممالک تمدنه جز بر وفق منطبق نمی توان گفتگو کرد و همین است باعث ترقی آن اقوام ولی در میان ما چنین نیست + مثلاً شخصی میگوید "زید در سخنان ما شد حاتم است و بی بسوی چه تمیزی آورد در میان سخاوت واقعی و سخاوت غیر واقعی - یا آنکه بگوئیم ابد اگر

از اصول تشبیه و تشبیه و شبهه و غیره نیست + آن سخاوت حاتم خاص بود حاتم را  
و در حق او ممدوح بود ولی در حق این زید یا بلویم در حق مأمون کمال بدمت را داشت + "ابلی کور"  
روشن شمع کاغذی نهد زود باشد کش لبش روغن نسبی در چراغ (۱) هیچ پادشاهی را حق آن  
نیست که بیت المال مساکین را طعمه احزان شیاطین سازد و در میان او باشد و نه زال و قوال  
بخش و بخش کند (۲) از مال دزدی و رشوت سخاوت حرام است (۳) سخاوتی که زیاده از اندازه  
و خل یا موت کسی باشد آن هم در شرع حرام است (۴) در مالک یورپ و امریکا کور بخش  
سیکند ولی آن بخشش نیست که با او باش بدهند و بخورند و نت و قوم خود راستست و تن پروری غیرت  
کند بلکه بخشش است که قوم خود را ترقی میدهند در هر خصوص + حالا اگر کسی اندک مغربی در سر داشته  
باشد درک ینماید که هیچ نیک و بد چگونه است و صفت حمیده و غیر حمیده کدام است +  
اگر اراده بنده بود که شرح حال تمام سلاطین اسلام یا ائمه شرح حال تمام خلفاء بنی امیه  
و بنی عباس را که در تاریخ الخلفاء است مختصر مختصر بنویسم و بی ملاحظه میکنم که هم کتاب ضخیم میشود و هم بی سود  
است و اگر "در خانه کس است یک حرف بس است" شرح حال یکی هم کافی است + ترجمه  
تاریخ الخلفاء در زبان اردو موجود است هر که بخواهد برود و ملاحظه کند ولی از روی تحقیق ملاحظه  
کند + مثلاً در صفحه ۱۰۶ در شرح حال هند بنت عتبہ نوشته است که فاکه بن مخیره قریشی او را  
نکاح کرد و چون همیشه در مکان فاکه هر کس و تا کس آمد و شد داشت وقتی مردی داخل آن خانه شد  
رفت و او را آن جا تنها بید بازگشت و آنگاه فاکه در رسید و بشک و ظن در افتاد و باین سبب  
خود را بر گرفته بین نزد کا هنی برود آن کا هنی هند را گفت تو خطائی کرده و بی زنا کرده و از تو  
پسری پیدا میشود که پادشاه خواهد شد الخ + یکی از حاکمهای مسلمانان همیشه این بوده است که معتقد  
به بخوبی و در مال و کا هنی بوده اند تا با امروزه + اگر چه این حکایت نسبت بزمان جاهلیت دارد مگر نویسنده  
را غرض از بیان این حکایت این است که هند با کداسن بوده پس از مرگ پارانی فاکه (این فاکه  
نشد) هند نکاح ابوسفیان در آمد و معاویه را از او + معاویه در وقت انتقال یک مورث تا سخن

یا خراب تبا شدہ اگر امیر المؤمنین مناسب داند آزا بطور جاگیر عاید ہوتا اور آبادی ان کو بخش  
 کیلئے۔ عمر بچو اب نوشتہ اس خط کے پڑھتے ہی ادس شہر میں عدل کے ساتھ قلعے بناؤ اور  
 ان کے راستوں کو ظلم دور کر کے پاس کرو بس یہی اسکی مرمت ہے۔ والسلام  
 اگر این کیفیات و بیانات در نزدای دیگر مسلمانان داخل محامد و تعریف است  
 من فقیر سر اسر این بیانات را خرافات باطلانہ میدانم۔ وہب منیہ کہتے ہیں کہ اگر اس آیت میں  
 کوئی مہدی ہونیوالا ہے تو وہ عمر بن عبدالعزیز میں ہے۔ ایک بزرگوار دیگر کہ صرف او "حسن" است  
 اور نیز گھنٹہ است کہ اگر عمر عبدالعزیز مہدی نیست و گیری نخواہد بود۔ این بیان ہم یا محض از روی  
 جهالت است یا از روی غرض یا پرو۔ العرض آنچه مؤرخین و مصنفین اسلام نسبت بہ عمر عبدالعزیز  
 یا امامون یا دیگر پادشاهان اسلام عہد خودشان یا بعد از خودشان نوشته اند سر اسر بوج و لایعی  
 و روع و اعراق اند۔ این اعمال و افعال بسوچہ نسبتی بہ تمدن و مکرانی نیک نداشتند و لہذا از  
 وضع مکرانی او چیزی ننوشته است کہ مشرق آیندگان باشد۔ این حکایات محض برای بیان  
 کردن است برای اطفال چند سالہ۔ گذشتہ این من میگویم ہر کسی را اور عالم بکدر جہ و مرتبہ  
 فاضی است کہ از آن تجاوز نکرون خلاف است و شاید کہ بشرک منجر شود و مثلاً بزرگی گفتہ است  
 "احمدار بکشاید آن پر حلیل تا ابد ہوش ماند جبرئیل۔ دیگری فرمودہ است "زا احمد تا ابد یک  
 سیم فرق است۔ جہانی اندین یک سیم فرق است۔" این بزرگواران ہر دو درست فرمودہ اند  
 یا چاکس نمی تواند گوید کہ محمد و ورور جہ خدا بود یا علی و ورور جہ محمد۔ در این صورت نمی توان گفت  
 کہ عمر عبدالعزیز مہدی بود۔ و بالکل ہر کہ چنین گوید یا بغایت جاہل است یا بغایت اہل غرض  
 و دین بدینا فروش است۔

مگر در تاریخی انگریزی نوشته است کہ عمر عبدالعزیز در ۱۹۱۰ ع از بہان بشد و شریف  
 المومنی یکی از شعرائی عرب و مدعی او گھنٹہ است۔

"O son of Abdul Aziz human eyes ought to weep"

they should weep for you. You freed us from the cursing of Ali, and if it is possible you should be freed from it yourself."

یعنی "ای پسر عبدالعزیز اگر چشم آدمی باید بگردد یا بگردد برای تو۔ تو مارا آزاد نمودی از سب نمودن بعلیؑ اگر ممکن باشد باید خود را نیز از ان سب آزادی بخشی"۔

## باز چند فقرہ منسوب بہ مامون

امون باڑی آئیم برسیریک چند فقرہ از کیفیات و حالات مامون + در صفحہ ۱۶۹ تاریخ الخلفاء در مسئلہ مامون دوران دحر حسن پہل را بکج خود را آورد و کرد در نازد را پر باد و کھا و در را بہ ہر او بخشید + پدر عروس تمام فرج را خلعت پوشانید و ہا روز دعوت از مردم نمود و ہر شخص را نوشتہ جاگیری عطا کرد الخ + جناب مولانا شبلی مینویسد کہ در این عروسی شخص منقسی دو کسبہ از تک و اشکان نزد مامون فرستادہ خطی نوشتہ شعر بر مذرت از ان تخریص "مامون نے حکم دیا کہ دو روزن تعذیان اشرفیوں سے بہر کر او کو واپس دیکھائیں" یعنی مامون حکم نمود کہ ان دو کسبہ را از اشرفی پر کردہ نزد ان مرد فرستند + در ان روز ہیکس نبود کہ برسد ان مال بندگان خدا را چرا اینسان بر باد میدہد و این ملک ملک دیگران است چرا بجا گیری قبول نہیں میکنید + مگر این حال در این زمانہ نامہ کماکان در سر اسر مالک اسلامیان وجود دارد و در تمام مالک اسلام در ہر زمان و در میان ہر خاندانی برہین منوال بودہ ۔

در پہن صفحہ ۱۶۹ تاریخ الخلفاء نوشتہ است کہ در مسئلہ "مامون نے مسئلہ خلق قرآن میں لوگوں کا استحسان کرنا چاہا" + در این مسئلہ قیامتی برپا شد وہی بندہ عرض اصلی خود را میوسیم + جمعی از علماء را کہ نام ہمہ در تاریخ الخلفاء مذکور است مامون طلب کرد۔ "اور جب تک انہوں نے قرآن شریف کے مخلوق ہونیکا اقرار نہ کر لیا او کورق سے بھادوتہ آسنے دیا۔ پہلے تو ان سب نے اس مسئلہ میں





پان مکتبہ اندہ تمام غیر مسلمانان بہ علم زمان مامون است مگر اشخاصی کہ نزد مامون کہنہ کی جبریل کی  
 تہذیب و عیسیٰ بود کہ مامون حکم نمود و بدو بہر کہ خدمت و عہدہ سرافراز شود اول نجات  
 جبریل برسد و در ہذا سان بود کہ معلم اول کن عیسوی بود عبد المسیح بن اسحاق کندی یک  
 عالم عیسوی بود کہ بر عہدہ جلیل القدری بنام زید بود ما ہوا جبریل را بندہ حساب کردہ ام در سان  
 ز... ۱۶۹۰ ہجری تک نو ہزار و ہجتم بودہ است بسیار پیش از ما ہوا مستر و اگر مستر و نایب مستر  
 و حیدر آباد بہ ترجمہ کتب ارسطو بہ یعقوب بن اسحاق کندی را گذار بودہ و سلطان بن لوقا فلاسفر  
 و یگری ہوا او ہم عیسوی + "سہل ابن مارون کہ جو ایک فارسی التسل حکیم تھا جو سیون کے علوم  
 و فنون کے ترجمہ کی خدمت دی" + باید ملاحظہ ہو کہ امروزہ ترکی - ایران - مصر - آکوش - اقلان  
 زنگبار - و حیدر آباد و ہر ریاست خردی از مسلمانان پنہر عیسوی عہدہ ای جلیل القدر وارندہ و در ان  
 حیدر آباد پنہر عیسوی و فارسی تہذبات عالیشان مشغول اند و فریدون جنگ فارسی چہرہ عظیم دار  
 کہ خدا را بندہ نیست پر ہیچکس دیگر اعتنائی ندارد جز اگر ایران و زمان انگریز + مگر حساب عالی ایہ  
 اوج و حقیقت دیگران مسلمانان را امروزہ میدانند کہ میگوید

"چکوڑ اور شہباز سب اوج پر ہیں مگر ایک ہم ہیں کہ سب بالی و پر ہیں"

این حال ہمیشہ بر این منوال بودہ است و ازین علوم پیشو کہ گاہی ترقی مسلمانان ذاتی بودہ +  
 از انجا فروری آیم حالت محو و سستگین و پندرو نادان اوچہ بود و غریبوسی در حق اوچہ گفتہ +  
 سدھی آیم زمانہ سدھی علیہ الرحمہ - حکایت فریقی کہ شکایت ایام ناموافق را نزد او آوردہ بودہ جنگ  
 و در بان عمل پادشاهان - حالی آن رفیق در مراجعت سدھی از حج حکایت قاضی جمدن - حکایت  
 بسیاری کہ یاد زمانہ خود سدھی واقع شدہ انہما انک زبان فی قبل از او - و آخر بعد از سدھی باقی  
 در باب تو انگریز و روسی - ہمہ سستہ انقش است و مسرتی از حالت امروزہ سر اسر حالک است  
 بتر نیوند + اگر اسر اسر تاریخ اذلس ملاحظہ کنیم - اگر اسر اسر تاریخ ایران تا بہ امروزہ ملاحظہ کنیم  
 اگر اسر اسر تاریخ ہند یعنی تاریخ سلطنت و حکومت مسلمانان ملاحظہ کنیم - اگر اسر اسر تاریخ

ملاحظه کنیم تا باین دم - و اگر در تاریخ هر سلطنت دیگری از اسلامیان ملاحظه کنیم همین اوصاف پدید  
میآید یعنی باقی بقیسم در تمام حالات زیست و زندگی این امت هر قومند و آنست که عموم اهل اسلام تعریف  
میکنند و مایه فخر و کبر و افتخار خود میدانند غالباً و پیشتر است اول این است که یک زمانه درازی  
در صورت نیک و بدی و سراسر به مسلمانان حکومت داشتند و بسیاری از ممالک عالم به شاکه  
آنکه یک زمانه و چند صد سال قبلی (که قبل از آن چندین هزار سال دولت و اقوام بسیار عظیم آن  
مثل مصر - امپراطور - یونان - روم - ایران - و هند - بلکه چین هم گذشته بودند قبل از آنکه اقوام  
یورپ شروع کنند باین ترقی حالیه) علم منحصر بمسلمانان بود که بموجب حالات و مقتضیات آن زمان  
بنایت کمال رسیده بود و نسبت باین زمان یورپ هیچ نبود و لیکن اگر ما بستم تحقیق و تدقیق و  
موشکافی ملاحظه کنیم هیچ چیزی نمی یابیم که بتوان نام آنرا سلطنت و حکومت نیک و وضع زندگی و  
مناشرت نیک و خوشی و آرامش بندگان خدا نام کنیم + (۱) بر سر خلافت رسول الله بسیار خوابها  
کردند که انسان از ذکر آن عاجز است + (۲) سلطنت با حکومت با همه شخصی و بی اصول بود و  
خلیفه و سلطان و پادشاه و حاکم تماماً ظالم و جابر و خوریز و بیگانی و شهرت پرست بودند + (۳)  
خلق همه عبد خلیفه و سلطان و پادشاه و وزیر و اُمراء و صاحبان دولت بودند + (۴) هیچ  
قانون و ضابطه در امور عکراتی نبود و هیچ کاری برونی اصول و قانون و ضابطه جاری نبود + (۵)  
خلیفه و پادشاه مطلق العنان بودند و هر چه از مردم بظلم میگرفتند در کارهای بیگانه و شهرت رانی  
و حفظ نفس خود بر یاد میدادند + (۶) حکام و اُمراء صاحبان عمل و قاضیان قضا و علماء و غیره اکثر  
و اغلب اهل غرض و شهرت پرست و راشی و دین بدنیافروش و فاسق بودند + (۷) عموم خلق جاهل  
و ناخوانده و نیز در میان خود ظالم و شهرت پرست در این زمان و مال یکدیگر خور بودند + (۸) همیشه در میان  
علماء و سلاطین و پادشاهان و عموم خلق بر سر دین و مذہب و عقاید مذہبیه و از روی تعصب جنگ  
و جدال و قتال و خوریزش بود + (۹) همیشه علمی نهایت کم و جهل بی نهایت بسیار بود + (۱۰)  
جز معدودی از علماء و نیادار دین بدنیافروش دیگر نام علماء گرسنه و بیواد بی نان بودند

و هیچکس از آنها نمی پرسید و ذلیل و خوار بودند. (۱۱) برخلاف آن همیشه او باش و احوال  
و مطرب مسخره و قواد و چاپلوس و خوشامرنگ و هزل و شایاد و اشغال فلک در کمال خوشی و عین  
انصاف بودند و در نزد بزرگان عزت داشتند و صاحبان دولت و ثروت آنها را پرورش میکردند  
و در صحبت آنها بسیر میکردند. (۱۲) همیشه زمان دستاره شناس و جاوگ و فقیر و درویش و اینگونه اشخاص  
و اصناف خلق بشمار بودند. (۱۳) همیشه علم منحصر بود به علم دین و پس از آن بعلم طب و نجوم و زنا  
و یک چند علوم دیگر ازین قبیل همه ناقص و بیکار و مهمل. (۱۴) همیشه معدودی از خلق هر گاه  
بیکار و کسی اشتغال داشتند به بسیاری بیکار و هرزه گرد و روز و قمار باز و تن پرور و بخت. (۱۵)  
همیشه سرود ستکاری و تجارت بسیار کم بود و بدون علم و ضابطه. (۱۶) گاهی قانون و ضابطه نبود  
برای تشویق اهل علم و کمال و هنر و باین سبب این چیزها گاهی ترقی نکردند و کمال نرسیدند. (۱۷) گاهی  
مردم را شوق محنت و تحصیل کمال و هنر نبود و برخلاف آن شوق بتن پروری و اقسام کارهای  
پوچ و بیبنی و لاهور و لبت گوچه گروی و بیبوده گوئی بود. (۱۸) اگر زمان مسلمانان علم یا هنری  
بودند غالباً آنگونه زمان بودند و آن گونه علوم و هنرها حاصل کردند که برای حفظ نفس شہت رانی  
سلاطین و صاحبان دولت و ثروت بودند و زنان خانگی و شریف بندرت صاحب علم و هنر معقولی  
بودند و بسبب بی علمی و بی تربیتی نیک زمان هزاران فساد و مفاسد در هر خانه وجود داشت که  
واقع نمی توان آن گونه زنان را شریفه و عظیمه خواند. (۱۹) گاهی در امور معاشرتی و طرز  
و سوسیتی و آموشد و نشست و رعایت و گفتگو و رفتار و کردار خلق اطفال و ضابطه نبود  
(۲۰) گاهی بزرگان قوم طرز معاشرت و کردار خود را در معمولات سرشق قوم قرار میدادند و  
برخلاف در تمام اعمال و افعال ناشایسته نامستول سرشق قوم خود بودند. (۲۱) همیشه  
زیاد بسیاری از خلق در مراسم بیهی و شرافات مذہبی و مذہب و نیازی لایچ لایچی برینا و شد  
هیچکس حقیقت از آن فائده و اشقی دنیوی یا دنیوی حاصل نکرد و حاصل کلام هنوز  
بسیار چیزها هستند که باید از علم فرو گذاشت +

نگریته بطور انصاف و از روی تحریه و بدون غرض خاصی میگویم که چنین معلوم می شود که  
 تمام این امور مذکوره بالا و سایر ممالک مسلمانان همیشه یکی بوده و در ملک هند حدود هزار و پانصد  
 این امر با ضرورت تحقیق نیست - آنگاه از روی تالیف معلوم میشود و ثانی آنکه از روی ملاحظه  
 است ، البته محذوق خدا و هر قوم و باشند هر ملک و بین معایب مذکوره فوق شرک استند مردم  
 هیچ نمی شنیده و گوی نیستند بلکه هر فردی از افراد خلقی هر گلی مثل ملک خود بنده ایران تمام یا  
 بعضی ازین معایب اگر فایده است ، برخلاف شرع اسلام نمی بینند ، شرابخواری ، زناکاری ، بوط  
 قمار ، زنی فسق و فجور ، نه و ناب و هر گونه خلاف شرع و تنزیه دیگری در تمام ممالک مسلمانان جاری  
 بوده و امروز هم که آن بلکه با ضراف ضاعف جاری است ، و بی نظر چنین میرسد چندانکه این  
 اعمال در ملک هند جاری بوده و امروز جاری است در هیچ ملک دیگر نبوده و نیست ، جهات ابتدایی  
 آن ظاهر است که معاشرت و آمیختگی مسلمانان بود با مختلف زانهای هند ، البته ممکن است که در  
 زمانه مسلمانان که حکومت در قبضه آنها بود در بعضی از امور منع و نهی دیگر و بیندگی هم بوده است و خصوصاً  
 از روی تعصب دینی و نسبت بدیگران - مگر در این زمان بواسطه آزادی عامه و بنده باید بگویم نسبت  
 و تعلیم انگریزی هم بهیچ وجه و نهی از هیچ باب نیست و لهذا آنچه قبل ازین بوده امروز هزار چندان شده +  
 در این مقام ضرورت است شرح طریقی نوشتن سبب بحالات و خیالات و آراء و عقاید و کردار  
 و دریم معاشرت و تمدن آن گروهی که در این زمان در ملک هند تربیت یافته مدارس و کالج های  
 انگریزی اند و بمالک یورپ رفته سیر و سیاحت کرده و در آنجا با در علوم خود امتحان داده اند ، ولی  
 کتاب را مجال درج آن نیست و لهذا مختصری عرض میکنم -  
 چون آفتاب عالم ناب زان نصف النهار هر فردی از افراد خلقی بیدار می شود ضرورتی ندارد که  
 با آن تعریف کنیم - یعنی هیچ ضرورتی نیست تعریف و بیان فوائد و نتایج یک علم بنگاریم که خدا و همه  
 نیای و اولیا و بزرگان هر ذره و بیاد آن توده اند و رسول قبول ما معلوم همه امت خود را امروز خوانده  
 است ، که برنی تعلیم هم در دست ضرورت باشد باید بر زمین بروند ، اگر چیزی تمیز است در میان

انسان و حیوان علم است و پس در اگر چیزی انسان نظوری را انسان ثنوی بسیار و معرفت خدا و کما  
خدا را بر او معلوم میکند جز علم چیز دیگری نیست و بسیار این نحو با توقع و امید این است که صاحبان علم  
متصف باشند و متصف شوند بان صفات و خصای که لازمه انسانیت افتاده و خوبی که سیرگی را از  
جذبت او میان دور بسیار و اگر چه در هر زبان و در هر زبان و در میان هر قوم علم بود و است و فوائد  
و نتایج آن هم یکسان بوده و هر چند که از ابتدای جهان منج و گواره علم تا تکشش خلق بوده و بواقع  
مصر - یونان - اسپر یا - ایران - هند چین همه داخل مملکت ایشیا یعنی مشرق بوده اند و زبان  
هم نگذشته که علم از زمین ایشیا نقل نموده است به یورپ و امریکا و در مشرق زمین منزل دور مغرب زمین  
مشرق کرده است و آن شکلی نیست که بجا خط چندی علوم و نیز تربیت مغربی امروز تفوق و ترجیح دارد  
علوم و تربیت شرقی پیشین پس باطلج توقع و امید همه این است که صاحبان علوم مغربیه و تربیت  
یا متفکران و اراة علوم و اراة فنونهای انگریزی و یورپ برات بهتر آمده باشند و بر آید و لیکن این قضیه  
غالباً بر عکس است و اکثری از آن گروه سابق الذکر تحت آن شعر سعدی علیه الرحمه واقع اند  
"خر عیسی" بسیاری از این گروه چه در ایران و جهانی دیگر که ما می شنویم و چه در ملک هند که  
باید مینسیم بالکل اخلاق و وضع معاشرت و زندگی شان ناپسندیده است و جز لباس و اکل مشرب  
و بازیهای مختلف و صورت ظاهر شان دیگر هیچ اخلاق آنها تغییر پذیرفته و کمال افسوس است که  
بعضی از طبقه ماضیه آنها که بسیار معدود و اند چندان از لباس درختار و کردار و رفتار ظاهری اهل  
یورپ خوش اند که در لباس خود نمی گنجد و بحقیقت وضع خوراسمشق این طبقه عالییه نموده اند که  
همه جوان اند و عدتشان هم روز بروز کثرت بهم میرساند و برای مثال مینوسیم که عکس بعضی  
از مجالس را که بنده دیده ام هنگامیکه چندکس از بزرگان و معروفین کهن سال آنها مثل مولوی  
نذیر احمد - نواب محسن الملک - نواب وقار الملک یا بعضی از علماء و فضلا و مساوات در مشایخ  
دیگر آنها نشسته اند با دستار و عمامه چاه جوان علقه مفعله طالب العلم پانزده چهاره بیت و در  
چهاره با سرهای برهنه و موئی انگریزی مانند لباس انگریزی آن ایستاده یا نشسته اند و در

انجیر سبزی هم بی نهایت در هند و راج یافته و هر لحک هفت و هشت ساله بر لب دارو انگر این با نسوی طبقات  
 اوقی میباشد که اطفال دو یا سه ساله هم بی سستی می کشند + این است که از اصول تربیت و تعلیم انگیزی  
 مجال تنگ است برای دیگر کیفیات + مگر از اخلاق و تمذیب و رفتار و کردار نیک و قول درست و ایفای عهد  
 و عهدی بوقی بشام یکی هم نرسیده و یکی را آگاهی نیست + و گاهی اینها ازین تربیت خود فایده برگیرند  
 و نه دیگر مخلصان خود را میتوانند فایده رسانند +

### حالت امروزه ممالک اسلام که ما پیشتر می بینیم

بکمال اختصار باید گفت حالت مسلمانان بطور عظیم همیشه بیک طور و بیک نحو بود و بر همه جا  
 و فی امره ترتیب ترقی و زور و استیلا می مردم یورپ برود قسمت یا در حالت شده - حالت اول -  
 آنچه را که قبل ازین ذکر کردیم که بحقیقت سر امر داخل حمایت تقاضا و خلاف شرع اسلام و عقل و تمدن  
 و حکومت و معاشرت و تدریب واقعی نیک و مانع ترقی واقعی بود - که مقتضای حالت و آب و هوای هر قوم  
 و هر ملک میشد و کم و در این روزگار کان و وجود دارد + بر هر کس پیشش و کم معلوم است که حالت تنگ ترکی  
 امروزه بحسب مکرانی چگونه است + چونکه بنده ایرانی هستم و کماکان هم از حالت ترکی خبر ندارم و آنچه  
 در اخبارات انگیزی درج است آنرا هم قایل اطمینان نمیدانم یا واقفا قایل اطمینان نیست لهذا از قول  
 یا مسلمان صاحب هندی گوی که در کتابی نوشته و بسیار ملامت نوشته صرف یک جمله کوچک را در اینجا درج  
 میکنم "مگر ایشیای ترکی کی حالت اجمعی است کچو قایل اصلاح است - اوروه یعنی ایسی بزی و قوه واری  
 سے لئے تیار نہیں ہے لیکن با وجود اسکے سلطان کو اس طرف سے غافل نہیں رہنا چاہئے + مگر  
 آن طوری کہ انگریزان جو نویسند اگر بواقع چنین باشد خوب بدین انسان راست میشود +  
 حالت ملک ایران نیز پیش و کم بر همه کس معلوم است + یک گروه خواستند که  
 از ملت فرانس و هند و حقوق شاه و گدارا چنین نمایند و از نظم اراکین و مجال فکر میسب  
 کما یاست و احوال را دستگیر و شاه را انگریزان برود و باقیست الامر با مقتضای راجعت را بدو

ولیکن آنچه در انوقت پیش و کم یا در وقوع یا است بر ما معلوم است این است که همان گروه  
را یک غرض خاصی بود یعنی که خود حکومت و زور داشته باشند - گروه دیگری بخواهند  
اغراض خاصه خود مخالف پارلمنت و اصلاح اند و این گروه بخواهد و محمد پادشاه اند و پادشاه  
عزیمت ندارد که پیروی کند اصول ملک + بالجمده حالات دیگر عاقلان اسلام بر همین منوال استند  
حالت ثانی - این سرکاری است که اکنون پیش و کم عند سال است بهم رسیده است  
در میان مسلمانان و اهل یورپ یعنی نصاری + این حالت تخیل که از حالت اول و خصوصیت سابق  
که مسلمانان در میان خود داشته اند بر آب بدتر و سخت تر است + ما باید بطور اختصار بگویم که  
ابتدا که مسلمانان در میان خود یا خصوصیت مذابی یا خصوصیت پولیتیکی داشته اند غالباً مساوی بودند  
و غالب مغلوب یا فاتح و مغتوح مانند دو برادر بودند که گاهی ملک اسلامیان در قبضه یکی یا  
در قبضه دیگری بود - مثل اینکه خاندان امیه معدوم شدند و خاندان بنی عباس جای آنها گرفتند  
و علی بن ابی طالب متعزز خاندانها بنوبت بلند شدند و فرود آمدند مگر در هر حال دین و دولت برقرار  
ماند و در این زمان این عالی بر خلاف آن است که نصاری بزور و مصلحت و بیعت شیر  
شده اند و مسلمانان بضعف و بیچارگی گویندند + پوسته آن شیران در پیش چشم این  
گویندند خواهیده اند و می خردند و برین فریخت و بهمانه هستند که یا بدهج یا بیکبار حمله آورده  
و این گویندند را یکی بعد دیگری از هم بدزدند و شکم خود فرود بزند و این چاره گویندند و در  
حالت گویندند گری برانی و آسودگی خاطر چه چندنگ گاهی هم نظرشان بر آن شیران  
می افتد و بخودی لرزند + مان البته بسبب آنکه مدت درازی در مقابل آنها بوده اند و بدین  
آنها متعزز شده اند چنانچه باید پروانی ندارند و بکار خود مشغول اند و لیکن اگر خدا نخواسته  
زمان درسد که نصاری این چند سلطنت و ملک اسلام را بمقبضه خود در آورند آن وقت  
دین اسلام هم بدین حال ملک اسلام از دست سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر  
بند و مسلمانان را چنین می بینیم و چنین می بینیم که در هر حال دین و قیامت



که بنویز تا تک و دیگر اسلامیان برقرار است و احتمال بسیار کمی می رود که وقتی اینها ازین پیوستگی  
 و پیوستگی پیوستش آیند و اتفاق کنند عام و دینی + با بجمعه هر چه پیش ازین نوشته شود از تباہی  
 حال مسلمانان بترورای بنده همه از عدم اخوت و همدردی است در میان آنها و تا هنگامیکه  
 این است معنی واقعی اخوت و همدردی و اتفاق را ندانند و ثبات قدم پیروی نکنند انسان  
 و بیرونیانی شوند و گاهی در جهان ترقی نخواهند کرد بلکه ننگ و دین آنها نیز از دست می رود +

## اخوت و همدردی چیست

معنی اخوت و همدردی را تا امروز مسلمانان ندانسته اند چیست و اگر سر اسیر قرآن را  
 بخوانند و تمام کتب احادیث را ملاحظه نمایند خواهند فهمید + شاید که اگر مسلمانان پیروی را از  
 قرآن و حدیث بپذیرند یا فهمیده باشند که معنی اخوت و همدردی چیست همین است که فقیری را  
 (و آن هم هر فقیری که عدا خود را فقیر سازد و بدون اختیار استحقاق) یا بخوراند یا بپوشاند +  
 شکی نیست که این اولین و اعلیٰ ترین درجات و کیفیات همدردی است در صورتی که نماکان  
 مطابق شرع و عقل و اصول و تمدن نیک باشد + مگر خدا تعالی در کلام مجید خود بسیار چیزها را  
 در شمار همدردی بیان فرموده است که از آن جمله اینهاست -

- (۱) شفیق باشید - (۲) یکدیگر را ایذا نرسانید - (۳) غیبت از یکدیگر ننمایید - (۴)
- عیب از یکدیگر مجویید - (۵) امر بمعروف و نهی از منکر ننمایید - (۶) اگر حاکم شوید با انصاف
- حکم کنید در میان خلق - (۷) در میان برادران خود صلح ننمایید - (۸) اگر گواه باشید
- گواهی شهادت نکنید - (۹) بوجوه و نصیحت و حکمت خلق را بدین دعوت نکنید - (۱۰)
- در عدل و انصاف ابراهیم حفظ کسی را نکنید - (۱۱) دین و مذهب یا خدایان و بگمان را
- و شتم نگویید - (۱۲) صاحبان امر خود را اطاعت ننمایید - (۱۳) در امور با یکدیگر شادت
- کنید - (۱۴) سوو مطلقا یا انصاف مضعف نخورید - (۱۵) هیچکس ضامن و جوابده

گناه دیگری نیست - (۱۶) تکبر و نخوت بکسی مغر و شیدا - (۱۷) با سایر بندگان خدا بکبرایت  
 و نیکی سلوک کنید و سخن بگوئید - (۱۸) اگر کسی بشما سلام گوید او را جوابی بهتر از آن نگوئید -  
 (۱۹) مسافران و صاحبان تقف و استحقاق را دستگیری کنید - (۲۰) همسایگان نزدیک  
 و دور خود را بدو نمائید - (۲۱) مال ایتام را نخورید و نزدیک بآن مشوید - (۲۲) امانت را  
 بصاحبان آنها ستر و نمائید - (۲۳) مال خود را بیهوده در میان خود نخورید و بر باد دهید  
 (۲۴) مال خود را بظالمان دهید و مخورائید که حقوق یکدیگر را پایمالی سازید - (۲۵)  
 اسراف و زیاده خرجی نکنید - (۲۶) والدین خود را حرمت نمائید و با آنها آف بگوئید -  
 (۲۷) پیمان را درست بدید و میزان را کم و کاست نکنید - (۲۸) زنا و فسق نکنید -  
 (۲۹) شراب نخورید - (۳۰) به عمود و موافق خود وفا کنید - (۳۱) دروغ نگوئید -  
 (۳۲) در حشر کردن میان روی نکنید - (۳۳) مال خود را با بلهان دهید - (۳۴)  
 در کارهای یکدیگر جستجو نکنید - (۳۵) خشم خود را فرو نخورید و بر مردم جنبشاید - و  
 امثال ذلک + بعضی دیگر ازین قبیل فرمایشات و احکام الهی میباشند که در قرآن موجود  
 است که اگر کسی بر اینها شرح و تفسیر نویسد اقل آنچند صغیر میشود + البته احادیث بسیاری هم  
 منسوب به ربیک از این آیات از رسول الله و کلمات بسیاری هم از ائمه ظاهرین و بزرگان  
 دین میباشند و سراسر گلستان و بوستان سعادت از اینها استخواند و ترجمه و فحوائی اینها  
 در بعضی و در خصوص اخوت و همدردی اند + شاید بعضی که کم دانش میباشند بگویند که بعضی از این  
 احکام الهی نسبتی به همدردی ندارند مثل شرابخواری و اسراف و امثال اینها اگر چه ظاهرین اند  
 مگر در نظر عاقل و بخت غیر مستقیم اینها هم سنجیده میشوند به همدردی و حکمتی که در امتناع آنهاست همین است  
 که مقرر اند همدردی را +

اما برادران دینی ما بدانند که بطور انصاف باید گفت که ما مسلمانان بر یکی از این احکام الهی  
 تاکنون عمل نکرده ایم ولی بیگانگان از دوازه اسلام کرده اند و میکنند و نه فاعل و رقی خودشان

یک نسبت دیگر این هم به اگر بعضی از بزرگان خاص و اولیاء کرام ما از اینگونه اعمال راجح آورده  
باشند تمام آنها تمام دیگر است. ولیکن از سلاطین و بزرگان و صاحبان دولت و ثروت ما و عموم  
اهل اسلام گلهای از این امور سرزد نشده است. بنده نام بسیاری از اشخاص اعمال آنها را  
از مردم فزونی امریکای را شمارا و کتب نشان کرده ام که بنویسم و نه از قدیم بلکه از جدید هم. مثلاً  
همین شاهنشاه برمنی در کسین موجوده امریکای و شاهنشاه جاپان و بلکه شاه انگلستان و غیر هم بعضی  
شخصان از آنکه عقل حیران میشود که یکی هم در وجود سلاطین ماضیه و حال ما مسلمانان نبوده و نیست +  
اگر چه عموماً از شاهنشاه اکبر هند کسی تعریف میکند ولیکن در حق او بنده دو کلام میگویم (۱) آنکه اگر واقعاً  
چنین شخصانی نیک در وجود او نبوده است انداز کار خادم بوده است و از یک گل بهار نمی شود (۲)  
آنکه اگر ما در تاریخ حال و شرح احوال او مطالعه نمایم بر ما معلوم خواهد شد که چون در زمانه او هم در  
سلطنت اصول نبود و حکومت شخصی بود بسیار کارهای خلاف شده بودی شد و لهذا نیکی صفات  
اکبر بالنسبه دیگران بود که اکثری آنها را مشغوب و جابر بودند + صد و هزار صاحبان دولت و ثروت  
امریکا و انگلستان کارهای خیر برای قوم و ملت خود و ترقی ملک و اهل ملک خود کرده اند و  
مبلغهای گزاف خرج کرده اند که عقل حیران میشود + بر خلاف آن آنچه سلاطین و صاحبان دولت  
و حکومت اسلام کرده اند همه از آن قبیل بوده است که ما مون و دیگر پادشاهان و بزرگان اسلام  
کرده اند + بنده در اینجا صرف یکی دو مطلب را بخدمت برادران دینی خود عرض میکنم +  
یک فرق از نصاری از شاخ پروتستانت (یعنی مذهبی که انگریزان پیرو آن استند)  
میباشند که آنها را میخوانند "میثودیت" شخص آفری که مؤسس اساس این طریقه و گروه بوده موسوم بود  
است به "جان ویسی" و لهذا نام بالقب و اقلی این گروه "ویسیان" است یعنی پیروان ویسی. مگر  
سبب طرز خاصی که دارند در عبارت و رسوم مذهبه و عقاید خود و دیگران بطور نظر آنها را لقب  
نمودند "میثودیت" یعنی وفادار و باضابطه + اینها نیز پیرو آیام باز شعب و دیگر شدند ولی  
بازگ اختلافی مگر اصول همه یک است + عقل که درین وقت عدت این فرق در انگلستان

و امریکاییست میلیون باشد + این گروه غالباً یا تماماً شراب نمیخوردند + گاهی به موجب جمعیتی مشغول نمی شوند - غالباً یعنی هر روز و هر شب عبادت میکنند نه چون سایرین که صرف در روز یکشنبه عبادت میکنند - بسیار پر پیژگاری و فدا ترس هستند و همه یکدیگر را برادر و خواهر میخوانند و بی نهایت به درستی از یکدیگر و سایر ناسس میمانند + از این گروه بسیاری از علماء و عاقلان هستند که در سراسر زمین رفته و عطف میکنند و تعلق را بدین مسیحی دعوت میمانند - گروهی از روحانیان خود را جمع کرده اند محض برای اشاعت دین و مذبح خود - هر یک از علماء و عاقلان و واعیان اینها هر کجا که بروند در شهری و قریه که سکونت اختیار کنند خود و عیال او در کمال امانت و آسایش میگذرانند - مکان سکونت و کارهای یا اسب سواری و اکل و شرب او در نهایت خوبی است مثل سایر ناسس - بسیار بر پا میکنند - شفاخانه و بیمارخانه را اساس می نهند - کلیسائی بسیارند - هر کرا که بدین خود را آوردند میمانند - کتابها و رساله های مذهبی هزارها طبع کرده بیروم سخت میدهند - زن و دخترش نیز در خانه های بیروم میروند بلکه در کتبه و بازار در هر مقام همان رساله ها بیروم میدهند + با یکدیگر بنده و در یک رساله انگریزی داریم فقره را که عبارت و مضمون آن این است "شخصی موسوم راگنریگی تفصیلی نوشته بیانی میکند از اینکه چگونه این گروه در تک امریکای بنام بیستم صدی خدش چهار کشور پوزیج کردند که چهار بار ضاعف است از آنچه همند بهمان آنها در انگلستان جمع کرده اند" این جمله در زبان انگریزی اصل آن مضمون است که برای بعد روان اسلام نوشته می شود

"Methodists all over the world will be interested in Dr Buckley's brief but lucid account of how the American methodists raised £ 4,000,000 as a Twentieth Century fund which is four times as much as the British methodists raised."

بر همه کس پیش رو کم معلوم است که در پیوسته این زمان به چه حال بدی گرفتارند مگر کوفی

کسی را از حالات آنها آگاهی نیست + بیست و هشتاد و یک سال قبل از تاریخ مسیحی

بیت المقدس را بگرفت و شهر مذکور را با خاک یکسان نمود و از آن زمان این قوم در روی صومعه  
 ارضی پراکنده شده اند و در همه جا قریل اند + عدت آنها بیش و کم هشت میلیون است که از آنجمله  
 چهار میلیون در انگلستان و ششصد و هشتاد و یک هزار و سیصد و بیست و یک نفر در آمریکا - ایالات  
 ترکی - آمریکا - انگلستان و جاهای دیگر میباشند + البته در انگلستان از او تر از مالک دیگر  
 هستند ولی چون دولت و حکومتی از خود ندارند در همه جا قریل و خوانند + بالجمعه کی از بزرگان این قوم نام  
 "اسرائیل زنگویل" در یک رساله مشهور تجارقی "مگزین آف کامرس" یعنی مخزن تجارقی  
 شرح طویلی از حال شاه یهودان نوشته است و میگوید که از بس در هر جا یهودان را اندا  
 زاده میدهند این قوم از تجارت و کسب و کار باز مانده اند و باین سبب بکارهای پست دیگر  
 اشتغال دارند و بسیار فقیر و ذلیل اند + مگر در این زمان که زمانه تجارت است باین خیال و  
 امید افتاده اند که باری بعضی از دولت و بخصوصه بیاری دولت انگلیش اگر ممکن باشد باز به  
 بیت المقدس وطن اصلی و قدیمی خود مراجعت کنند زیرا که اگر بار دیگر بر زمین خود مراجعت  
 نمایند سبب آنکه سرزمین بسیار مملو است و اراضی بسیار خوب حاصل خیز دارد و برای زراعت و فلک  
 و بخصوصه برای تجارت بی نهایت مناسب است تجارت اختیار کنند +  
 خلاصه مطلب این است که این قوم یک سوستی برقرار نموده اند و نام نهادند "زایون"  
 (یا زیون) و شعب و رشتتهای این سوستی در هر جای عالم که پدید می آید موجود است و هر فردی  
 از افراد یهودان هر ماهه باندازه حالت و مقدرت خود چیزی (ایک شل) برای مد آن کار میدهد +  
 عبارت انگیزی آن برای یهودان اهل اسلام بموجب ذیل است -

*All over the world now there are Zionist societies,  
 and every member pays his "shekel", and has a*

شل زایون که پس از فتح بیت المقدس داود و قصر پادشاهی خود را بر فراز آن ساخت و اولاد او را بخا  
 سرت داشتند و گویا سجدتھی نیز در آنجا بود و آنجا خانه خدای نامند + شل یکی است بمقدار دو روپیه یا بیشتر

vote in nominating a delegate to the annual Zionist Congress, held in the summer at Basle, and attended by Zionists all the world over, from Siberia to South Africa.

حالا اگر ما این اتحاد و اتفاق و همدردی عیسویان و یهودان (بلکه هندو و رانیر) با اتحاد و همدردی مسلمانان برابر کنیم معلوم میشود که بدترین و پست ترین همه آسم و اهل مسلمانان اند + در این مقام من نمی گویم که این چنین اتحاد و اخوت و همدردی در میان شیعه و سنی باشد بلکه میگویم در میان هر فرقه و گروهی نسبت با جزا و هم مذہبمان خود باشد - (اگر چه این کتاب را که بنده مینویسم عرض اصلی من این است که مسلمان هر ذات و طریقه و مذہبی باید با همدیگر متحد و متفق و همدرد باشند) + مگر کمال افسوس است که نه شیعه با شیعه با اخوت و همدردی بسرمیبرند و نه سنی با سنی - و نه دیگران در میان خود - این عجب غرضی است از خدا بر این امت + اگر چه یقین کامل نمی توانم گفت ولی با احتمال گلی میتوانم گفت که شاید در میان تمام مسلمان جهان یا وجود نداشته باشد یا بسیار محدود باشد که دو برابر چنانچه باید و شاید شرط اخوت و همدردی را بجا آرند + مثلاً اگر دو برابر باشند یکی بزرگ و صاحب دولت و ثروت و دیگری خرد و فقیر و بنوا و هر دو را یک حاجتی باشد و آن بزرگ نزدیک وزیر یا امیری برای اظهار و درخواست آن حاجت بروی بچشد نیست که ابتدا عرض و حاجت خود را اظهار میکند یا آنکه چنین بگویم که اگر برابر و پسرش هر دو یک حاجت داشته باشد اول حاجت پسرش را اظهار میکند و تا هنگامیکه آن حاجت حاصل نشود اظهار حاجت برادر را نمی کند و حواله میکند زمان و فرصت مستقبل که ابدان با آن زمان و نه با آن فرصت اعتمادی هست و شاید گاهی بدست هم نیایند +

و حتی از اوقات جدا از دیدن این مضامین بند و تخیلی کردم فرضی نه حقیقی که اگر ما فرض کنیم که امروز در خاک هند هفت کرو مسلمان هست و بعضی از اینها در سال ده لک آمدنی دارند و بسیاری دیگر

غالباً بیخود میگذرانند و بی بهره بروی هم هر فردی در هر روز و آنکه آمدنی دارد هیچ شک نیست که یک آن  
 و نیم آن آمدنی در جزاک و پوشاک و یا بزم و تفریح آن کس خرج میشود و نیم آن در اقسام خرافات  
 جمعیتی خواه در نزد و نیاز و امور و رسوم مذمومیه بدعتیه باشد و خواه در دیگر امور خلاف شرع اسلام  
 اگر این هفت گروهیم آن در کارهای خیر واقعی صرف میشد تا بچه اندازه موجب ترقی ملت بود و در علم  
 و هنر و کتب و تهذیب اخلاق و از آن طرف بنگامیکه در آن اعمال خسران دنیا و آخرت است و این  
 اعمال خیر دنیا و آخرت بود و مگر بیشک بسیار بیش از این بلکه محتمل اقل پنج گروه و پسر در هر سال  
 در میان تمام مسلمان بند با امور خلاف بر باد میشوند و حال آنکه یک عمل نیک در هر فردی ملت نمیشود  
 همین بود حال مسلمان عالم در بین اینها رسید سال تا پنج اسلام +  
 باز غمان میکنیم که اگر بطور فرض کسی یا جمعی اراده نمایند که برای یک امر بسیار عظیمی که در آن کشور  
 و ترقی یافت گروه مسلمان مقصود باشد چهار یا یک گروه و پسر جمع آوری کنند چه مدت ضرور و در کار است  
 تا آن مبلغ جمع آید و بنظر بنده می آید که برای جمع آوری یک یک اقل یک سال و برای جمع آوری  
 یک گروه سال ضرور است و ولیکن البته اگر زینها نگریزی یا امید حصول بعضی خطابهها یا نشانها  
 خشک خالی انگریزی در کار باشد این مبلغ بسیار زود جمع آوری میشوند +  
 بنده را ابد با امور و پیشه و اعتقاد و هیچ فرق از فرق اسلام کاری نیست و هر که هر چه میکند بر آن  
 بگشاید کم و بیش بطریق آن اعمال مرا گفتگو بحث است + مثلاً در حیدرآباد و کوه است یکی منسوب به  
 علی مرتضی که میگردد نشان چرخ آن حضرت بر سنگی نقش است و دیگری منسوب به حضرت بابا شرف الدین یا  
 که تبر آن ولی در آنجا است + مردم حیدرآباد همواره هر دو و خصوصاً شیعیان کوه مولانا علی و سنی کوه  
 بابا شرف الدین و همواره گردیده اند و در میان دو عرض میکنند و هر دو مقام + حالا چنانچه گفته مرابا  
 اشتهاد است مردم کوه نیست بلکه بطریق اعمال آنها کار است + این هر دو مقام را هر فردی که میداند  
 هر چه گویم پناه بخدا اعمال خلاف شرعی که در این مقامات نمیکند میشود و همچنین در دیگر مقامات نیز که در  
 بیایم هر چه در هر روز و هر چه در هر روز و هر چه در هر روز و هر چه در هر روز و هر چه در هر روز

آنها را یک واحد بدانند که آنها در آن مقامات حاضرند که این مجال بیرون و خارج خود را در حضور آنها  
عرض میکند و از آنها می خواهد که یا که خیر آنها در این مقامات نیستند و بی این مقامات بنام آنها  
نسب اند پس در حضور آنها یا در مقاماتی که نسبت با آنها دارند نباید اعمال خلاف شریعت و خلاف حرمت  
آنها را بجا آورد + مگر افسوس است که در حضور این بزرگان مدعا هم مسیندی آنها و در نظریه مسلمانان  
یاک وزیرین و عاقلان ارادت کیش آن آب با پاک مشفق را با تشریف کتاب میوشند و هر آنکه  
و خود دیگر را هم بجای آرند + مگر باید دانست که "گرچه تیر از گمان می گذرد از کما تدارک پیدا می شود"  
این لامت را باید بر حکومت مسلمانان کرد که خود حلقه را صاحب آبکاری و در این مقامات حاضر است و در این  
اوقات و مقامات فایده حکومت بیش از اوقات و مقامات دیگر است +

بند و احکامی است در این مقام که شاید برای مسلمانان جاهای دیگر و حیب حیرت و عبرت شود +  
چندی پیش مردی از اصفهان با واسطه الناس بگه از ادانی را اگر چه در این امر و از این گه از این گه  
و واسطه نیز شریک اندا خواست که نوی سر فلک خود را بر سر تربت حضرت بابا شرف الدین شریف  
بعضی از متعلقین بنده را نیز دعوت نمود و اینها اصرار کردند که ترم در این رسم شریک نشانی باشد +  
اول انکار کردم و عاقبت با عذر اندیشیدم که این رسم را نیز ملاحظه نمودن چیزهای دیگر که بنده در آن  
لذا قبول کردم + این بچاره ده شکر ام بگرایه گرفت بسی سپید و از آن گوی که در این امر بنده از دست داد +  
چون مکان بنده از مکان او دور بود و دیگران از طرفی روان شدند و ما از طرفی دیگر و از دست رفتیم +  
شدم تا آفتاب برآمد و در وسط شهر حیدرآباد بیک طرفی گشتم + تنگی نیست که در این همه شایه بین آن  
شربت مبارک یکی هم دو گانه میجو را برای فدای یگانه بجا نیامد مگر یک قاشق سماجی در میان آنها  
بود که بند را آگاهی نیست که از نماز بجا آورده اند + بهر حال چون از دروازه شهر قدم برداشتم در میان آنها  
و بهایون و راقا دیدم پرده از شکر آنها بر کشیدم بر آن زن و دختر و پسر و مردن و جوانان از پیش  
پس روان بودند از تمام این شکر آنها آواز بلند و نغمه رفک بر شد + در وسط راه جاهای آبی است



و عنانی و نیلی و پیازی و گل اناری و امثال ذلک چه که چهرهای آنها باین رنگها بود و چه که لباسهای آنها هم بطهارت رفته و باز آمده بجای خود نشسته و غمه ساز کردند + چون بتسزل مقصود رسیدند در مکانی فرود آمدند که گفتند این مکان ما را رضائی یا مامای دیگری باین نام بود - در آنجا دیگران بر آتش بود و بطارنج میشد + باز این زنان سیاه چروه از شکر امها بیرون آمده شور و شویک عاز شوند + بنده یک شطرنجی گرفته در جای دور دستی پهن کرده نشستم و ملائطه اخباری را نمودم + درین بین یک بزرگوار که گاریها وارو و بکرایم میدید بر یک کاری و واسه بنشسته با چند کس از هم شربان خود شریف آورد - کسی مرا گفت که این بزرگوار در راه که آمده است اندکی سینه‌ی توش فرموده و حالاً میخواهد بخدمت بوسی حضرت ولی مشرف شود + ساعتی بعد مرا گفتند باید بالای کوه رفت و مراسم مذکوره را بجا آورد + بنده برخاسته با اتفاق دیگران روان شدم - نزدیک زینه اول که رسیدم گدائی تاراشیده نشسته بود مرا گفت فاعل فعلک انک بالواد المقدس طوی گفتش خود را از انبای بیرون کن مراسم سپار که در اینجا پادشاه هم گفتش خود را بیرون میکند + گفتم گفتشهای خود را بیرون میکنم ولی ترا امانت دارم و در خور ندارم + چون بر سر تربت پیر رسیدیم چادر بسیار بزرگی از گل سرخ که معلوم نیست چند سیر وزن آن بود بالای مزار او افکندند + صدای گدای قری گرون ایستاد و بیرون چرخ طلب میکردند + از اتفاق چشم بنده افتاد بر عرایض بشماره‌ی که همه سرگشوده بود و بر یکی یک عنوان فاضلی بخت و حاجت خود را از آن ولی طلب نموده بود + زنی شکایت از شوهرش را در قاری بی مری او داشت - یکی را شکایت از بد رفتاری هموی (سوکن) خود بود - یکی طفل طلب کرده بود - یکی از بد رفتاری فرین خود گفته داشت - یکی پسری خواست - یکی نوکری و روزگار چیز است و امثال ذلک + در این همه عرایض نام هر کسی صریح بود مثل فلان بی بی و فلان بی بی و فلان بی بی ششمس التا و بیگم و غیره و غیره + در آن تمام کوه پاره است که در میان بوزن که از زمان خلقت جهان در آنجا افتاده و دیده اند که خالق زمین و آسمان از میان با فاصله یک گز شکاف خورده است از بالا بیابین و

ما بین این لخت کوه زا ارادت کیشی زیندگیاخته است برای آمدن و شد + سنگیکه از آن خبر  
عبور میکردیم شنیدیم که بعضی بعضی دیگر میگفتند که حضرت ولی بعضای خود این سنگ را شگاف  
نموده + چون پایان این کوه پاره رسیدیم قبر دیگری را ملاحظه کردیم و پیرزنی پیشش مویده نازین  
را گفت "تربت بی بی را زیارت نمی کنی؟" من جواب دادم که این مزار کسیت گفت این مزار  
"پیکر بی بی است" زوجه آنحضرت + پیکر در زبان هندی بی نمک را گویند. اگر چه در این سینه  
یا لقب تا کنون بر بنده معلوم نیست مگر ای قدر میدانم که هر که بندز این بی بی طعمی تلخ کند آن  
طعام باید بدون نمک و مرغ باشد + بهر حال آن بی بی صاحب را نیز زیارت کرده روان <sup>شدیم</sup>  
بالای این کوه بعضی جاها صاف و مسطح است و بعضی جاها را مسطح هم نموده اند و صد باباط گدایی  
گسترده است از گدایان که بعضی خود برای دیگر مشاعل خود رفته اند مگر آن بساط مارا گسترده  
نموده اند و صاحبان خیر از زائرین یک سینه یا چند کوری بر آنها می اندازند و می روند + همین  
حال است در صد مازینه که بالای کوه می رود. همچنین در سراسر راه از دروازه سعید آباد تا بان  
کوه همه جا فقیر و گدا و کلاش موجود است +

چون بمنزل مراجعت کردیم سفره را گسترده و جمعی گرد آن نشستند و پلار آوردند گرم گرم  
ولی گوشت آن مانند چرم پنجه گایش سخت بود + بعضی از جوانان چیزی از آن گوشت را  
پیش کشیدند باقی را بناچار نزد سگان انداختند + سگان هم که در آنجا بیشمارند شکم سیری  
از آن ماده لذیذ نوشجان کردند ولی نه بدون جنگ و جدال با یکدیگر پس آن گاه من بسوی  
فته کتاب و اخباری داشتم زمانی بر آنها ملاحظه کردم و بعد خوابیدم. ساعت چهار کسی آمده مراجعت  
کرد که اکنون وقت رحیل است بیا سوار شو + آن بزرگوار که بار خفقان خود در گاری دو اسبه  
آمده بود گاری خود را بشتاب براند و روان شد. کسی مرا گفت که در راه و میان صحرا تمام  
مقبره کی است که این وقت در آنجا تمامی سینه های خالی میشود و این شخص با آنجا می رود + اندک  
زمانی بآن جای مقبره رسیدیم که اگر چه وقت آمدن در آنجا متوقفی نبود مگر در این وقت مراجعت

قیامتی بر پا بود و صد نامزدان و پسر و دختر از هر قومی و عشق و صفا از این گروهی که خدا آنها را  
خطاب فرموده بگوید ستم خدوانده + آن بزرگوار را با یاران نویدم که در راه و از شش  
در میان نماز اند و از نیک و بد جهان فراغتی دارند + چو قهار کارها طویل بود و ما از همه پیشتر  
بودیم لهذا ستم نشد بر بنده که آیا آن زمانی که در کارها بودند نیز کسی از آن آب حیات نوش  
نمود یا نه زیرا که چون گره زخم (سیندی را از زوری بیت آک در زمان آنها جمع میشود و جانشان  
در مگر گوی میگرد + با بنگه کاری بان خود را گفتیم که شتاب برود مگر چنین معلوم میشود که این بزرگوار  
و عهد کرده بوده است که در مراجعت این کاری بانان را بخششی نماید و لهذا اینها آورده همه کاری  
خانه او جمع شد که خارج از شاهراه بود و زمان طویلی در آنجا کث کردند + اکنون دو ساعت از  
شب گذشته و ظلمت عالم را فرا گرفته و چهری را در خانه خود کاری و نخت و نری است ولی کاری  
بانان با پیشش قدم برنی گیرند آخر الامر جمعی با اتفاق گفتند که تا آن خم سیندی تمام نشود آن  
بزرگوار بخوابد و در مکه که نیم شب شود - آن وقت کاری بانان مایوس گشته روان شدند و  
یک پس از شب گذشته بکانات خود رسیدیم +

علاوه بر اینها جان دانش ما غریب بود و ما حفظ این کیفیات رعایتند - چنانچه سابقا عرض شد  
بنده را با عبادت پیشه ایچکس موج گزری کنشی نیست و هر گونه خرافات مذموبه مسلمانان  
بظلمت نیست معلوم خواهد شد - بنام علم در بیت نیک با انگیز شود و در نین بنده راجت است  
پس در شکار (این است که یک قطعه پارچه برای یک سر تراشی لعل شود اگر یک یا دو شکر ام کران  
گردد و چنانکس از اهل خانه و قرابتیان خود را همراه گرفته پیشین مقامی برزود و یا بازده روی و در  
موت که نمایان نیست ولی بشک در این کار چهار خندان مبلغ را بر او کرده و حال آنکه اگر چهار  
را قمار تراشی لعل بود یک آنه نمایان دیگری برای تراشی سجده چهار آنه یا دیگری برای  
علاج سر یک رویه طلب کند خواهد بود (۴) اگر این همه نین و دختر جوان و خرد یا پیر را گرفتن  
و این بکانات نین و همه و مشهور یا در قدرت بیگانگان و عاشق و سر رسیدن برای کسانی که میکنند

مسلمانان در نهایت تبحر است (۳) در چنین مقامات بزرگ و در حضور چنین اوجی و کرام شراب  
و عینده بی زینت فرمودن کمال بجزئی حقیقی است (۴) اگر چه یاد یک این سبلی که در  
این امر بیعی و بولع گناه عظیم صرف شد برای خراج مدرسه یا مسجدی صرف می شد هزار بار  
فائده و ثواب آن بیش بود + بنده این مطالب را باین گونه عوام کالافام باز می گویم  
و روی خطاب من باین اصناف خلق نیست بلکه این چیزها را بولویان عالی شان و بزرگان  
و حکومت مسلمانان می گویم و روی خطاب من با آنهاست +

بنده بطور نمونه از حالت تمام ممالک اسلام و خصوصاً از حالت حیدرآباد بیان می کنم نسبت  
باین مقام کندرا باد که سالهای دراز است بنده در آن سکونت دارم + در این مقام که شهر بسیار  
آباد و محمود و پر خلقت است و بطور احتمال ده هزار یا بیشتر مسلمان در آن ساکن اند یک مدرسه  
است نه بسیار قدیمی یک مسجد بزرگ است و یک قبرستان + مسلمانان این سرزمین مانند مسلمانان  
جهان اکثر و اغلب لا یعلم استند مگر خدا تعالی بکلیت بالذمه خود بعضی از این اشخاص را بسیار صاحب  
دولت و کثرت نموده یعنی که این اشخاص از پنج روپیه ای ده روپیه می توانند در ماه اقله پنجاه روپیه  
در میان خودشان جمع آرند و بعضی دیگر از چهار آن ای یک روپیه پنجاه روپیه و دیگر جمع آوری کنند  
که صد روپیه بشود + قبرستان اینها مانند قبرستانهای مسلمانان هر مقام دیگر است تبا و خراب و  
بی بندوبست و مردگان را همه بر روی هم دفن میکنند + آن مسجد بزرگ که جامع خطاب دارد  
همیشه پیشی امام آن شاک است که مسلمانان این مقام چندان مدونی کنند که اقله خرج روشنی  
مسجد بر آید و غالباً بجای دیگر رفته و از کسان دیگر چیزی اقد میکنند + مدرسه این مقام را چه گویم  
که مقام افسوس است و از کسبه یک شخص یک آنه برای خراج این مدرسه بیرون نمی آید + در  
ایجا غم و راست که بطور جمله مستر خنده و مطلب دیگر را هم ذکر کنم (۱) اینکه این یک مثل همیشه  
در میان مسلمانان از قدیم مروج بوده است که بعضی از صاحبان دولت در جانی مسجدهای بسیار  
اند چنانچه در این کندرا باد سوای آن مسجد جامع چند مسجد خود دیگر هم می باشد که در هر یک سوای

امام سجد و ویار کس دیگر هم نماز میکنند و شبها یک سپراخ گلین در آنها میگذارد + (۲)  
 اینکه این مدرسه سکندر با ذرا یک برادر یا خواهر خردم میباشد یعنی کتابخانه است که چند اعتبار را  
 در آنجا ملاحظه مینماید مگر اجزای این کتابخانه تا بنده دیده ام از چهار یا پنج کس پیش نیستند +  
 ولیکن برخلاف آنچه اکنون ذکر شد در این سکندر آباد اقطا در هر سال صد عروسی -

بسم تسبیح خوانی رسم سرتراشی ختنه گل پوشی حقیقه نذر و نیازهای سمعی - تعویذ و طلسمیه - چلیم  
 تازه میورود - و هم و چشم مروگان - و بسیار کارهای بیهوده و دیگرها آورده میشود که از اعلی گرفته  
 تا اونی همه شریک و شامل اند و اگر هر یک صرف ده روپیه زیاد از حد اعتدال خرج کند یک هزار  
 روپیه میشود - مگر همین است بعضی ازین رسوم ما و نیازها که بجای سمعی و ناهایز است و در هر یک اقطا  
 چنانچه روپیه زیاد صرف میشود و باطله چهار روپیه در سال هفت بیاد میروند و حال آنکه نزدیک سلمان  
 واقعی و مستحق از آن میخورند و پوشیده میگردند - نه یک طفل از آن علم حاصل میکند و تربیت معقول  
 میشود و نه چهره روپیه از آن بعد از خرج مدرسه یا برای روشنی مسجد یا در تعمیر قبرستان صرف میشود  
 و خدای تعالی در حق این اشخاص فرموده است **وان المسرفین هم اصحاب النار +**

همین است حال شیعه و هر فرق دیگری از مسلمانان + اگر چه در مذہب مختلف اند ولی بموجب  
 این کلام که بر سر زبان همه است "هر ملک و هر رسم" یعنی انا وجدنا ابانا علی امة و انا علی  
 آثارهم مقتدون در رسوم و عادات و روایه های بمعنی و خرجهای لوجج و اعمال خلاف شرع همه  
 یکسان اند + من از کارهای فرقه شیعه پیش و کم با خبر استم مگر بجای ذکر آن ما اینجا نیست - همین قدر  
 میگویم که مثلا آنچه در ایام محترم برای امام حسین علیه السلام میکنند معلوم نیست که اگر خود امام حسین  
 و این ملک ممکن باشد که تشرف آرد با او چگونه سلوک خواهند کرد + برای شهرت و نام آوری  
 مجالس متعدد و پانصد و بیست و پنج روپیه در کارهای خیر و دیگر صرف نمی نمایند +

مگر آنچه مسلمانان از بیچ فرقه از من ریخته نشود زیرا که این حالات مختص هر یک فرقه با اهل  
 آنست بلکه از بیچ فرقه اهل هر ملک و هر فرقه از اهل اسلام همیشه باین حالات در لود و انده

و گذشته ازین غرض فقیر صرف این است که مسلمانان در هر زمانی از آن کارسانی که قاعدگی  
 داشته اند بر احوال عموم خلق الله و باعث ترقی ملت آنها بوده بسیار کم و بندرت کرده اند و در  
 کارهای دیگر که ابتدا مفید بر احوال خلق نبوده اند و غالباً خلاف شریع اسلام بوده اند بسیار  
 کرده اند. برای مثال عرض میکنم که در تمام ممالک اسلام از ابتدا مساجد بیشجاری ساخته  
 که اکثر و اغلب خراب و ویران افتاده اند چنانچه در حیدرآباد و اطراف آن دیده میشود و صد  
 مسجد کوچک و بزرگ که بعضی بزرگ هم هستند در صحرا و سنگلاخها بنا شده بچند و نه اقدم  
 افتاده اند خراب و ویران. امروز هم هر صاحب دولتی از هر صنفی و از هر جا و بهر نحوی که دولت  
 خود را حاصل آورده باشد مسجدی می سازد + مگر بهیچ وجه از آنجا که یک مسجد در هیچ متاعی  
 دیده نمیشود + و حال آنکه بهر حال باید بداند مقدم باشد بر مسجد زیرا که در درسه معرفت خدا  
 حاصل میشود و در مسجد صرف نمازی میشود بدون معرفت + مگر ما باید بگوئیم چنین معلوم میشود که  
 در ازمنه پیشین نمازی پیش از این زمان مابوده و امروز هم با نمازی معرفت بی نهایت بیش  
 است از بی نمازی با معرفت + غرض آنکه کارسانی که همیشه در میان اقوام متکذبه و دیگر و امروز  
 در میان اهل یورپ مایه ترقی بوده گاهی در میان مسلمانان وجود نداشته و امروز هم وجود دارند  
 هر چند که دولت هم در میان آنها نبوده و هست مگر دولت همیشه در غایت تمام حقیقی خود صرف شده +

## اجمالی از شرح حال بن فقیر

باید دانست که این شرح حال فقیر نیز سراسر تشکیل است از بیان همدردی و اخوت و  
 مردت و فطرت عموم اهل اسلام و خوانندگان باید در همه جا در نظر داشته باشند این کیفیت  
 را + این شرح حال کمالی خواهد بود که اصل دولت مطلب معلوم گردد و کتاب هم حجم نشود +  
 قاعده کلی جهان و جهانیان و هر قوم در سراسر زمین این بوده است تا باین دم و خواهد بود  
 تا بهمان موجود است که بموجب بود و باش در یک خاک خاص و یک قسم عادت خاص یک منبع تمدن

و زندگی خاص و یک طبیعت و سرشت و زبان خاص و از همه بالاتر یک بن وند بهیچان اگر شخصی  
 از اقصای مشرق برخاسته باقصای مغرب روان شود خواه بازاره سیاحت و مسافرت باشد  
 خواه بازاره کسب و تجارت باشد - خواه بازاره جلب منفعت یا بازاره گدائی باشد بالضروره  
 و مجبوراً باید بنحیض استقیم برود و در نزد جنس و قوم و ذات و هم دین و هم مذہب خود و صحبت آنها  
 بسر برود و هر حاجتی که دارد از آنها و بدستگیری آنها حاصل کند - و غایت نشیخه اینهمه بپردوی  
 و اخوت است - اگر این کیفیات باعث و در میان نبودی هیچ فردی از افراد بشر را بجهنمی نبود  
 و نتیجتاً آن بهشت و تمدن و بپردوی و اخوت و مروت در جهان وجود نداشتی و ارسال رسول  
 و انزال کتب هم کفایتی ضرورت و فعل انفرادی و تمام اولاد آدم درینوقت ماتد بهائم و حشرات  
 الارض و صحرا را برانگیزد بودندی +

از آنطرف حکمت بالغه خداوندی در آفرینش بنی نوع انسان متمدن و بهر حال محتاج  
 بیکدیگر و تماماً غیر مساوی در حالت و طاقت و دولت و کمند و هر چیز دیگر کیفیت دیگر همین  
 که بهر حال و در هر احوالی از یکدیگر یاری کنند که آنرا (یعنی آن یاری کردن را که صورتها و  
 حالات مختلف دارد) و میان بنامهای مختلف میخوانند مثل حمیت - آدمیت - انسانیت - بپردوی  
 اخوت - مروت - مروت - فتوت - مرواگی - جوانمردی - بهمت - جوو - سخا - بدل - دوستی -  
 اتقا و - اتفاق - وفاق - جانفشانی - جان نثاری - و امثال ذلک - و نیز همین حکمت بود  
 در اینکه خدا تعالی غالباً گروه قلیل را صاحب این کیفیات و دارای این خصالی و صفات  
 مذکوره بالانورد و بسیار دیگر را نسبت بان گروه اول ضعیف - کم طاقت - بی زایایی و دانش  
 جاهل - عاجز - فقیر - بیچاره و امثال اینها خلق فرمود پس بهر حال قانون کلی جهان و  
 نظام عالم بر این قرار یافته است که بنی آدم همه بحسب حالات مختلفه خود یکدیگر یاری کنند و بجهنمی  
 کسانی که دارای آن کیفیات و صفات اول هستند از کسانی که دارای کیفیات و صفات ثانی  
 میباشند - بچاره آخری کسانی که صاحبان دولت و ثروت استند خدا تعالی مقرر فرموده است که

شکستنی حال کسانی باشند که بی نوازی نان و بیچاره اند + پس این کیفیات تمدنی و احتیاجات  
خلق است بیکدیگر که یک بنده خدا را از امر بکار برداشته بملک بندی اندازد و دیگری را  
از بند بلند کرده به چین میبرد و به هر فردی از افراد خلق واجب است یاری کردن از هم خلقان  
خود + اگر این امر بر اهل اسلام بطور عموم و اهل دانش آنها بطور خصوص معلوم شد اینک فقیر  
می آیم و در بیان شرح حال خود که بحقیقت شرح حال تمام مسلمان جهان است +  
فقیر از ملک خود که بر آدم چون سایر بندگان خدا که ابتداء بار اوده حصول ثانی و کسب ثرو  
ثانی از ملک خود می آیند بار اوده آن بر آدم که بهر صورتی باشد یا بگدائی یا به کلاشی یا بطور  
دیگری چند صبا می در بعضی بگام و چند روپیه از بزرگی گرفته بوطن خود مراجعت کنم + از آنجائی که  
خداستغانی بابر مصالح بسیاری که جز او هیچکس نمیداند طبالع و خصال بندگان را بی نهایت مختلف  
خلق فرموده دو حالت نیز وجود فقیر خلق فرموده است که نمیدانم نیک اند یا بد و نیز نمی توانم گفت  
که این حالات رحمت الهی میباشند و وجود من که باید برای آنها شاکی باشم پروردگار خود را  
یا نعمت اند که باید شاکی باشم از او + مگر بهر حال من این دو حالت را رحمت و نعمت خداوندی می دانم  
هر چند که از آنها صدقات و مصائب بی غایتی من وارد آمده است و تا ایندم بسبب این دو حا  
لته روز خوشی ندیده ام و تمام در آفت در بوده ام + احوال اینکه همیشه بالطبع و از طفولیت از صحبت  
عموم خلق بر کنار بودم و نمی توانستم که در صحبت مختلف مردم بسر برم و با هر فرقه و گروهی بسازم  
و خوش باشم خصوصاً از صحبت کسانی که از نیرل و یار و مستخرجی و شوخی و از اینگونه چیزها و  
کارها خوش اند + ثانی اینکه از وطن خود که بیرون آمدم بحالت و صورت سایر اهل ملک خود  
و از جهان بخیر و بی پروا بودم مگر در اندک زمانی حالت من و گرگون شد یعنی آن زمان باین  
خیال و در این حالت نبودم که بعد از آن کتابها و رسالهای متعددی نوشتم از قبیل این کتاب  
همه در هدیه و اعانت و اصلاح حال عموم برادران و بی خودی زمان درازی نگذشت که این  
خیال بکه چون لا علاج بسر من افتاد + اگر این دو حالت را عاقبت خیر و نجات بکنیک باشد و این



شایع سخن روزگار آن برقی آید موجب شکر گذاری خواهد بود از آن حکیم علی الاطلاق که شش ماه  
از او مانده مراد رنگ بندیدل خود تمام ایام حیات من که دیگر زوی وطن و دیار و الدین و  
برادران و خواهران همیشه و از آن خود را ندیدم تا امروز و ابد امید از بازگشتن به وطن هم قطع نموده ام  
چون طبیعت آن بزرگ مانند سایر بزرگان و صاحبان دولت و ثروت اهل اسلام شایع و از  
پرتال سفره بی نهایت خوش بود لهذا چند روزی بعد بنده ترک آمد و شد او را گفتم و چند سالی را  
در مکان شخصی تاجری اقامت داشته چیزی مینوشتم و در عوض آن چیزی هم میخورم پس  
یکسال بطرف بارس و گفتم و رفتم و آن زمان تازه آن شهر بقبضه انگریزان در آمده و بهر حال  
از مردمان آن صفحات هم بوی همدردی بشام نمی رسید یعنی که بوی همدردی را خود هم نشنیده بود  
پس از آن قسمت شده بود که باین خاک پاک یعنی حیدرآباد فرخته بنیاد و رفتم + اگر چه شب  
و عا میکنم که خدای تعالی این ریاست را مدام برقرار دارد و رئیس این ریاست را یکصد و بیست سال  
عمر و بدو سالی عافیتش را از سر بیگانه و آشنای این زمین باز نگیرد و خلق این ملک را توفیق  
چرگونه عمل خیر خصوصاً همدردی و مروت عطا کند مگر تحقیق که خلق این ملک خواه علی باشد و خواه  
غیر علی غالباً گاهی از همدردی بوی نشنیده اند و از اخوت و مروت و مردی خبر وار نبوده و  
و این خاک و آب و هوای آن چنان است که هر کسی چند روزی قدم در آن نهد صورت و سرت  
خلق آنرا حاصل میکند و خوی آنها را بگیرد + اگر چه صاحبان دولت و ثروت درین شهر بسیار  
و کردار بازر در هر سال بر پا میشود مگر یک پسیه و یک جبه آن در راه رضای خلق و در همدردی  
و اخوت خرج نمی شود و بطرفی نیک صرف نمی گردد زیرا که خارج بهیچ وجه در این ملک بحساب است  
هر کس که بی پسر یعنی تکبخت و خوش نصیب خوش قسمت است در این سرزمین در بهشت برین است  
بر خلاف آن هر که با پسر یعنی بدبخت و آسمان با او بر سر قهر و غضب و کوب نصیب او در تنقیض است  
با دوزخیان قرین است + هر چند که این حال خاصه این ملک نیست و در تمام ممالک اسلامی  
همیشه بر این متوال بوده و امروز هم بر همین متوال است مگر چنین معلوم میشود که این ملک و این

خاک فوتیت داشته باشد بر سایر اقطاع زمین که در قبضه مسلمانان است + مثلا اگر علم و هنر و  
کمال هم در جهان و در میان اقوام متقدمه عالم قدس و قیمتی و در این سرزمین هزار خرمین علم و هنر  
بیک بولصیت قسمت برابر نیست - اکثر اصناف و صنایع در ذیل در کمال خوشی بسر میبرند و اکثر  
اصناف شریف و نجیب و عزیز در حالت پستی و بیوفای روزگار میگذرانند +  
ولی باید دانست که در اینجا مطلب بنده و دیگر است + در تمام ممالک اسلام خلق چنین  
می پذیرند که هر کاری را باید پادشاه یا حکومت بکنند + مثلا در حیدرآباد و امرا و صاحبان دولت و  
مقدرت چنین میدانند که اگر غریبی و از و این شهر شود باید از کیسه پادشاه یا خزانه عامه هر یک  
چیزی با و داده روانه کنند + یا آنکه ساختن مسجدی و شفاخانه و یتیم خانه یا مسافر خانه و امثال  
اینها و مدو طبع کتابی یا صدقه کار خیر دیگری ازین قبیل کار حکومت است و باید از زر حکومت بشود  
وزرای آنها باید در طرق بسیاری همه خلاف شرع و انسانیت بر باد شود + ولی چنین نیست و نباید  
چنین باشد - این امور کار افراد قوم است که همه بالاتفاق یا هر گروهی جدا گانه و بروحق یک ضابطه  
خاصی همیشه هر فردی با اندازه سمقدرت خود از پشت آن انی میت روپیه و زاید ازین بدیده باین  
کارهای خیر بسیاری صورت می پذیرند + بعضی از صاحبان دولت هستند که میتوانند هزار روپیه بدهند  
و اگر خیرهای بعضی را موقوف سازند یا تخفیف دهند از این مبالغ هم زیاده میتوانند + در همین وقت  
صبح شنبه ۲۴ محرم الحرام شخصی بیان کرد که شب گذشته عروسی را از سکندرآباد به حیدرآباد بردند  
با دستگاہ شانانه - مهر آن عروس یک لک روپیه و یازده هزار روپیت و پنج اشرفی بوده و  
هر طرفی که در همین عروس و آرد بوده اند نقره بوده است + البته در چنین عروسی پنجاه هزار روپیه  
دیگر هم بر باد شده که ممکن بود صدقه کار خیر از آن شود و بسیاری از بندگان خدا همیشه از آنها  
بهره مند شوند و ترقی کنند + ولی این مرسوم چنین توغیفات راکی حاصل میکنند که اودی آنها  
شیطان و هوای نفس است و از عبادت و بندگی و مروت و مروت خارج اند +  
چون بنده از جهان اوائل اندکی از حالت روزگار باخبر شده بودم و همیشه شوق بر این

داشتیم که اگر ممکن شود از من برآید از حالات زمانه چیزی به میان خود را آگاه سازم لهذا شروع  
کردم نوشتن بعضی از کتب و رساله‌جات به از آنجمله کتابی بود در یک علم بسیار شریف و فائده  
که در زبان انگریزی "پولیتیکل اکانمی" گویند و در مکرانی بی نهایت ضرور است و گمان می‌کردم  
که در حیدرآباد بی اندازه از آن قدر شناسند و خصوصاً سه ساله جنگ اول که بسیار مردم  
تعریف می‌کردند که بی نهایت ساعی است در ترقی و سرسبزی و افزایش زراعت و دولت ملک خود  
و قدر دان اینگونه چیزها و اهل دانش و نبش و مردم شناس است مگر بعد معلوم شد که هیچک  
ازین صفات در وجود او نبود و شهرت بیجانی بود به آن زمان با خودی اندیشیدم و از خوشی  
در جامه خودی گنجیدم که اگر سه ساله جنگ قدر این کتاب را شناسد و مبلغ معقولی بطور انعام  
عنايت فرماید ممکن خواهد بود که ملک خود مراجعت کنم یا آنکه مانند دیگران منصبی یا وظیفه قرار دهد  
و بجامه تا می‌برم به مگر افسوس است که چنانچه گفته اند "ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال کاری که  
فلک نمود ما را چه بحال" عاقبت الامر پس از سه سال پریشانی و سرگردانی و یاس آن کتاب را  
باز پس گرفتم و شخصی فارسی شنا پرچی آنرا به اقبال الدوله داد و بالجمله آن کتاب از دست بنده  
برفت و گمراشد و بیست و هشتت مرا شکست و یک پید از آن محنت چند ساله عاید من نشد آن وقت  
داشتیم که در ذوق فردوسی چه بوده مگر این قدر بود که او را فرمان دادند که آن محنت را بکشد و مرا  
قرمان نداده بودند +

ابتدا خدمت خوانندگان این اوراق عرض نمودم که این شرح حال و سوانح عمر خود را اگر  
بنده بخواهم مفصلاً بنویسم که مشتمل است از حالات و اوقات به هم سال زیست بنده در ملک هند  
که ۳۵ سال آن را در حیدرآباد قلع بنیاد بوده ام بی نهایت طویل و جگر خراش میشود و بی اراده  
بنده این است که خلاصه و کتب اینهمه واقعات را مانند شتی نمود از خواری تحریر نمایم - لهذا عرض  
میشود که از ابتدا فقیر و سکنند را با در حال اقامت افکندم و تا امروز هم در آنجا سکونت گزینم - از همان  
اوایل که در امیدواری عنایت محسوسه لاریجک چند سالی بسر بردم و پس از آنکه برای حصول کفالتی

مجبور بودم که از در جستجو کنم و نیز بسبب آنکه بسیاری اوقات باید آنکه بعضی از صاحبان  
کرم بهمدروی چیزی عنایت فرمایند برای طبع بعضی از کتب بنده اقله جمعی از این سنوات را که  
در حیدرآباد بوده ام در طی مسافت فیما بین سکندرا با و حیدرآباد و در این زمان و ایاب بودم  
و غالباً پیاده و امروز هم همین حال است. حضرت علی مرتضی با وجود آنکه هر روز در محاسبات  
آبایی میفرمودند از باغات یهودان و برای هر دو آب که می کشیدند یک دانه خرما می گرفتند و در آنها  
مبارک آنحضرت آبله برآورده بود و فلک میفرماید مشتقان لا ثالث لهما المشق بالاقلام  
و المشق بالاقلام و این هر دو از ابتدای نصیب من بود و خصوصاً در حیدرآباد و مگر جای عبرت است  
که با وجود طی ده دوازده میل مسافت و تباہی دریا سه روز از ایام هفته باز چندین کتاب  
حجم و ضخیم و صد بار ساله نوشتم که هر یک کم از کم از سه یا چهار جزو و بعضی از چهل یا پنجاه جزو کم نبود  
این همه کتاب و رساله را محض در بهدروی و برای بهدروی و ترقی مسلمانان نوشتم بمقتضای  
کیفیات مختلفه در همین وقت ده دوازده کتاب نامطبوع نزد من موجود است و همه مفید

و ملی نتایج این همه محنت و خدمت از مسلمانان چه بدو چه شد در ذیل شرح میشود  
اقول - اگر چه بنده اهل این خاک نبودم و بلحاظ بیگانگی ابداً مرا حتی بر حکومت و خلق این خاک  
نبود و بی لحاظ آنکه مسلمان بودم و در پای تخت ریاست مسلمانان وارد و شدم البته حق هم درستی را  
داشتم - و گذشته ازین در این ریاست مردم هر گلی پیرو هر دین و آئینی بیاب شدند و این خوان  
عظیم گسوده است و چه دشمن و چه دوست بخوند و میسزند و بسیاری از حقوق خود هم بی نهایت زیاده  
خورده و برده اند و میخند و میسزند - بلکه بسیاری بطور زوری و نکواری و خیانت بصاحب مالک این  
خوان گنهار برده و خورده اند و همین قدر است که ما باید پوسته دعا کنیم که خدا تعالی این رئیس را عمر  
طولانی در در عنایت فرماید و این ریاست را در این خاندان آصفیه تا قیام قیامت برقرار نماید  
و بی آنست جاری نگردد و در مگر چیزی که بود و هست فرق میان من و دیگران که من باندازه  
خرداک شوقی بهره گرفته ام و دیگران باندازه خرداک سل و در گذارند و در این است که من بی نهایت

بد نصیب کم قسمت بوده ام و دیگران بی نهایت خوش نصیب و پر قسمت بوده اند +

و دم - هنگامیکه من قلم بر گفتم نوشتن بعضی نصاب و در هر دو محض بهبودی اهل اسلام  
و نیز بهبودی این ریاست بعضی گفتند که کسی ترا فرمان داده است که این کتاب را در سالها را  
بنویسی و اگر فرمانی نیست ترا از کسی چرا فعل لغوی میکنی و باز از مردم شکایت داری و ترا هیچ سببی  
نیست که شکایت کنی + بیشک این سخن درست و بجای صحیح است - و لیکن اگر خردندان صاحب  
تمیز کامل و با انصاف و همدردی نوع خود این امر را فیصله نمایند که این کار را عمل صحیح کار  
و با عوایب و خدمت به پدیدمان و خصوصاً قدرت بر این ریاست و اهل این ریاست محسوب نیست  
بنده تسلیم میکنم - و اگر انصاف دهند که این کار هم در شمار کارهای نیک و خدمات عالی شان محسوب  
است پس بنده دعوی آنرا میکنم که بنده مستقیم یا بنحو غیر مستقیم خندان که من خدمت بعوم اهل  
اسلام و اهل این ریاست کرده ام به یکس دیگر کرده است - و لهذا امر از روی در کار بوده است  
و اگر آن نمر و چنانچه باید و شاید بین من رسیده است من حق دارم که شکایت کنم + و گذشته ازین اگر  
بجای ادای نمر و مراد بجای از من رسیده است بیشک جای گله و دلواپس است +

سوم - ( ۱ ) چنانچه ابتدا گفتم با وجود آنکه من بیگانه ازین ملک بوده ام و مرا حق نبوده  
است باین ریاست اکنون ۷۰ سال است که از خزانه عامره و از خوان عمیم رئیس این ریاست  
زاده باشم و هر ماه یکصد روپیعه مفت بمن میرسد که بحقیقت جسم و جان و دماغ و خون و گوشت  
و پوست من و اهل و عیال من پرورده نعمت این شاه هر ذره غریزاست و بر من نرسد است که  
هر نفسی هزار شکر احسان او را بجا آورم و هر دم از خدا تعالی بدعا طلب کنم که عاود یکصد و بیست سال  
گردد و همیشه وجود مبارکش صحیح و سالم و در مدام و انبساط و خوشی و راحت و از هر آفتی دور  
و دولت و اقبال و جلال و جلالتش روز افزون و این ریاست او در دوران او بدام بر توام و  
از هر آفتی بیصمون با و تا بصبح قیامت و دشمن جان و دودمان و ملکش در کام تنگ  
بد گرفتار مانا و +

رباعی

ای شاه ز نعمت تو باشم در پاسن تنگ نه بود دیگر نامم  
از نعمت تو بود مرا خون لعل ووق کا فریوم از که قدر آن نشاسم

(۲) مگر حصول این مبلغ و وصول این نعمت در زمانه سرسار جنگی اول و ثانی نشد بلکه در زمانه سر آسمان چاه جنت آرا گاه شد + (۳) طرق حصول این یکصد روپیه هم بدون جهات خاصه و اسباب غیر معمولی نبود یعنی ابداً بلحاظ این خدمات و قدروانی ازین قلمزنی مانده بود بلکه خاص از روی رعایت و عنایت بود اگر چه باز این هم خوب و باین هم قانع و شکر گزارم + (۴) واسطه این کار الحق ثواب عا و الملک بهادر و ام اقباله بود و من باید مدام شاکر و ذاکر او باشم و بی باید دانست که در این هم سبب دیگری بود جز بخش خاطر بنده از جناب مدوح یعنی جان نبود که ذاک صاحب معظم الیه لطیف خاطر یا بلحاظ من و تکالیف یا از روی قدروانی کار مانده و شجاعت حقیر این عنایت را در حق حقیر فرموده باشد بلکه جهات دیگری بود که در این مقام ذکر آنها مناسب نیست همین قدر است که مرا اندک بخشی بود از جناب معظم الیه و از اندیشه آن "که شاعر چو بنده گوید  
بجا ماند بجا تا قیامت بجا" قلم برگرفته در خواست صد روپیه برای بنده فرموده و در باطله درین وقت باید فقیر مضمون این شعر سعدی که فرموده "آز آنکه بجای تست هر دم گرمی خورشید  
از کند لجزی سستی" قلم ریجات آن رعیندیگی (دبواق بنجام رعیندیگیها از همه اهل جهان) در کشیده  
شکر احسان جناب اوستشان را بجا آرم زیرا با وجود آنکه هم در دست و ارم و در باب همد روی شویم  
لکن است که کسی جمله بر من آرد و بخورد خلاف شرط همد روی است احسان فراموشی و اصل  
شکایت از انبای سوزگار خلاف عقل سلیم است و جاوه مستقیم +

چهارم - ابتدا هنگامیکه بنده مضمونی می نوشتم در اخباری که تازه در حیدرآباد جاری  
و اخبار ابتدائی بود موسوم به "دشفاق" بسیاری از مردم حیدرآباد پیوسته مرا می گفتند تو بسیار  
سخت مینویسی و دشنام میگویی + قاعده و نیاست که هر خبری که ابتدا وجود هم میرساند که

قبل از آن مردم ندیده و نشنیده اند چیزهای بسیاری نسبت بان میدهند و خصوصاً جهالی مثل  
اینکه تگراف را اول تجزیه میدادند و بحقیقت از تجزیه هم کمتر نبود و لیکن امروز تگراف بدون تا  
هم پیدا شده و هنوز بسیار چیزها هستند که از تگراف هم عجیب و غریب تراستند + خلقی که گاهی  
حرف حق نشنیده اند چون یکبار می شنوند گمان میکنند که و شناسام است + بالجمله اخبار مذکور  
چون اخباری که در حیدرآباد و ایران (بلکه در سراسر شرق زمین) بزاوند و مجروریکه پای گرفته اند  
و قاتقان در رسیدن در همان خرد سالی از جهان روان شد + پس از آن بنده شروع نمودم  
نوشتن بعضی از رساله ها و کتب که موقت بروم می و اوم و همچنین مضامین بسیاری که در روزنامه ها  
بیرونی درج میگردم + زنده رفته مردم بزم و عادی شدند از طریق تحریر من و خاموش ماندند مگر  
چنان گمان میکردند که این بیچاره بچندی را فریاد میکند و چون دید که فریاد او بگوش کسی نمیرسد  
خود خاموش میشود + مگر چون دیدند که من در طریق خود ثابت بقدم استم و هرگونه سخت و سست  
زمانه و نا بهنجاری و بد رفتاری و بد کرداری اهل زمانه در ساخته ام و در پیروی سوای خود قدم  
استوار و اوم نوای خود را در هر گونه کردند و شروع نمودند بتعریف و توصیف کردن و پیوسته مرا  
گفتند که الحق تو بسیار محنت میکنی در خدمت برادران دینی خود و هیچکس دیگر چون تو خالصاً  
وجه الله و بجز خدمت نمیکند برای بهبودی اهل اسلام هدایتی جزای ترا بد + چون من سوال  
میکردم از اثر این همه محنت میگفتند که بیشک اثر کرده و میکند و باین سخنان من همیشه کمال خوشنودی  
را داشته ام که کلمات من و در قلوب هم در میان من اثر کرده و میکند و بحقیقت هم بایستی اثر کرده باشد  
زیرا که حق مینویسم و بغیر من و از روی همدردی و محبت دینی خواه کسی بشنود و خواه کسی نشنود البته  
کسانی که این بیانات را میگردند بسیار معدود بودند و هنوز مرایقین است که بسیاری از سخنان  
حق من ناخوش اند و بسیار هم کم اثر نموده است در قلوب فاق +  
اما اهل ملک خودم که خدا آنها را توفیق خیر دنیا و آخرت دهد و در طریق حق و صراط مستقیم هدایت  
فرماید همیشه برکت و نوشجیات من بدیده استکراه و استخفاف و بی پروائی ملاحظه فرموده اند تا امروز

و همیشه مرادشمن دین و ملک خود و بی غیرت و بی حمیت و بیدین خوانده اند و دشمنانها گفته اند و  
اراد و زور و کشتن نو و اند و بوقع مرا کشتنی و سوختنی و سزاوار لعن و لعن و انسته اند و اگر چه  
بحققت چنین پیش از نیم و بی بر خوب خیال و پندار آنها به ابتدا یکی از آنها قلم برگرفته و اینها  
چیزهای بسیاری که در وجود خود و دشمن بود و نمت های سخت نامر اواری در حق من نوشت + بار و  
بنده در اخباری که اسم باستهای آن آزاد بود و مضمونی نوشته بودم در آزادی همی از سمرقاند من  
بزرگوار می رفتند و از خواهش نمودند که جواب آنها بنویسد + آن بزرگوار قلم برگرفته ابتدا شرح طلبی  
در خدمت آزادی و از آن پس هزار و دشنام و صد نعت نسبت بشخص آزادی مو بودم که سراسر  
بشکل دشمنان فقیر بود بزرگداشت + اینها برای چه بود محض برای این بود که از روی غیبت بهادر و  
راحت و خیر خواهی صادق و واقعی من همیشه می نوشتم که اهل ملک من متصف اند بعضی از صفات  
نامحور و که باید از خود دور سازند و در حکومت و سلطنت آنها اصول و قانون نیست و باید جاری  
اینها بجواب من میگفتند و مروی هستی که لایق نوشتن این چیزها نیستی و خود سراسر پاپایی چرا معایب  
اهل ملک خود را ظاهر بیساری که دیگران آگاه شوند چه و مگر آنکه میگفتند همین گونه اصول و همین  
قوانین و همین بی انتظامی و ظلم و جور و عدم آزادی برای ملک اهل ملک بهتر است از اصول و قوانین  
کفار و مردمان فرنگ و تو کافر می که نام اصول و قانون را بر زبان جاری بیساری + مگر در این وقت  
غیر هزار شکر میگویم بدرگاه خدا که عاقبت الامر پس از نوشتن و محنت سالهای من و با وجود آنهم  
دشمنانها که من شنیدم یکبار اهل ملک من از خواب غفلت بوشش آند و دانستند که ملک را  
اصول و قانون و آزادی در کار است و بدون این چیزها فکرانی محال است + مگر هنوز هم اهل ملک  
از من را معنی نیستند و هنوز هم دشنام میگویند و لیکن من در حق آنها دعا میکنم که خدا آنها را براه راست  
و صراط مستقیم هدایت کند زیرا چنین معلوم میشود که "ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است" هنوز  
مجلس شورای ملی ما کماکان قوام پذیرفته و کسانی که در مجلس یا خارج آن مجلس هستند اهل حق  
و جاه طلب و نیازمند و طالب زور و استیلائی فاجعه خود میباشند + و با همه تا این نفسانیت را



از خود دور سازند و بموجب اصول هر کسی صدرا مقدار اختیار خود را نشناسد سزاوی و واقعی در  
ملک جاری نشود. و عموم خلق ملک علم نیا خوانند. ابداً امید نیست که ملک با انتظام و قوم با  
انسان فریبند شوند.

پنجم - نتایج این همه من چه بود؟ - اهل ملک خود را در اینجا برکنار میگذارم که گاهی از این  
همه سخن فتنه انداخته و یکس هم شکر گزارین نبودند نیست. اما اهل این ملک - ابتدا چندی را  
مختلف طور گفتگو میکردند. بعضی میگفتند و روی صاحب تو از بس سخت مینویسی و در شام  
میگویی خلق بجز از تو و پزشکجات تو بیزارند و همین سبب است که تو نتوانستی در این شهر نانی بگفتی  
چنگ آری و مانند دیگران صاحب دم و دستگاه شوی و همیشه گرسنه. بعضی دیگر میگفتند که ما  
دیگران رای بند و رشک میرود از بخت است که سخت دوست و تلخ و ترش مینویسد و در شام  
میگوید. بعضی دیگر میگفتند (و در روی خود هم) که در این لباس و عطر و نصیحت و دوستی این سبب  
و رسالت اغراض خود را پوشیده دارد. بعضی دیگر میگفتند که عصمت بی بی از بی جاوری است  
یعنی که چون اسباب و لوازم اعمال دیگران او را بیشتر نیست لهذا بر اعمال دیگران نکته چینی میکند  
افعال دیگران را مذموم و مقبوح می شمارد. و امثال ذلک. از اینگونه سخنان و کلمات و رقی انبیاء  
و اولیاء و بزرگان هر دین بسیار گفته شد و رقی قائم الانبیا روانه شدی "کافر همه را بکیش خود  
پندارد" مگر البته این گفتگو براهی نمیکنند که جاهل محض و لا یعلم بحت و از جهل خیرانه. یا خود اهل  
غرض و دنیا دارند و دیگران را هم چون خودی بینند و چون خود میدانند. یا آنکه چندان عقل  
ندارند که هر کاری را بمقتل رسای خود بسجند. مثلاً شخصی شراب خور است و میخواهد فعل خود را  
از خلق پوشیده دارد. مگر تا چند میتواند آن فعل را پوشیده دارد و از امکان خارج است که همیشه  
فعل او پوشیده بماند. یا آنکه گروهی در حق آن شخص بدگمان یا در رشک استند که آیا واقعا شراب  
میخورد یا نه میخورد. یا آنکه یقین دارند که میخورد و چشم ندیده اند. یا آنکه جمعی از روی خصومت و  
غیبت طبیعت آن کس را منعم میسازند بخوردن شراب و با جمله آنرا که حقیقت آن امر در اندک زمانی

بسالیان ظاهر خواهد شد چنین خواهد بود که تمام مثنوی مانند پس صاحب دانش مذکور که آن کس است  
که تا بطور حقیقت امری بر او منکشف نشود یقین در واقعیت آن نگذرد +  
پس از آن حالت و طرز کلمات و بیانات مردم تغییر یافته بطور دیگر سخن گفتن آغاز کردند که  
هنوز هم چنین سخن میگویند و در حضور خودم که بحقیقت میدانم که اینها در قول خود صادق استند یا کاتب  
ولی بیشک بعضی هم صادق اند مگر بعضی از بیانات خود + مثلاً بعضی که بحقیقت دروغگو هستند  
بموجب عادت خود زیاده از حد در لیاقت من تریف و توصیف مینمایند از علم و دانش و هنر و کمال من  
و حضور دیگران و اظهار افسوس و همدردی هم میکنند باینسان "در وی صاحب هم کی از فرمان عالی  
و باغ روزگار است - در علم و دانش از اخطا طون و واسطه دور گذشته - اشعار او هیچ کس از اشعار فردوسی  
و فردوسی و سعدی نیست و از اشعار آنها تمیز داده نمی شود - بیچاره چه بختی میکند و چه کتابها می نویسد -  
تمام روز و شب باین کار اشتغال دارد - شاید تا بحال بچند کتاب نوشته است - در زبان انگلیسی  
هم بی نهایت کمال دارد - حقیقت وجودش منتهی است - و عجب بختی دارد که همیشه کتابی یا رساله  
نوشته برزخو طبع میکند و در زیر بغل گرفته مفت ب مردم میدهد - معلوم نیست که بیچاره از کجای آرد  
که خرج این کتابها میکند - بچکس از حال این بیچاره پرسیان نیست - هیچ ماهی نمیکند و که کتابی  
یا رساله طبع نمی کند و ب مردم مفت نمیدهد - مگر در این ریاست کسی از او قدر نکرد - یک ساله آن صاحب  
نزد من هست که یکی از اشعار آن این است "همه خاندان ملک خوش اند کس نرسد ز نیکو آه و کن"  
حقیقت راست میگوید - آن البته بزرگان و دانشندان و بزرگان جهان همیشه چنین در سخنی در بود  
اند - و لیکن در وی صاحب خیالی مکن که این بیچاره سخن تو را بگمان شود - اگر در حیات تو بکار نیاید  
در حیات تو بکار خواهد آمد - مسلمانان مروه پرست استند و این کتابهای ترا پس از تو بسیار قدر خواهند  
کرد و همیشه از تو یاد خواهند نمود + تمام کلمات این بزرگواران را نمی توانم در اینجا بجا بگویم و بیادغت  
و طلاقتی که بعضی از اینها بیان میکنند بیان در هیچ گنم - ولی باید دانست که من آنم که خود را نام  
"طاوس را بنفش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او بخل از پای زشت خویش" - مرا هیچ

وایش همیشه و کمال و بهتری بیش از آن نیست که درین کتب و سراج اند و ظاهر نموده ام و ایداً  
ازین تعریفهای پنج بعین معنی هم خوش نمی شوم بدان البته این بزرگواران بمرض این همه تعریف و تجویزی  
که میفرمایند اگر دست مبارک را در حیب نموده یک روپیه سکه عالی برآورده بطور سپهر روی برای  
فیلج کتابی بر تغییر بدهند هزار بار زیاده مرا خوش و ممنون و مرهون خواهند فرموده مگره چنین است  
"قرآن بر سر زبان است و زر در میان جان" آن روپیه برای کارهای بسیار مفیده دیگر است نه  
برای این کار پنج که نه حفظ نفس و روان است و نه خط سرج + بخوبی باید یادداشت که همین تعریف  
کنندگان اند که گاهی یک پول یعنی یک پیسه برای هیچ امر خیری نمیدهند و اگر صد هزار تعریف  
نخواهی میکنند که "تعریف بر سر زبان و پیسه در سویدای قلب نمان است" + احتمال میرود که در تمام  
عمر خود یک سخن راست بپدر خود هم نگفته و یک وعده با وفا با مادر خود هم ننموده اند - از این  
گروه است یک وکیل صاحب که اگر کلمه شهادتین بر زبان راند بطور یقین و روع میگوید +  
ششم - در این مدت دراز که فقیر درین شهر بوده ام بجهت چندی و متصرف صاحب بخت آنکه بپوشه  
سالها و کتابها نوشته در کویچه بازار و مساجد و مجلس و محافل عزاء و غزوی و ایام محرم  
و غیره بهر کسی محضاً گفته و داده ام با هزار مردم آشنا شده ام - بچهل کم خانه باشد در شهر حیدرآباد  
و اضلاع حیدرآباد که اقل یک رساله یا یک کتاب من در آن خانه باشد و در بعضی دیگر پنج و ده بار  
در میان این آشنایان امرای عالیشان هستند - جاگیر دار و زمیندار منصفان - عاقل و بخیر و داران  
ریاست شیعه و سنی - عرب و عجم و ترک - و کنی و هندوستانی و در اسی (و هند و فارسی) و عرض  
هر عشقی از اصناف خلق میباشد از اهل اسلام + امرآور زمینداران و جاگیر و منصفان غائبانک  
تا ما باشندگان ملک استخوانی بسیاری از عمده داران عالی شان و کلاهی صاحبان دولت  
و ثروت و کسانی که در پیش چشم بنده صدوبه صد و تعلقدار و قواب و جنگ و بهادر شده اند و کلاهی  
و بیگانه بوده و هستند + اگر نخواهم بطور تخمین بگویم تخمین که این آشنایان بجز با بیشتر شده اند  
بعضی از این ملک زخمه اند و بعضی فوت شده اند و بسیاری ازنده و موجود هستند که خدا پرست و عزت

دولت آنها بیغزاید و توفیق خیر و نیاید آخرت با آنها عنایت فرماید از این عدت مردم بطور نقیصین بخصیص  
کسین بخری مرا شناخته و می شناسند و بگرد مجالس و محافل صحبت و گفتگو هم در میان نقیصین  
آنها دست داده و غالباً هم مراد و کوچ و بازار و مجالس و محافل دیده اند که بسته رسالت یا کتب  
زیر بغل داشته ام و تقسیم می کرده ام و از میان همین اشخاص بود و اندکان گروه تعریف در تصنیف  
کننده و روغلو و وعده خلاف سابق الذاکر +

حالا باید تا اقل نبود که نه بلحاظ آنکه مراد بر آنها حتی بوده یا احسانی بر آنها داشته ام یا خد  
با آنها کرده ام که مزمن بر دونه آنها باشد و مزد خود را طلب کنم بلکه بقصد تمامی عالم بشریت  
بهیستی - هم نهی - بحدردی - اخوت - قوت - مروت - و اخلاق و ترقی قوی بر توحیح بوده  
است که هر فردی از افراد این پنجهزار یا پنجهصد کس از امیر بسیار عالی شان گرفته تا کسی که  
اقتابیت یاسی رویه و رماه آمدنی دارند بجهت قدرت و طاقت و استطاعت خود و کار بنگاری  
برای مد و مخارج این کتب و رسالت اندکی از من دستگیری کند + مگر باید دانست که ما بقیصین  
عالم جنیت و قرابت دینی مرا از انگریزان و هندوان و فارسین ابد آتوحیح نبوده است بلکه از  
مسلمان همین خود توحیح بوده + باز پیشتر آمده میگویم مراد از سنی توحیح نبوده بلکه از هم تقریباً  
خوشیعیان حضرت علی مرتضی توحیح بوده + باز میگویم مراد از هندوستانی توحیح نبوده بلکه از  
حیدرآبادی و از ویشان توحیح نبوده بلکه از صاحبان دولت و ثروت توحیح بوده + ولیکن از  
آمر او صاحبان دولت اهل تشن هم توحیح نبوده بلکه از امر او صاحبان دولت اهل تشیح توحیح  
بوده است زیرا که گفته اند الاقرب بینه الابعدا + اکنون می آیم بر تفصیل این اجمال هر  
(۱) امرای حیدرآباد و عمومات سنی و شیعه و خصوصاً گروه ثانی + از قدیم الایام رسم همه  
اسلام بوده است و این رسم این زمان و منحصر به حیدرآباد نیست چنانچه سعیدی در گلستان خود  
کیفیت ملاقات خود را با یکی از بزرگان بیان میکند و در آنجا و درین را آنگاه میسازد که بدروازه  
پادشاهان و وزراء و امرای مریدین را هر که بدون وسیله یا بدون گاری و اسباب ظاهری

بدوازه این کسان بر دو پرده و مرتبه که باشد اگر تا بشام بر پا بایستد کسی از روی پرده که تو  
 کینتی یا آنکه چند سخن نا بهنجار هم می شنود این گریبان میگیرد و آن واسن + باین سبب من  
 گاهی بدوازه این بزرگان عالی شان زفته و خیروم + (۲) مگر با حفظند هیچ گاه نمی استقانا از بعضی  
 ملازمین این امر اشیه که باند استمانی و از نگهنگار کرده ام که آیا ممکن است که نواب شاد طبع این  
 کتاب یا این ساله مراد می فرماید این اشخاص که غالباً خود نیز نیک نفس و با حریت نیستند زبان  
 افسوس و اسف گشوده میگویند "آقا چه گویم که این نواب صاحب چگونه است و چه مزاجی دارد -  
 گاهی در این عوالم نیست و باین امور اتفاق ندارد - گاهی باین کتابها نگاه نمی کند - تمام کارخانه  
 در قبضه اختیار و اقتدار فلان منشی یا فلان بندوستانی است - بدون اجازت و مشاورت فلان  
 منشی یا فلان بندوستانی آب می خورد و یک پیسه بکسی نمیدهد - این اشخاص و کسان این اشخاص  
 مثل فلان منشی و چهارپا او را تنگ گرفته و خود میوزند و میزند و ابدانی گذارند که یک پیسه بکسی  
 علاوه بر این بچاره بسیار مقروض است و امثال ذلک + مگر بنده در اینجا تمام کیفیات و واقعات  
 را نمی نویسم زیرا که دیگران همه از حالات خود و یکدیگر بخوبی آگاه اند - صرف برای نمونه منشی از  
 خوار یکی دو حکایت را بیان میکنم در ذیل -

دو سه سال پیش چندین عریضه حبت کرده بخدمت یکی از ائمه بسیار عالی شان فرقه  
 شیعه این شهر عرض نمودم شعر بر اینکه چندین کتاب نزد فقیر موجود است که برای طبع آنها محتاج  
 بدو یاری صاحبان همت قدر شناس استم اگر ارشاد و اجازت باشد اینها را آورده از ملاخط  
 سرکار عالی بگذرانم پس از مدت و رازی جوابی آمد (که رسم جواب عریض هم در اینجا مکتوم است) +  
 مضمون آن جواب این است

"مکرمی تسلیم بجواب معروضه شما منومه عالیجناب وزیر  
 سرکار عالی مورخه ۲۳ ذی حجه ۱۳۱۲ هجری قمری بمحض جواب محتشم الیه نوشته می شود که شما منسور  
 باین کسند که بصیغه تعلیقات کار را بخواهید و چونکه

نمذا جناب محقق برافسوس ارشاد میفرمایند که در این باره کاری کردن نمیتوانند فقط

نسخه خطی

نسخه خود او که ۳۱۲ الف

چونکه نسخ اول در این کتاب که موسوم است به "همدروی" نام بیچ بزرگواری را از این قبیل ذکر کنم  
بلکه نام این بزرگواری را نام مبارک میدانم که در کتاب بنویسم لهذا بعضی از کلمات این جواب را  
از قلم فرو گذاشته جای آنها را عالی نهادم + گر این حکایت پری شباهت دارد بان حکایت که  
در حکایات لطیفه ورج است "فقیری بدروازه تو انگری شد و نغمه نانی طلب کرد از آندهون خانه  
جواب آمد که بگم در خانه نیست - فقیر گفت لقا نانی طلب کردم بگم تا خواستم که چنین جواب میدی  
بنده صرف چند روپیه از جناب محترم الیه توقع داشتم و گرنه خود عینه تعلیمات و دفتر تعلیمات و نام  
تعلیمات را بخوبی میدانستم و می شناختم + شاید که چون عریضه فقیر و زبان فارسی ایرانی بود این  
محترم الیه مطلب آنرا نفهمیده بود +

چندی پیش بطور اتفاق بمکان حکیم صاحبی رفتم - و ضمن گفتگو او خود فرموده فلانی من  
در نزد فلان امیر عالی شان نوکر استم اگر شما خدمتی داشته باشید بفرمایید تا انجام دهم + گفتم  
بیشک جناب فرشته که سخنانی محضاً نقد کار خیری برای برادر موسی بکنی + کتابی با دو اوه گفتم در خدمت  
نواب صاحب پیش نما شاید پنجاه جلد از این کتاب را فی بدم خریده در میان چاکران خود تقسیم فرمایند  
یکماه دیگر باز حکیم صاحب را ملاقات کرده گفتم نتیجه عنایت جناب چه شد - گفت هنوز نواب صاحب  
آن کتاب را ملاحظه فرموده + در ماه شوال گذشته که حصه اول این کتاب تمام شد روزی علی القلیم  
نزد حکیم صاحب رفتم گفتم این کتاب را ملاحظه فرمایید که چه نام نیکی دارد یعنی "همدروی" غایب  
این نامست که اگر نواب صاحب ملاحظه فرمایند عرق همدروی او بجزکت در آید - برای طبع آن فقیر را  
مدوی فرماید + حکیم صاحب زبان به یاد برگشود و در حضور چند کس که نشسته بودند فرمود که همدروی صاحب  
اگر من این کتاب را بخدمت نواب صاحب ببرم یقین است که تازمی را خواهد گفت که کتاب را

بر میز بگذار تا بعد ملاحظه کنیم و اگر گاهی از فرصت ملاحظه ایگونه چیزها دست میدهند نزدیک سپید  
میدرد و کتاب هم از دست تو میزد + بنده با خود اندیشیدم که حکیم صاحب این معاذیر را پیش میکنند  
که توقع مرابحه را نیارود - گفتم بسیار خوب من کتاب را میبرم مگر زبان جناب که در دست خود آورده و تکلیفی  
نیست و بعد از آن خواهد رسید پس جناب زبان خیری بکرت در آرید و باقی را به نصیب بنده واگذارید  
من هزار یا پنجصد روپیه از ثواب صاحب نمی خواهم اگر چه روپیه هم عنایت فرماید کافی است +  
بسته دیگر خدمت حکیم صاحب رفته گفتم بفرمایید که خبر امیدوارید یا خبر یأس - جناب حکیم صاحب  
بر حضور خند کس فرمود "واللهما همان روز عرض کردم و ایها جوانی نشنیدم" با خود اندیشیدم که  
حکیم صاحب مؤمن است بیشک چنین سوگند میخورد و در قول خود صادق است بر خاسته از بی کار خود  
روان شدم + پیر مردی در آنجا نشسته بود گفتم "ترا فرمان داده بودند که کتاب بنویسی" گفتم  
آسمان زنی پرور فرمان داده است مرا که کتاب بنویسم و از زنی طبعان برای طبع آن مدو خواهم +  
سوال قبل ازین کتابی نوشته بودم که خصوصیت داشت بحضرات شمیمان فاضل مخلص  
و بی زبانی حضرت علی مرتضی و خدمت بعضی از این بزرگواران بروم برای مدو طبع آن + اگر چه ابتدا  
عزم خود را چوم کردم که در این کتاب ابتدا نام کسی را بر قلم جاری نشازم خواه کسانی باشند که  
از آنها شاکیم و خواه کسانی باشند که از آنها شاکر و احسانم مگر ابتدا حاجتی نمی بینم در آنکه  
کسانی که از آنها شاکر و معزین استم و آن هم عالی از فائده نیست + لهذا خدمت خوانندگان  
عرض میشود که مشوب باین کتاب مذکور الصدرا ابتدا در خدمت دو جوان رفیق کی ثواب وزیر جنگ  
و دیگری دکتر میرزا کریم خان و هر یک پانزده روپیه نقد داد + پس از آن چند کلیل هندوستانی  
و یکی دو اشخاص دیگر حیدرآبادی بعضی چغرو پیچ و بعضی در روپیه نوشته و سینه خود فرمودند + از این  
بزرگواران بعضی مبالغ عنایتی خود را تمام و کمال هم ندادند + یک سینه بزرگوار در آنجا که مکان او  
نصف دارالشفا را فرزند گرفته چغرو پیچ نوشته بود مگر بعد از مدت دراز آمد شد بسبب فقر و عدم احتیاج  
سراف خواست و در خدمت و از لای خود او را معاف نمودم زیرا که بچاره قابل ترحم است بموجب

ع "آنگه غنی تراند محتاج تراند" یک نواب عالی شان والا جاهی که اگر چه خوابی از ورقه توفی امانت  
بر او باقی است و عده فرمود که بویل صاحبی که مستداوست فرمان دهد برای عنایت چند روپیه بگر  
از چهار ماه قبل از طبع کتاب تا چهار ماه بعد از طبع کتاب و چهار ماه بعد از تقسیم آن کتابها در  
مجلس مرثیه خوانی خودش و پس از پنجاه بار تحقیق از آن ویل صاحب و سه خطه دستری قام برگز  
ناشن در کشیدیم و گفتیم "امیر ابن امیر از خلاف وعده کند توفی چه بود از کد بود بازار" +  
یک سید جلیل انقدر نبیره شخصی عالی شان پس از صد وعده خلاف از زمانهای مانعیه برای  
آنکه در خصوص بد طبع این کتاب وعده او واقع و بر آن اعتقاد کنم شوهر مشیره خود را هم گواه ساخت  
و هم ضمنین مگر آخر الامر وعده خلافی نمود و لیکن تا کنون هر زمان که در ایام محرم مرا می بیند باز سلام علیک  
می کند و در مجلس غزواتی در خانه خودش دعوت می فرماید مگر من خلاف میدانم که بجانه چنین شخص  
کاذب وعده خلافی قدم گذارم اگر چه برای خاطر امام حسین عهدهم باشد +  
کتاب مذکور را چهار آنه قیمت نهادم چرا که مبلغ گزافی در طبع آن خرج شده بود و در خانه  
آن امیر بتوسط همین سید بزرگوار در میان صد نواب و جنگ و بهادر بقدر دو صد جلد تقسیم نمودم  
در خدمت چند کس از مولویان ۱۰ و ۱۵ جلد گذاشتم که بار اوت کیشان خود بدهند و در کوه و  
بازار هم بقدر ۵ جلد را بروم و اوم مگر از اینها یکی هم یک پول سنی یک سیه عنایت نفر نمود  
و غالباً مردم میگویند "آغا صاحب تو همیشه کتابها را مفت مردم میدی مالاً چرا قیمت طلب میکنی؟"  
در اینجنگ رسم نیست بلکه عیب است که کسی روپیه یا پیسه در حبیب یا کسبه خود بگذارد و جز در ایام  
عرس های کوه شریف و کوه با شرف الدین و امثال این ایام و اگر بدرخانهای اینها کسی برود  
یا شب در ناگه بوده خفته اند یا جلاب گرفته اند + بالجمد این است عموماً حالت گرده شیب در حیدرآباد  
از امیر عالی شان گرفته تا برود بدگران که بنام حضرت علی جان میدهند و اکثری هر روزه زیاده  
عاشورا میخوانند و بر سر زبان دارند بانی امانت و حاجی + بان البته در میان امرای مشیعه حیدرآباد  
یک فیاض علیجان است که اگر چه او هم گاهی چیزی بن نداده مگر باید بگویم "اگر خبری پیش کسی بر"



که از خویش بقدر آسوده گروی - من مکرز با اول نشسته ام و صحبت داشته ام و در هر مجلس  
مرثیه خوانی او هر ساله دوسه بار بر خوان اول نشسته ام و نوکران و چاکران او نیز چون نوکران دیگر  
آمرار در شتو و بی اوب نیستند - همین دلیل است بر سلامتی مزاج و نیکی سیرت و اخلاق و عالی  
منشی او - همیشه در راه که مرا می بیند بخوبی سلامتی من میشود اگر چه مرده هستم غریب و فقیر -  
پس تو باقی و امارت و سخنی و بهادری تعریف کسی نیست بلکه اخلاق و تهذیب تو ارفع تعریف دارد +  
ولیکن در این مقام بنده باید بگویم که یک طاعون عامی از عدم بهد روی و مروت و وفات و  
وجود و رنگونی و وعده خلافی تمام حیدرآباد را گرفته و سستی و شیبه - علی و غیر ملکی - غریب و عجم -  
و حتی تعلیم یافتگان کابلها و یونیورسیتی های انگریزی هم باین امر افسوس خسته مبتلا میباشند + گاهی  
می توأم گمان بیان کرد آنچه بر من گذشته است در حیدرآباد و مخصوصه از درد رنگونی و وعده خلافی  
عموم اهل این سرزمین + خدا گواه است که بعضی اوقات چنان طبیعت ریخته شده که آب در چشم آمده  
و گویا که گرم شکسته و نصیبه خود را لعنت کرده و خود را سخت طاقت نموده ام که این چه جفاقتی  
بود که من کردم که با عدم اسباب وزر و یار و دو گار و با وجود عدم شوق مبی پروائی مسلمانان  
چنین کار عظیمی را بر خود گرفته ام که در آن خیر دنیا و آخرت نه برای خود من است و نه برای هیچکس از  
هدیایان من جز آنکه اوقات عزیز و جان عزیز خود را بر باد دهم و بر درویشان دروم + مگر بطور انصاف  
و بدون سر مونی خلاف میگویم که از میان آن محدودی که از ابتدای ما ایندم عنایتی با من داشته اند  
همیشه سه ربع سستی بوده اند و یک ربع شیبه - و از آنها سه ربع هندوستانی بوده اند و یک ربع گنجا  
پس بقول منطقیان از اینهمه قضا یا باید این نتیجه را بر آورد که غرض از دین و مذهب هیچ چیز دیگری  
نیست جز انسانیت و بهد روی - حاقظ میگوید " مرید پیر مخامم ز من مریخ ای شیخ چرا که وعده  
تو کردی و او بجا آورد - غرض از مذهب شیبه و سستی این نیست که اگر شیبه ببرد شیبه او را کفن  
و دفن کند و اگر سستی ببرد سستی او را کفن و دفن کند چنانچه همیشه اهل ملک و هم مذہبان من گفته و  
میگویند که اگر در سکندرآباد بگیری که ترا کفن و دفن میکنند + همدیها هم مذہبی صرف برای این نیست

که در حیات کسی راجح رسانند و در سختی و مصیبت او یاری نگیند و بی در مرگ او را کفن و دفن کنند  
چون مراحتی برستیان نیست مع ذلک زیاد و بر من مهربان اند در حیات من اگر در حیات من  
هم مراحتی که سپارند من بی نهایت احسان مند آنها خواهم بود + بلکه از این هر دو فارسیان  
بترند که آنها بیگانه اند از دین و مذہب من و با وجود این بسیار عنایت و مهربانی دارند با من  
پس اگر آنها مرا در غم بگذارند من از آنها بیش از نسی یا شیوه احسان مند خواهم بود + "هزار  
دوست که بیگانه از خدا باشد فدای یک تن بیگانه گاشنا باشد" + بالجمله دین و مذہب و طریقہ  
و فلان و بمان صرف اسباب و ذرائع "انسانیت و ہمدردی اند" و گرنہ خود بحقیقت پنج نیستند  
انک مسؤل یوم القیامہ ماذا الکتبت ولا یقال بمن انکتبت +

اگر چه در این وقت از ہر فرقہ محدودی نیک خصال و نیکو صفات در این شہر وجود دارند کہ  
آنها را باندہ عنایت است مگر بیشک از میان سستی ہائے بیخ اند و از میان شیہا یک ربع + یک  
نواب عالی شان میباشد کہ والد صنت مکانش سی سال پیشتر باندہ عنایت میداشت و در زمان  
حیاتش غالباً عیالتی در حق تن میفرمود و در موسم انبہ چند بار انبہ برای من میفرستاد و این بزرگوار  
نیز غالباً خوانی یا حصہ یا انبہ برای بندہ میفرستد + یک بزرگوار فلد مکان در سکندر آباد بود کہ  
نیز از ہمان اہل باندہ عنایت میداشت + اکنون و فرزند خلف سعادت مند از و بجا مانده اند خدا  
آنها را با عزت و دولت غرط لانی عنایت فرماید کمال احترام را از بندہ میکند و ہمیشہ اصرار و  
ابرام دارند کہ من در مکانات آنها در ہر جا کہ باشند روز یا شب یا چند روز و ہفتہ بمانم (اگر چه مکان  
اصلی آنها یک است و بی بلحاظ عمدہ و قرب و جوار و فاقہ خدمت خود جدا جدا ہستند) خواہ در  
مکانات خود باشند و خواہ نباشند ہر زمان کہ بندہ وارد مکانی شوم وقت چائی چائی و وقت طعام  
طعام میرسد و اگر شب بمانم جای خفتن نیز در کمال خوبی و راحت موجود است + یک بزرگوار دیگر است  
کہ سالہای دراز است بندہ پس از بیست روز یا یکماہ بمکان او میروم و تمام روز در خدمت او  
بسر میبرم و ہمیشہ میگردند و راز می شد کہ نیامدہ این مدت دراز کا بودی - اکثر اوقات اہل از مکانات

شب هم در خدمت او بسر برم + و کان فلک بعضی از دیگران هم ازین قبیل فرشتگان میباشد - و فی  
 یحیی آنچه گفتم این اشخاص بسیار معدودند و غالباً در میان ذراتها و مذاهب دیگر + بیشک اگر شبی  
 را در حیدرآباد اتفاق مانند آنقدر از هم ندیدیم خوردم کسی نیست که بحال خاطر جمعی در مکان او  
 بروم و شب را برودم بلکه بایک گفتشهای خود را زیر سر نهاده بخوابم + البته یک بزرگوار بود که  
 شد + هر ساله در ایام محرم دو روز در حیدرآباد بعنایت دوست عزیز شب را بسر میروم +  
 این دوست خود در سکندرآباد مکان دارد و در ایام محرم بحیدرآباد رفته در مکان دیگران بیشتر  
 و امسال بسیار بود لهذا درین سال بشهر هم رفتم +

در این مدت دراز و آرزو و رولم بماند - اول آنکه ازین هزاران کس که مرا می شناسند  
 گاهی یکی بمکان بنده تشریف آرد و حال مرا ببیند و احوال مرا بپرسد و از محنت من آگاهی بهم رساند  
 وقتی بزرگوار می و نده فرمود که باری قدم رنج و داشته کلمه احزان مرا بقدم میمنت ازوم خود مشرف  
 سازد - مگر نصیب ما سازگار نا بهنجام من آورا سدر راه گشت و از آمدن بازداشت و تا کنون منتظر  
 مقدم او هستم + البته اگر صاحب عهده و مالک زنی بسیاری بودم از مقامات بسیار دور بیدارم  
 می آمدند + ثانی از این هزاران کس هر یک هر بار مرا پیاده و در خواب و ایاب بروی را بگذارد یعنی  
 ستمالابین ساگر دیده است و گاهی یکی نگفته است آغا بیاد رگاری من نشین + شاید یکی یاد  
 کس از مسلمانان چنین عنایتی را در حق بنده فرموده باشند - مگر بیشک از فارسیان مگر چنین  
 عنایتی بطور رسیده است و سبب آن این است که در کس از آنها چندی نروم فارسی  
 خوانده اند و گویا که احترام است و یک کس بر سایرین هم لازم است + بالجملة این شرح حال  
 سی هیل سال است و باین مختصر تمام نمی شود " و قمر تمام گشت و با خورشید عمر با همچنان در اول  
 وصف تو مانده ایم " + اکنون باید برویم بر سر مطلب اصلی +

### اما مطلب اصلی

بیزاحت گفتیم این گفتار  
 هزل بگذار و حبه از آن بردار

آنچه را که بظاہرین شرح حال خود گفته ام بدانند پس من ندانم که یک شخص است  
 بلکه یک شخص استم از گروہی که یک قطره ام از یک محیط به من نیاید از شایه دارم و نه بیم  
 از دزدی نه از زید شاگردم و نه از عمر و شاکلی و بر این کلام یقین و اعتماد دارم  
 از خدا و این خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست

رباعی

ای بار خدا تو صاحب قدرمانی تو مالک جان و رو و هم و زمان  
 راضی بر رضای تو ام از یک اربد تو خاتم کار به از من وانی

رباعی

عزت ز تو میا شد دولت از تو نعمت ز تو میا شد و نعمت از تو  
 کس را زسد چون و چرا در کارت دولت ز تو میا شد و نکبت از تو

رباعی

بعد از تو بچسبیده تم ایمان است در راه تو ام راهتم قرآن است  
 گر جان رهوا از تم بر این مهر نشان شک نیست که این بهشت جاویدان است

رباعی

رزاق توئی واسطه اش بست نظام جاوید ز محبوب علی ماند نام  
 محبوب بود و در دل عالم محبوب این است دعای بنده چه هیچ و چه شام

رباعی

بچون اهل من بودش عمر و راز همواره در لطف تو اش با و فراز  
 اقبال بهاره باشدش روز افزون با عیش و طرب بهاره باشد و مساف

رباعی

فاطر نبود ملوئش از دور سپهر همواره بود بکام او گردش مهر

آفتابی نماید بر خشن هر دم چهر  
پریسته بود ز حق و را دیده مهر

رباعی

یار سب بدر کین مشه کار مرا  
در خدمت خون مدو گن با هم مرا  
از دست چنین کسان اگر گل باشد  
دانی تو که در دیده بود خار مرا

رباعی

در بینه تو برون همه کار جهان  
باشد ترا آشکار هر راز نمان  
از بنده شگفتی از کند کس بیجاست  
نفت ز تو باشد از تو باشد احسان

آنچه نوشتم شرح حال هزاران کرد و مخلوق خدا بود از زمان حضرت آدم تا ایندم و شرح حال  
هزاران هزار کرد و خلق است از ایندم تا قیامت + شرح حال شاک و فریدون و سلم و تور و ایرج بود  
شرح حال مالک قدیم و عظیم جهان بود - شرح حال نرون از رشید و نامون و امین و حجاج بود  
شرح حال یزید و امام حسین علیه السلام و امیری و شتران پیغمبر اسلام بود - شرح حال کور و  
اهل اسلام بود از ابتدای اسلام تا با امروز + بیان آن بود و بیان آن است که چرا همیشه حالت  
مسلمانان بر خلاف وضع واقعی جهان و تمدن و متمدنی و اخوت بود و امروز هم در سراسر جهان  
چنین است + این بیان آن است که چگونه مسلمانان ایشان ذلیل شدند و بیسویان ایشان تکی  
کردند + این بیان آن است که چگونه پوست پوشان بهیمه آسای عرب بر رویان و ایرانیان غالب  
آمدند و نیز پوست پوشان بهیمه آسای یورپ در علم و دولت و دانش و سائنس باین درجه کمال  
رسیدند + این بیان آن است که چگونه چند کس سوداگر از انگلستان برخاسته بملک هند آمدند  
و چنین مملکت عظیم ایشان را با کرد و راهها و رقابض شدند و امروز سی کرد و خلق را انکام بسر افکنده  
بلکه مهار و برسی در انداخته اند + چگونه مملکت قبطی مملکت مصر امرونی را چنین مملکت قوی ساختند  
چگونه جاپان بخردی پیشه روس را ب عظمت علی و مانی و در هم شکست + و کان ذکاب بود تا هر کجا  
که بخوابی و غور نما + کسی گمان نکند که این شگایاتی که من کردم خاص منسوب بخود کردم -

نه اینها نسبت داشتند برسی کرده مسلمان موجود جهان و هزاران کرده مسلمان آینده بهمان + آنها  
که مژند و فرستند جای گریستن بر احوال آنها نیست بلکه جای گریستن است بر احوال زندگان  
حال و آیندگان مستقبل +

در مکن اگر ما در میان یک کرده مسلمان بلکه در میان مسلمان سراسر جهان نشسته سوال  
کنیم که سبب این حالات در میان مختلف امم سابقه و موجوده چه بود و صفت و چرا باید امروز  
سیت میلیون مسلمان در روی زمین کالعدم و اجسام بی روح باشند و یک ریاست در میان  
اینها قومی و یک قوم در میان اینها انسان و با روح نباشد کجیل که با استثنای ده گس تا ما خواهند  
"نصیب قسمت اقبال" + خدا رحمت کند حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه را که گلستان خود را نوشت  
و اکثری از مسلمانان نادان را از هر صفت نیکی بازداشت - از بهد روی - فقرت - مروت - بهر صفتی  
و دانش - محنت - سعی - جهد - انصاف - عدت - اتفاق - اتحاد - یگانگی - مردانگی و دیگر صفات  
و خصال حمیده همه را بازداشت و همه را تن پرور و سست طبیعت نمود که همه بر زبان دارند " اگر  
به هر صورت بهتر و صد باشد - بهتر بکار نیاید چو سبخت بد باشد " + "دکیمیاگر بعضه مرده و سنج  
ایله اندر خراب یافته گنج او فاده است و بهمان بسیار بی تمیز از چند و عاقل خوار" + ولیکن  
نه چنین است - سعدی مردی بود بهمان دیده و تجربه آزموده و بسیار کامل و عالیشان و بهمان  
سان مجبور بود که بزرگان دین و خود خاتم النبیین صدم مجبور بودند زیرا که مسلمانان بر دین حق اول  
هم عمل نکردند و می کردند + پسران که رسول الله فرمود قرآن بخوانید در هر مقام و هر سجده  
هر آنگاه نشسته قرآن میخوانند اگر چه ابدان خدای واقعی آیات قرآن را نمی فهمیدند - لیکن هر زمان  
که رسول الله فرمود بها و کنید یک بهمان و قدری می آوردند که شغلنا اموالنا و اهلینا  
فاستغفرنا + سعدی صاحب خوبی میدانست که تمایل تا زمان خودش هیچ ابلی و در خراب  
گنج نیافته بود - ولیکن البته از قدیم در قسم از اهلان بود و اندک گنج می یافته اند - یکی شخصی  
که کسب و تجارت صاحب دولت گرفت بود با وجود ابلی و بی بهتری - زیرا که شخصی که بگردد حمله

و فریب و پاپوشی و شیاوی و قوای و مظهری و سحرگی و هنرانی و رشوت ستانی و  
 اینگونه اعمال صاحب دولت شده بود با وجود این بی هنری - این هر دو شخص در این زمان  
 هم پیش چاند از آن طرف سدهی صاحب خوبی میدانست که قبل از او و در زمان او هزارها  
 کیمیاگر در حسرت حصول کیمیا مرده بودند چنانچه در زمانه و در پیش چشم ما هم هزارها ایله هستند  
 که در خواب گنج یافته و می یابند لیکن از آن بی همان گنج را در امید حصول کیمیا بر باور میکنند  
 و حسرت وصل این شاهد نا پدیدار را بگور میزنند +

لیکن اگر سدهی صاحب در این زمانه میبود و یک سفری در یورپ و امریکا می نمود حقیقت  
 این امر بحال خوبی بر او معلوم می شد که در آنجا بیشک متعدد اشخاص چه که ایله باشند  
 چه که با دانش هم بملطف خدا و یاری بخت و هم بخت واقعی زمین را می کنند و کورنا دولت از آن  
 حاصل می کردند یا از آهن - یا از زغال - یا از لفظ - یا از مس - یا از قلع - یا از سیم و زر -  
 یا از صداهم فلزات و معدنیات دیگر + و از آن طرف بعضی از خردمندان هم هستند که بطور حقیقت  
 کیمیا را حاصل میکنند - یک شخص گرانوون ساخته بود که هندی آرد و کورنا میزد و دیگر  
 موتور کار ساخته می آرد و کورنا میزد و از این زمانه معدنی چیزهایی که مردم یورپ حاصل کرده اند  
 هیچ کم از آن نیستند - در تعریف شیمی که "مارکول" میگویند یعنی تازی که از زغال  
 حاصل میشود در اخباری مضمون طویل نوشته بودند شمس بر فوائد بسیاری که عقل حیران میشود  
 و در قاتل آن مضمون لب آن را چنین نوشته بود -

"It is a palette of gorgeous colours, a medicine chest of potent drugs, a whole arsenal of terrible explosives, a viad of delicious flavours and a garden of perfumes - the most protean variegated substance in the world."

این شیمی را در عربی بظن و در فارسی قیروز آرد و در هندی گویا و امریکاییان حقیقتش معلوم نیست چنانچه باید

علامه این فقره این است که هر رنگی از رنگها - هر قسم از مواد - هر قسم از اشیا را که با  
 محرق و نمک مانند با نوت - هر گونه عطریات و خوشبوئی که از آن حاصل میشود و با جمله  
 معجونی است مرکب از هر شیئی در دنیا اگر این اکسیر نیست پس چیست ؟  
 پس بهر حال بموجب احوال خدا و رسول و تمام انبیاء و اولیاء و بزرگان هر وقت و  
 هر آنکه حق احوال خود سعدی و بموجب عقل سلیم چنانچه تمام فرمودند ان ما در این روز یکشنبه  
 می بینند و اغلب هم پسند میکنند ( اگر بطور حقیقت اغراض انصافی خود را بر کنار گذارند و در کمال  
 استند با اصول و با قوانین نیک کیمیاگری واقع کیمیا را حاصل کرده و میکند باینان و ایلد هم گنج  
 لای یا بد بان سان - نه هیچ کیمیاگری بغضه میسر و نه هیچ ایلوی بحقیقت در خراب گنج می یابند +  
 ولی این عالی کئی در ممالک اشیا و منحصراً در تمام ممالک اسلام برخلاف این بوجه درست  
 هر ایلوی همیشه در سرب گنج یافته و هر کیمیاگری ( یعنی هنرمند ) از حضرت بان کسیر مرده است  
 در هر صنفی از اصناف خلق علماء - فضلدار - دانشمندان - مولیان - قاضیان و قضا بسید  
 شیخ - پنهان - حاجی - کر بلای - پیر و مرشد - چاکران حکومتی - صاحبان عهد و منصب -  
 و کان و ملک هر کراماً ملاحظه کنیم به علم و هنر و دانش و کمال و راستی و صداقت و تکامل  
 و معقولیت و بدون شهید و دروغ و شعبده بازی و مکر و فریب صاحب دولت و کنت و ثروت  
 و جاه و خطر نمی شود و برخلاف آن کسانی که باین صفات حمیده متصف نیستند چه اگر کسی  
 و بی برگ و نوابی قدر استند + و در میان هر هزار از مسلمان هر یک ۹۹۹ از سلسله اول  
 استند و صرف اکس از سلسله ثانی + شرح حال یک شیخ یعنی محنت در میان کردند که  
 صد و هزار اوصاحیان و دانش و ستر بر ارباب بهتر است + این مخلوق خوش قسمت هر روز که  
 تریاک ( افیون ) میخورد و در آن گورا گو - بر خوان او غازی و آینه و سینه و ...  
 هر روز صبح از مکان خود بیرون رفته یک دریا صفت کرد و شش کرد و در روز میباید  
 را با خودی آرد و کسانی که در این ملک ...



ابنای جنس خود پرورش میکنند و این خود یک جان است و نباید که هفت بهشت زن و بچه را پرورش  
کند و اطالی خود را بدرسه فرستد برای تربیت و تعلیم +

مگر نتایج این حال پرطال چیست؟ همین است که آن اقوام در آن حالت ترقی اند  
که ما تجوی می بینیم و این اقوام درین حالت مذلت و تنزل اند که با تجوی میداریم + در میان آن  
اقوام آنهمه صاحبان علم و دانش دسترسند و در میان این اقوام اینهمه جاهل و نادان بی هنر +  
صاحبان دانش آن اقوام همیشه در راحت اند و صاحبان دانش این اقوام همیشه در سستی  
و ذلت و در تکلیف و مذلت اند + اگر من حالت خود را شرح دهم شاید کسی بگوید که این بیانات  
را کرده است برای اظهار غرض خود و لیکن این مثالی است برای حال کرده را مخلوق دیگر  
و اگر برای اظهار غرض خود نیز باشد هیچ قباحتی ندارد + من میگویم اگر در این مدت دراز کسی  
در حال من آگاهی حاصل کرده بود و چنانچه باید و شاید فرغ خاطر من دست داده بود تا این زمان  
من چه شده بودم و چه کارهای مفید برای لکها مخلوق خدا کرده بودم و حال آنکه نه خود از بهمان  
پاره حاصل کردم و نه دیگران از من فائده برگرفتند و اینهمه نقصان خلق الله شد + همین است حال  
پدرها و لکهای دیگر که نه خود ترقی میکنند و نه از وجود آنها کسی را فائده است و گویا وجود کالعدم  
استند + حالا اگر کسی بگوید اینهمه از کجاست بخت این اشخاص است من میگویم نه چنین است بلکه  
این از کجاست کجاست اسلام است که مسلمانان باید باین کجیت و مذلت و عیب باشند + از آنطرف  
هنگامیکه اقوام دیگر در تحت این شعور واقع استند

گر بغری روی از شهر خویش سستی و محنت نبرد بیند روز

نصاری در تمام ممالک اسلامیان بکارهای خفیه مشغول اند بر خلاف مسلمانان که در تحت این شهر  
واقع اند

در بخرابی قدر از ملک خویش گرسنه خفته ملک نیست روز

یک مسلمان را کسی شنیده است که در ممالک نصاری بکارهای اشتغال داشته باشد و اگر باشد کار

پستی و عمل بی حقیقتی خواهد بود + برای مثال می نویسیم که اکنون در زمین ریاست حیدرآباد سه چهارم رشتته  
 عظیم ریاست و قریبند یورپین است و همچنین در ایران و ترکی و مصر و افغانستان و زنگبار و سرکوش  
 و جامای و غیره (مثل چین و غیره) اگر چنین رشتتهای عظیم در قریبند آنها باشد بخوبی کافی است که  
 زور و استیلا داشته باشند و هر چه خواهند بکنند و بحقیقت ما مسلمانان بهر حال بیچاره و محتاج آنها  
 میباشیم و مجبوری و نیز به حماقت و بی لیاقتی و عدم آگاهی از ملکرانی باید آنها را در کارهای خطیر نگذاریم  
 و آنها را از تمام حالات ممالک خود آگاه سازیم + مان البته جای شکر است که در این وقت یک  
 مسلمان در کوشش و زیرمهند شسته است که باعث افتخار و مایه مباهات تمام مسلمان جهان است  
 ولی او هم مانند تصویر بر دیوار است + ولیکن اگر زور و استیلا ی این بزرگوار را در کوشش و زیر  
 در مقابل زور و استیلا ی یک انگریز - یک برمن - یک روسی - یک امریکائی - یک وندیزی  
 یک فرنیسی گذاریم که در ترکی یا ایران یا مصر و جای دیگر است آن وقت معلوم خواهد شد که  
 "میان ما و من تا ما و گروون تفاوت از زمین تا آسمان است" علاوه بر این این شخص  
 اول و بار اول و یک شخص واحد است و حال آنکه سالهای دراز است که در ممالک مسلمانان  
 صد تا هزار تا بوده و امروز هم هستند + باری باز باید بگوئیم "اقبال نصیب قسمت - هیچ کاری  
 بدست بنده نیست - هر چه هست بدست قضا و قدر و نصیب است" +

## خاتمه کلام و خاتمه کتاب

خردمندان و صاحبان دانش ما باید بر این خاتمه کلام بکمال وقت تا خط طریقه را بنده زود که  
 تا اینجا آنچه نوشته شد تا ما بنظر که تمهید بود و این خاتمه بحقیقت محل مطلب و ترغیب و تخی این کتاب  
 است + این کتاب عرف برای و مطلب بسیار نفیس است + نقل همگی در آرزوی  
 اهل اسلام + و از میان این در یک نتیجه بی نهایت واجب و لازم و مهم در نظر است یعنی مسلمانان  
 جهان خود را از چنگ زور و استیلا ی دشمنان رهایی بخشند و همیشه از این مغلوب و مغلوب  
 و

تصاریح با آنها نباشند +

مشهور است که ناپلیون اول گفته بوده است که لفظ "ناممکن" را باید از کتب لغت  
تصاریح یعنی از زبان مردم ساخت - و لیکن ناپلیون در این رای برخلاف بود زیرا یقین است  
که اگر فتاری خود را ناممکن میدانست و حال آنکه آنرا گرفتار آمد + پس در دنیا بسیار نمود  
ناممکن بیاباشند - از آنجمله نیز برای بنده ضعیف این هر دو امر "همدروی و ترقی" مسلمانان  
بجای ناممکن است و همیشه رای بنده همین بوده است +

اما همدروی یعنی اتفاق مسلمانان - از تجربه سالهای وراز - از تاریخ یک هزاره  
بعد سال اسلام - از آنچه هر روز از نظر ما میگذرد و باستان ماوری آید - از کتب  
تاریخ هر روز نوشته میشود - از اقوال و افعال هر دو علماء و جمالی معلوم میشود که همدروی و  
بسیار تا آخری اتفاق مسلمانان ناممکن است + (چونکه اتفاق هم از همدروی میشود و لهذا  
اینجا برای اتفاق همدروی نوشتم) + اگر چه مسلمانان در شعبه عظیم هستند و همیشه ذکر نمازات  
این دو گروه در میان و بر سر زبان همه مطلق بوده است تا با ما میروند - و لیکن از همان اوایل بنام  
دو وقت بوده اند و درینوقت عدت گروه آنها بسیار بیش از پیش شده و تماماً با یکدیگر دشمن  
شمارانند + یک صاحب دم از و با بیان میکند و کتابی در رد آنها بنویسد - یک صاحب دم از قلوب  
میکند و کتابی در رد آن گروه بنویسد - یک صاحب دم از خیران میکند و کتابی در رد آنها  
بنویسد - یک صاحب دم از مبدویان میکند و کتابی در رد آنها بنویسد - یک صاحب دم از  
با بیان میکند و کتابی در رد آنها بنویسد - و همه یکدیگر را کافر و طغیانگر و لادین میدانند  
و سخنان هزاران تن یکدیگر می بندند + علاوه بر اینها هر یک از این فرق مختلفه هزاران آموز  
جدیده بدعتیه را از خود تراشیده و در طریق و عقاید خود داخل نموده اند و جز امور دینی و مذاهب  
خود میدانند که بجای اصباح آنها غیر ممکن است + باز علاوه بر این اختلافات مردم همین اگر چه  
چهل پنجاه گروه در یک ملک و یک سرزمین اند و شاید که در عقاید و دینیه هم مختلف نباشند

برخلاف مسلمانان که مشتمل اند از عرب - عجم - ترک - مصری - زنگباری - هندی - توری - با مشند و  
مراکش - افغان - چینی - خانی - مغول و غیره و غیره + پس اگر در یک ملک هند یک ملک  
موتوی و حکیم و قائم و فاضل و کامل و بی آنست و ایم آست جمع شوند و نخواهند که این امور یعنی برهما  
و رسوم و عقاید بمعنی را اصلاح نمایند و پس از اصلاح مسلمانان را با یکدیگر تهر و و یکدل و متحد  
و متفق سازند بیشک ممکن نخواهد بود + بلکه بنده بجز آن نموده میگویم خود قائم المرسلین و قائم البیتین  
هم اگر باز در میان این امت جهانی خود در آید از اصلاح حالات آنها عاجز خواهد بود و از عهد  
اتفاق و اخوت آنها بر نخواهد آمد زیرا که بیشک جهانی که در مدینه اجدت جهانی ملکته و در اسن و بعضی  
یا حیدرآباد نبوده + سبب آن است که اهل اسلام در هر ملک و سرزمین غالباً جاهل اند و معدودی  
هم که عالم و راهبهای جهانی اند در گمراهی خود اهل عرض و دنیا دار اند و آنه فائده نقد خود را ترجیح  
میدانند بر خزنهی فائده و بهیووی که در راه هدیمان حوز +

اما ترقی مسلمانان - از ترقی مسلمانان هم ابداً آمیدی نیست یعنی آن ترقی که واقعا ترقی  
باشد مانند ترقی جاپان + مثلاً در این وقت اهل ملک ما بزعم خود از خواب غفلت بیدار شده اند  
و میخواهند که ملک خود را ترقی دهند بآن سان که جاپان ترقی کرده است + بنده بطور اقصای  
عکس مجلس شورای ملی ایران را دیدم که عکس تمام اجزای آن مجلس نبود مگر رئیس آن در وسط  
آن جماعت نشسته بود + اکثر آن اجزا ملا و سپید و تابر و کسبه بودند + بزرگواری بعضی را نشان  
داد که بی نهایت کامل و از جهان و امور مملکت رانی با خبر و آگاه استند - از آن مجلس رئیس مجلس را  
بیان فرمود که سالهای و رازور یورپ تحصیل علم نموده است و بر بیسترات لاست + ما سوال میکنیم که  
آیا در این روز که در هر یک از ممالک یورپ و امریکا صد تا هزار بیسترات لایبناش سوای نگهبان و نگار  
اشخاصی که در مختلف رشتههای علوم شلعه مکرانی - و پلانیک - دریا نوردی - صحرا نوردی - لشکری  
هندسی - معدن - تجارت - فلانت - طبابت - جراحی - دستکاری - سائنس و غیره  
کافی است که در یکی یک شخص بیسترات لا باشد + ابداً مردم ما حضرت دیگر را نمیکنند و بیسترات



معلوم میشود که در این وقت بحکمت هم در آمده اند و بیانی در میان مسلمانان و در هر یکی از آنها کتب  
 اسلام بسیار مشکل است چرا که اقوام و فرقه های مختلف اند و غالباً جاهل اند بخدی که بحکم  
 یک امری چیزی یا امری صد یا خون ناقص ریخته میشود و خصوصاً در تک بند + یکتاه میشد  
 نگذشته است که در بعضی بدون هیچ سبب همتی یا یک سبب بی حقیقتی بخشش خون نماند  
 و پهل سچاه کس زخمی شدند معلوم نیست که اگر بدست محفل نشسته بود چند خون ناقص ریخته  
 می شد و بدون آنکه کسی را نمی باشد + غالب امور مذموبه و غیر مذموبه این امت مرحومه یا تمام  
 امور و نیویه آنها شامل و مخرج و در هم و بر هم گشته بلکه باید گفت بحقیقت صد یا هزار امری  
 و بدعت را با امور دینی مخرج نموده اند و علماء و بزرگان آنها نیز اکثر اهل غرض اند و لیکن  
 هر مرد و هر زن و هر طفل خرد سالی که اندک مغزی در سر داشته باشد میداند که حالت تمام  
 مسلمان رنج سکون در این وقت چگونه است و از چاره و علاج هم خارج است + مع ذلک  
 بهر حال باید یکبار یک سعی و امتحانی در علاج این حال نمود و اگر ایگان شود و فائده نبخشند  
 اندیشه از ابلی از سر برون کرد + بنده رانی از خود ظاهر میکنم خواه کسی آنرا پیروی کند  
 و خواه نکند +

اما امور دینی (۱) در میان هر گروه و هر فرقه باید جمعی از بزرگان و علماء  
 و فضلا یک کایتی شده بنشینند و امور دینی و مذموبه خود را هر چه بداند و مستعد باشند از  
 امور دینی و عقاید نمایند + مگر ضرورتی ندارد که کسی بی رأی دیگر باشد و سستی در اس  
 رای دیگر یا شیعه بی رأی مخالف رای شیعه بجای دیگر باشد همچنین فرقه های دیگر (۲)  
 آنچه را که داخل امور دینی و مذموبه بیانشند هیچ فرقه دیگری را حق نباشد که در آن عدالت  
 و گفتگو کند + مگر خود بزرگان آن گروه آن امور را حکم و مخرج نمایند بطوریکه مطابق شیعه  
 اسلام باشد + (۳) و امور مذموبه هر فرقه اگر شخصی از فرقه دیگری باشد مستحق کند یا  
 بزرگان آن فرقه یا اعمال آن فرقه را زعم گوید یا دشنام دهد یا در کتابی دشنام دهد و دشنامی

بنویسد آن کس مورد سزا و عقوبت خواهد بود و سزای او با حاکم قضایا یا مجسریست خواهد بود +  
(م) کسانیکه از یک فرقه اند و در باره عبادت و در مساجد و بر نشانیها و مجالس خود که متعلق  
از فرقه دیگری آنجا حاضر باشند فعلی را بجا نیارند و مستحق سزا بر زبان بازی نباشند که آن فرقه  
دیگر را گنجه در بنیده شوند و موجب فساد گردد + (۵) همچنین اگر در خانه شخصی از یک گروه  
بزرگان و بزرگان از گروه دیگری باشند نیز فعلی را بجا نیارند و مستحق سزا نگردند که موجب بخشش  
عاطف آنها شود + (۶) چنانچه بالا ذکر شد هر شخص که تخم شود چنانکس را گواه نموده همان  
کس را نیز در حاکم یا مجسریست برسد که او عقوبت نماید بر نحوئی که مناسب و اند + (۷) بعضی  
از امور هستند که بواسطه فرقی در آنها شریک اند مثل کیفیات و واقعات ایام محرم بعضی  
از این امور را بزرگان و علماء یک گروه بجز اواری میدانند (در صورتی که عملی نباشد  
خلاف مذهب و عقیده دیگری و باعث بخشش) بعضی دیگر هستند در نزد بزرگان هر فرقه بدو  
مضموم هستند پس بزرگان هر گروهی خود را مشروع دارند از آن اعمال و افعال و اشتراک  
و اشتغال و در آنها بلکه هر دو فرقی بدستیا می یابند آن امور را موقوف و معدوم سازند پس  
بر فعال بزرگان هر گروهی امور نهایی گروه خود را اصلاح نمایند + مثلاً شخصی نیاز محسوس  
شبهه ای را بجای آورد اگر بزرگان آن گروه چنین میدانند که این کار بدعت است خود موقوف  
سازند یا اگر چنین میدانند که مسلح گزافی در آن بر پا میشود و کسانی میخورند که مستحق نیستند پس  
بطور دیگری آنرا اصلاح نمایند که آن نیاز شود و بی زر گزاف بر پا شود +  
اما امور و شیوه - ابتدا باید دانست که هر کاتبی قاضی که نسبت دارد بفرقه  
قاضی در تمام امور عینی باید با دیگران شریک باشد یعنی که هر ساله در ایام قاضی همه یکجا  
شوند و برای سزا بر سر اصلاح تمام امور و شیوه عامه اسلام - مثلاً شرابخواری - زنا کاری -  
قمار بازی - سوء خواری - شرب خمری - تهذیب اخلاق - سائست - صحبت - تعلیم و تربیت -  
و سرگاری - بجزای - بکارت - فلاح و هزاره کیفیت و حوائج و امور دیگر که لازم است

زینت و زندگی میباشد + با عقل در میان مسلمانان بند یک یا دو اجتماع میباشد بنام  
مسلم بیگ + و "ایجوکیشنل کانفرنس" یکی از اجتماعات کافی است خواه همین نام  
باشد و خواه بنام دیگری زیرا که غرض اصلاح حال هدیمان است + اگر تمام اجزای معنی بران  
یک کایتی در آن کانفرنس سالیانه جمع نشوند اعتقاد از هر کایتی یکی در کس باید در آن مشاغل  
باشند + مگر بنده در این مطلب سخن را طول نیدم زیرا که هر چند بدان همه خوبی میداند که  
عرض از اصلاح امور دینی و دنیوی و معاشرت و تهذیب اخلاق و غیره چه چیز چگونه است و  
چگونه باید بشود - مثلاً همه کس میداند که عموم اهل یک ملت غنیمت مروزن و سپرد و خرد باید علم  
حاصل کنند و تربیت شوند بحال خوبی + در این وقت آنچه بنده از صحبت تا شام صرف در یک  
مقام چشمی بینم گمان میکنم که در سر اسر ملک بند حال بر همین سوال است + مثلاً شد بخواری -  
سیندهی خواری - افیون - مدک - کشیدن سگار - یا بیبری - و اعمال دیگر چنان شایع شده  
و رواج بهم رسانیده که از طفل سه ساله تا مردها و همشاه سالها عبادت با آنها شده اند - تمام  
مکتبها و مدارسها و اسکولها خراب و تباها است و اطفال هر صنفی از اصناف خلق در یک سر  
میروند و ابداً تمیزی در میان آنها در رفتار و کردار آنها نیست + این هم یکی از جمله عادات و کارهای  
یعنی اکثری از خلق الله است که مثلاً قصاب و حجام هم در ظرفیت اطفال خود را بکتاب میفرستند  
نباراده آنکه صاحب علم و ادب شوند بلکه برای آنکه عاقبت قصاب و حجام بر آیند مگر صحبت آنها  
دیگر اطفال را نیز خراب میکند - بسیاری از دختران خردسال بان میخورند + بعضی پسران  
ناقص عقل چون دختران خردسال را و میگویند "بز و می خر و کس شوی از شاء الله"  
هر گونه حکایت و بیانی در حضور دختران و پسران خردسال میشود + باچ و رنگ بکثرت است  
و موعظه و نصیحت بمسجد و نماز و بیان دین و قیامت بی نهایت قلیل و ناورد بدان این ملک  
غالباً بی علم و بکلی جاهل و بد رفتار و بد کردار و بیجا و فحاش اند و بسختی در اعمال قبیح استعمال  
دارند + آوب و حیالگی در این ملک معدوم است و خلق چنین میداند که آراوی واقعی معنی



و فحوائی آزادی همین است که لفظی دو سه ساله صد بار ششام غلیظ بر زبان دازد و چنین بسیاری  
 از زمان - مردمان را آن نیز و حیا است که زبان خود را در حضور زمان از کلمات نامعقول فرو بندد  
 و نه زمان راست که در حضور مردمان سخنان غلیظ بگویند + بعضی از اطفال یا جوانان را طرز رفتار  
 و گفتار که در وادار و خطاب و تکلم با بعضی از مردمان عالیشان یا ساجد خورده یا عالم و فاضل چنان بی ادبانه  
 و سخته آینه است که هر خرد مندی را شرم آید + گدا و کلاهش و جاو و گرو عامل و طیب نادان و شیاد  
 و کیمیا گر و امثال اینها در اینجنگ بیشمار اند + که در زمان دور عروسی و عزاد میزبانی و بسم الله عزائی  
 و مراسم و نیز بازی لوطی و بختی و بگرید و می شود که از آنها مکن است هم قوم تربیت شود - هم مسجد  
 و در مسجد و شفا خانه و مساجد از خانه و شیم خانه های متعدد ساخته شود - هم تجارت شود + و کان ترک  
 هزاره از اینگونه اعمال بیایند که اصلاح لازم دارند و اصلاح همه واجب است + و این  
 اصلاح عام خاصه ملک هند نیست بلکه تمام ممالک اسلامیان باین اصلاح محتاج اند و این اصلاح  
 در همه جا اشده ضرورت را دارد +

اصل اصیل غرض بنده از نوشتن این کتاب ( ۱ ) همدردی و اخوت واقعی اسلامی است  
 در میان تمام اقوام و عرق اهل اسلام - ( ۲ ) در بعضی از این امور مذکوره فوق و نیز در همدردی و  
 اخوت و امثال اینها باید در میان دو دتهای اسلامی و همچنین در میان مختلف عرق اهل اسلام  
 و شمر اطمینان باشد بلکه بسوگند میگوید و استوار گردد که اگر بعضی واقعات رخ دهد که نقصان بر تمام اهل  
 اسلام برسد و بیم آن باشد که اسلام را خطری وارد آید همه برای جان و آون حاضر و آماده باشند  
 ( ۳ ) البته در این زمان و مقتضیات حالت زمانه در هر امری از امور زیست و زندگی بولیک  
 شامل و مخلوط و مخرموج است و اقوامی که تا این زمان این لفظ و فحوائی آزاده استند با خاک  
 یکسان شدند مگر این لفظ بحقیقت در قرآن مسلمانان هم موجود است و مرادف همدردی و اخوت  
 بلکه همین همدردی و اخوت است + پس نیز در ای بنده همدردی واقعی بدون پولتیک نمیشود  
 و اگر بایز این اسلام مخالف باشند که قدم در دایره پولتیک گذارند اقله اهل ملک خود را تا کید

"باعتبار رعیت صلح کن و جنگ خشم زین نشین" زیرا که شاه پشاه عادل را رعیت نشاند است  
 پیشک انگریزان خود این پاسی را میداند من میگویم که قانون "سیدیشین" ایداً کار نیست  
 بلکه باید رعیت خوش باشد و خوشی رعیت باید قلبی باشد نه ظاهری و زبان و از خوف قانون  
 سیدیشین + حق این است که انگریزان یک پاسی عجیب و غریبی دارند که عقیده استرعیای هند  
 خود را از خود خوش دارند + مثلاً باید با خط خود و سبب این امر را دریافت کرد که چگونه ممکن است  
 که "یک سر بام سر باشد و یک سر بام گرا" یا بگویم "یک بام و دو هوا" باشد و در تحت یک  
 پادشاه و یک حکومت و یک پارلمنت و در شمول یک مملکت در هند یک رفتار است و در تنسوال  
 یک رفتار دیگر + اگر این قانون را برای مردم چین - مردم جاپان - مردم ترکی - مردم ایران -  
 جاری کرده بودند عذرا آنها پسندیده بود - مگر برای مردم هند که رعیت خودشان اند بی نهایت مقام  
 افسوس است + در مالک بیگانگان بندوبستها میکنند برای آسایش و در حمایت رعایای هند  
 خود و لیکن در تنسوال همه خاموش اند + حکومت هند عقیده اند کاری بکنند - گورننت انگلند و  
 پارلمنت انگلند هم عاجز و خاموش اند و این باب - این چه بازاری و چه شجده و چه راز سر پوشیده  
 و چه ستیهای لایحل و گره سختی است که بانگشت و دندان هیچ حکیمی گشوده نمی شود + من نمی گویم  
 که خدا خواسته انگریزان فرشته خود ملک سیرت و محدث گستر و رعیت پرور نیستند و لیکن  
 انگریزان آن استند که نام نگار تیر آف ایندیا می نویسند

"The fact is that the House cares nothing what-  
 ever for the views of men who "take up India"  
 in the same way that they might "take up" the  
 preservation of wild birds, or any other casual subject

یعنی حقیقت این است که پارس آف کامن (پارلمنت) ایداً اعتنایی ندارد به آرای کسانی  
 که بحث میکنند در مطالب مشوبه هندوستان و اعتنای آن مانند این است که اعتنای نماید

در مطلبی که نسبت داشته باشد بطور صریح یا ازین قبیل مطالب دیگر و میگوید هنگامیکه وزیر  
 بحد صورت بجهت (جمع و تفریق) بپردازد مجلس یعنی هوس آف کانس در آورده بکلی مجلس قاضی  
 بود و چون و اکثر روز و شروع به نطق خود نمود یکی بعد دیگری اجزاء مجلس بیرون شدند  
 چنانچه در خانه نطق و اکثر مذکور فقط هم ۲ کس در مجلس بودند و تا سینه باید کرد که قوم  
 تا تا بچه اندازه بی اعتنائی است و امور بند که باعث افتخار آنهاست بر دیگر اقوام توسط  
 کسی برابر انگیز است سی که مردم شماری آن است و در هر کشور تجارت آن است و قریب  
 یکصد و سی که در ایالت آن است و در این صورت مردم بند باید درست بجز در گاه قاضی الحاکم  
 بر آورده گویند

”پیش که بر آورم ز دستت فریاد هم پیش تو از دست تو می آرم واد“  
 پس ای عزیز من چگونه میتوان چشم لایلی داشت از چنین رعیتی که در هر حال در سنج  
 است من با و از بلند و بی معقولیت میگویم که تار عنایت قلباً خوش نباشد چشم لایلی حقیقی از آن  
 نباید داشت خواه در ترکی و ایران باشد خواه در هندوستان و انگلستان و در هر کاری نامل  
 باید کرد مثل مشهور است در ایران که میگویند ”یک سوزن بخور زن و یک جوال دوز بدگیری“  
 یعنی که ”زیر پایت گردانی حال مور“ آنچه حال تست زیر پای پیل + مردم ایران صد سال  
 سال در زیر شکنجه حکومت جابر بودند و بی هم خوش بودند مردم مجبور و خائف + و لیکن چون  
 آزادی یافتند زبان بشکایت دراز کردند و شور و شغب آغاز نهادند از آن طرف انگریزان  
 هم حمایت از آنها کردند و حکومت ایران هم بهر حال زبردست نبود که مردم را خاموش کند بعینه  
 همین حال است در ملک هند - البته فرقی دارد که مردم هند ابدان نور و حریم ندارند و حکومت زبردست  
 و زور آور است و مردم را از قانون سایش خائف دارد + پس حکومت هند کمال خاطر جمعی را  
 نداشته باشد که خلق هند از همیم قلب خوش و راضی و لائل اند + و لیکن اگر (۱) بطور حقیقت خاطر  
 جمع است از لایلی عموم خلق هند ضرور است که با آنها بطور مساوات رفتار کند باریت انگلیش خود

اگر (۲) بطور حقیقت خاطر جمع نیست از لایحه عزم خلق هند ضرور است که همزیانی و مساعدت  
آنها با رعیت انگلیس خود آنها را لاکل سازد و گرنه بزود روز برستی بیچکس و بیچ قوم لاکل  
واقعی خواهد شد.

اما حکایت بیادت همین جمله بنده چون آفتاب روشن است که "پوز قومی یکی  
بیداشی کرو نه که رانترت مانده بند را" بیشک نامعقول تر و هر کسی نامعقول است و نامعقولی  
تر و هر کسی ناپسندیده و بیشک نامعقول را باید بزندان و بندداشت + هیچ شخص معقولی نیگوید  
و برای نمیدهد که باید سلاح برتن آراست و در مقابل حکومت بجنگ فاست بلکه میگویند "زیکه قومی  
بت ایضیکلی" بمعقولیت و فی باستبداد و هر خلافی را باید مخالفت نمود + هنگامیکه یک شخص  
نامعقول فعلی را بجهالت بجای آورد البته در زود بیچکس پسندیده نیست و لیکن هنگامیکه بجهت  
خلق بمعقولیت و بر اینمانی هزار امر و مان عالی شان معقول در کاری قدم می نهند و مکر استوار  
می بندند قول آنها در زود هر عاقلی مسخوع و فعل آنها در زود هر قومی بی نهایت ممدوح است +  
اگر همدردی همدینیان و اهل وطن در زود قومی ممدوح است چرا باید که همدردی اقوام دیگر از همدینان  
و اهل وطن آنها نزد آن قوم ناممدوح باشد - اگر همدردی انگریزان از قوم و همدینان خود ممدوح  
است چرا باید همدردی مردم هند و یا مسلمانان از همدینان یا موطنان خود در نظر آنها مذموم  
باشد + خدای اسلام در یک جای کتاب اسلام چنین هدایت نامه خود فرموده است که اگر کسی  
یک نفس را بی سببی بکشد چنان است که همه او را و او هم را کشته باشد زیرا که "بنی آدم اعضای  
یکدیگرند + در جای دیگر میفرماید بکشید کسی را که در سدد کشتن شما هستند + یا در ای اسلام خود  
فرمود که "عزیز و گرامی و ارید میمان را اگر چه کافر باشد" و همه کس میدانند که آن خود چگونگی با همی  
کافر خود فرمود میفرموده و بی چون قدم در میدان میگذاشت و باز از زور کارکنان برمی آمد +  
در عالم انسانیت و اخوت با باید همدردی همدینان و مصالح کل بشیم و فی در تصرفت و در دولت و نظام

چنانچه جوئی در حق فرو گذار کنیم + اتفاق و عهد روی و اتحاد و برادرت مسلمانان در میان خود  
 بدو اتفاق بالایی با حکومت های آنها بدوستی و اتحاد و با یکدیگر کان ندارد و تا بهنگامیکه  
 و گران با ما مهران استند ما با آنها مهربانیم و چون با ما مخالفی و بر ضد ما نیراید با آنها خلاف  
 دریم و چنان ندانند که ما گوشتندان سلیم هستیم + من با او از نده میگویم که بهنگامیکه انگریزان با  
 روسیان معااهده کردند و تقسیم ایران بایستی که ایرانیان ترککان نیز در میان خود معااهده  
 بکنند مناسب حال خود و لیکن کمال افسوس و شرمساری است که در چنین زمانی باید در میان  
 این دو دولت اسلام خصومت و جنگ و جدال باشد + با اینکه عهد روی و اخوت و اتفاق و  
 اتحاد و مودت بین المسلمین در هر حال از جمله واجبات اول است و بدون آنکه نقصانی کسی  
 برساند و بدون آنکه در لایقی مسلمانان بند نسبت بکویت انگلیش ضرری داشته باشد  
 بلکه این کار بسیار صلح کل و صلاحیت عموم خلق همان خواهد بود + مگر هیچ حال و بهیچ وجه  
 این شعر را فراموش نباید کرد "پو عضوی بدرد آور روزگار و اگر عضو پارا نماند قرار"  
 و آخر همه این آیه و فرمان عظیم الشان تهدید آمیز فائق قهار جبار و مالک کن فکان  
 قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عیالکم و اموالکم قد فتموا  
 و بشاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد  
 فی سبيله فذلک یصوا حتی یاتی الله بامر و الله لا یهدی القوم الفاسقین  
 نباید گاهی مسلمان همان فراموش کنند +

## اما صورت عهد روی اهل اسلام

چنانچه سابقاً عرض شد عهد روی و اخوت اهل اسلام از جمله غیر ممکنات است یا که  
 اقلاً بگوئیم از غیر ممکنات معلوم میشود + در میان اهل صیون که اهل یا بجاء کرده استند  
 عهد روی و اخوت غیر ممکن نیست چرا که همه اهل یک مملکت و اکثر یک مذہب دارند و چنین

ایران سنے بلکہ کمال کی درستی کیلئے فرانسس سے ایک مالیم افسر طلب کیا تھا جہاں سے  
ایک فرانسیسی ماہر حساب لہران کو بھیجا گیا ہے۔ یہ وہاں شیرمال مقرر ہوگا۔ ہمارے ابتدائی  
کاراستہ و آئندہ ہر روز ماہوار ہم شینڈ کہ شخصی را از یورپ طلب کروہ اند برای کاری ہنجام  
در حیدرآباد ہر عہدہ ای عالی شان در دست مردم یورپ است۔ و چنانکہ در تمام ممالک  
مسلمانان زمین حال است۔ پس از یک شخص کہ چند ہی وری کی از مالک یورپ ہووہا یک  
یا دو زبان را خوب میداند یا بریسترات لاسٹ و اشال فلک چہ پیشوہ برای ترقی یک ملک  
عظیمی و درین وقت بایستی کہ اقلًا چہتر مرد کامل در ہر غنی از فنون متعلقہ عکرائی در ایران  
موجود باشند کہ ابدًا محتاج بدیگران نباشند و اگر پنج سال و وہ سال دیگر موجود شوند بعد از  
خرابی بصرہ خواہد بود۔ غرض این است کہ ماباید از ترقی واقعی مسلمانان بجان کلی چشم ہوشیم  
و راین مقام این حکایت ہم عالی از فائدہ نخواہد بود۔ و روز ہر جج اشافی ۱۳۲۶ در شہر  
حیدرآباد کی از ایرانیان بابتہ و پروہار شد بروگان دیگری و در ضمن گفتگو در میان او و بندہ این  
شرط شد کہ اکنون سال ۱۳۲۶ ہجری است در سال ۱۳۳۰ ہجری من خواہم دید کہ ایران آئنا ہر آ  
بتر از انگلستان ما خواہد شد۔ اگرچہ بندہ بچہ خود چندان امیدوار نیستم و لیکن البتہ بسیاری  
خواہند دید ایفای این شرط را۔ سوال کردم درین وقت اہم امور کدام است کہ از آن آغاز شود  
فرمود جریان عدل و بیس اساس عدلت۔ گفتیم چہ صورت فرمود شما توقع نداشته باشید  
کہ در انقضای ایران مانند دارا انقضای لندن باشد۔ گفتم پس باید با ریکچہ و خصال باشد ہرگز  
دیگری فرمود کہ بالفعل ادارہ عدلیہ جاری شدہ است و در لہران و کابل برای انتظام در ترتیب آن  
دیگر بلاوہم رفتہ اند۔ خلاصہ کلام این است کہ بندہ کلام را طویل نمیدہم از برای کسیانکہ ہم  
دارند۔ چین قدر بہت کہ دیگران تمام مرزا امر نصیر آؤب و حرکت مورہ و فلک کسیا میدہند  
من بچہ ہم بچہ ہم دیگران را کہ زمانہ منہ منہ است و نہ ضرورت بصرہ وارو۔ ہنایان و ہنویان  
چہ ہ سال منتظر کمال رسیدنی در ایران آن کمال کہ از پنجصد سال خواہد شد۔ بچہ ہر

بفهم هر کسی نمیرسد و بسیار کم کسی میفهمد که عرض من چیست. زبان دروان هر جانماری هست من  
مغز و رنگه هر جانماری نیست +

مگر با باید بنگالی خود ملا خطه کنیم و با تحقق عرض نمایم که سبب این حال در میان اهل اسلام  
یعنی تمام مسلمانان عالم چیست که یک ملک کوچک هم از آنها تا این روز ترقی نیافته است +  
چهار پنج مملکت عظیم و چندین ریاستهای کوچک کوچک عالم در قبضه سی کرور مسلمان است و  
لیکن یک ریاست هم برابر با پان نیست که عرض چهل میلیون فلفلت دارو + هفت کرور مسلمان  
در ملک هند میباشند که بحساب میلیون ۷۰۰ میباشند و غالباً باها در جنگی  
و قوی میکل اند. در مقابل اینها بمکل که ۲۰ میلیون بنگالی باشند هم بزول و ترسند. جان همچنین  
قریب یک ملک هم فارسی هستند و آنها نیز بسیار کم دل و ترسند. جان اند + برادران مسلمان ما  
بی نهایت عار دارند و بچیده و ناخوش میشوند اگر کسی آنها را یا بنگالی یا فارسی را مقابل کند و  
مخصوصاً بنگالی را زیرا که آنها را آموزش میدهند و خود را شیر زبان. ولیکن در مقام انصاف و محض  
برای مثال عرض میکنم که چنانکه آن دو گروه ترقی کرده اند و "همد روی" دارند مسلمانان کرده  
و ندارند + کمال شرمساری بلکه نادانی است که کسی بخود پسندی و رجوت مرض خود را پوشیده دارد  
و علاج نکند و بچیده شود اگر او را بگویند این است مرض تو این است علاج آن + اگر مسلمانان  
از مقابلی یا بنگالی یا عار دارند باید از مقابلی یا فارسی یا عار داشته باشند زیرا که بیشک  
فارسین هند بهر حیثیت هزار و رجه بهتر اند از مسلمانان. اقله در میان فارسین یک گدایافت  
نمیشود و حال آنکه در میان مسلمانان لکها گدایباشند. چنانکه فارسین در هر امری از امور  
ترقی کرده اند مسلمانان صدیک بلکه هزار یک آنرا کرده اند. البته جوابه من بسیار است لیکن  
هر که جواب مراد بد جواب او معقول و پسندیده نخواهد بود و بی انصافی خود را ظاهر میسازد و باید عرض  
را از خجالت بزیرافکند. زیرا که فارسی ما از یک ملک هم کمترند و مسلمانان شاید از هفت کرور هم بیشتر  
اند. آنها ابداً سلطنتی از خود ندارند و حال آنکه اینها هنوز چندین سلطنت عظیم از خود دارند.

ولیکن چه ؟ اگر معدودی جزو مدد در میان مسلمانان باشد یقین است که از لحاظ حال خود و  
همدیگان خود بر سر و سینه نیز تعدوی باقی دیگر جاهل و ناخوانده و خود پسنداستند که ابداً پروائی  
ندارند از آنچه بر آنها و کور و ما دیگر میگذرد +

حالا اگر کسی سوال کند از کسی که بر مسلمانان عالم که این اختلافات حالات و کیفیات در  
تشبیه فراتر جهان و اهل جهان از حیث چنانچه قبیل ازین عرض شد یقین است که با استدلالی  
یک چند کس معدودی تمام خواهد گفت "از نصیب و قسمت و اقبال است" + ولیکن اگر کسی ازین  
فقیر سوال کند بدون خوف از ملامت یا شماتت و نسبت جهل و نادانی با او از بلند میگویم که اصل  
دریستم اینهمه اوضاع جهان خواه نیک باشد خواه بد "همدروی" است و بس + یعنی هر کجا  
همدروی وجود دارد آنجا بهشت است و هر کجا همدروی معدوم است آنجا دوزخ است +  
خدا ی تعالی فرموده است یوقی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا  
بیشک حکمت بمعنی حمیت و همدروی است و خدا بر شخص یا هر قوم که بخواهد عنایت میفرماید بشرط  
آنکه مورد لطف و عنایت او باشد + ولیکن باید دانست که آنکسانی که مورد لطف و عنایت خدا  
هستند و میشوند همان کسان اند که بالطبع همدروی دارند یا آنکه در حصول این خصلت سعی و  
جاهدند برخلاف خدا بر سر قهر و غضب است با آن کسانی که گاهی در خیال حصول این نعمت و  
وز فکر کسب این خصلت نیستند و اراده حصول آن ندارند + این لفظ "همدروی" در برابر  
تمام نیکی های جهان و خیر دنیا و آخرت را و هر کجا که موجود دارد در کتاب او میباشد همه نیکی ها و  
نیک بختی های جهان و برخلاف هر جا که وجود ندارد تمام آفات و بلیات و نکبات و مصائب  
در آنجا موجودند + آنچه را که امروز مردم یورپ دارند همه از وجود همدروی است و همان چیزها  
را مسلمانان ندارند از عدم همدروی است + تمام اقوام نصاری عموما با فرزندان همدیگان خود  
یا اقلا تمام باشندگان یک ملک با فرزندان ملک خود همدرواستند برخلاف مسلمانان  
که یک برادر هم همدرد برادر خود نیست چه جای آنکه همدرد اهل ملک یا هم خدیب یا همدین خود



باشد - و اگر این گویا برادران یافت شوند اتفاقاً در کمال خود و اولیای فرشته اند + اگر تک  
عیسوی گم نامی بر او واقعه های ملک چین بکشند یا ایزد دهند فوراً صد هزار آتشنی بجای انگیزی  
و جرمی و دردی و امره کانی و غیره روان میشوند بقاص خون او - بر خلاف اگر معدوم روزی از  
سما مان را بکشند نفسی از کسی بر نمی آید - بلکه میگویند "مارا چه ازین قصه" +

از حسن اتفاق یا از بدبختی اتفاق غالباً جرمی از یکی از رعایای ماسرینزیدیا و سایرین  
یا در اقصای استانبول یا در ترکی - یا در مصر یا در جای دیگر که لازم میشود برای او و ما خود نمی توانیم  
او را سبب اویم - یا باقی پروا هستیم از جرم و سزای او و بهانه بدست میدیم اقوام یورپ را که چند  
هزار جنگی را در بندری از بناورده آورده بگویند "یا بشویش و غصه را غمی شو" یا بگریزند  
شاید اگر جرم را بدست ما را دیدند و الا بند را بچوب با خاک برابر میسازیم "بسیاری  
از بزرگان و صاحبان عمده و منصب ما همیشه وزیر یا احسان یکی از اقوام یورپ کم و زیاد  
و شاید خطاب یا نشان و تسمیه یافته اند + بسیاری دیگر در حمایت و پناه اقوام یورپ استند که  
در ملک و باقوم خود هر غلطی که نخواهند بکنند + بسیاری دیگر از بزرگان و صاحبان دولت و  
ثروت مانزی را که از غلظت و جفا جرمی با اهل ملک خود بدست آورده اند در نزد مردم یورپ نهاده اند  
و مخالف اند که در آنجا از دست بروند + بسیاری دیگر بسبب بعضی از اعراض دیگر نفسانی خود  
همه مخالف این استند که قدم در راه پوتیک نهند و گور با خلق دیگر را نیز هدایت و عظمت  
بدهند که غیر در راه شاید قدم در راه پوتیک بگذاریم و خدا را از خود رنجیده خاطر  
سازیم "مگر کسی در جرم بخششی را در سر پادشاهان بنده را فرمان نباشد هر چه زمانی با نام  
و حال آنکه در این روز تمام امور دنیا با ما موقوف است و در همین استند در پوتیک اهل یورپ  
اهل یورپ بر سر حال پوتیک را نشانند هر چه چیزی از ما میکنند و هنگامیکه چند کس از اهل اقصای  
بفرستند که بکشند یا در آنجا بکشند و در کمالی کنند +

بسیاری تمام سبب پیدا کنند که بیایان گم محض بطور حکایت و مثال که ایزد خلق در سبب

پوٹیک نڈارو یک ماہ قبل بندہ معمولی نوشتہ بروم نسبت برپا تھی حکومت ترنسوال  
 و غیر تو بظاہر قانون جدیدی کہ در آنجا جاری نموده اند نسبت بروم ایشیائی ساکنان آنجا  
 حقیقت مسلمانان ہندو تو بیچ و سرزنش کر رہے بروم کہ سایر ذاتہای اہل ہند مجالس ہندوہ  
 برپا کر رہے ہندوی از اہل ملک خود ظاہر ساختہ بروند مسلمانان چہین کر رہے ہندوہ ہندوہ  
 مضمون را بخدمت شفیق کرم خود مولوی ظفر علیخان بی اسے بروم و ملاحظہ نمود فرمود روز گذشتہ  
 در اخبار او بوقت درج ہو کہ مسلمانان نیز چہین مجلسی برپا کر رہے ہندوہ ایسا ارادہ داشتہ ہندوہ  
 و ایراد تو بی محل است۔ گفتہ حال میں نوشتہ ام باید درج ہو کہ جناب مولوی صاحب ہندوہ  
 و مصلحتی کہ بر آن مضمون نکتہ چینی فرمودہ من ابد اباً او محتاجہ و مخالفت فی کرم در مخالفت ہمیں  
 بہر حال غرض بندہ ہم حاصل شد۔ مگر درین وقت باز چہیزی در بین مضمون بخدمت ہم مینمان  
 خود نہ خاص مسلمان ہندو بلکہ عموم مسلمان عالم عرض میکنم کہ غرض بندہ ہیبت و حجب ہندوہ  
 مولوی ظفر علیخان میفرماید کہ قبل از نوشتن بندہ مضمون خود را مسلمانان ہندو نیز چہین مجلس  
 برپا کر رہے انکار عدم رضایت ہندی خود را از قانون جدید حکومت ترنسوال نموده ہندوہ +

عبارت ایشان کہ در رسالہ خود کن ریویو تحریر نموده اند این است

”مرزا صاحب پوچھتے ہیں کہ کیا ترنسوال میں صرف ہندو ہی آباد ہیں مسلمان نہیں  
 اور اگر مسلمان بھی ہیں تو کیوں مسلمانان ہندوستان نے ہندوؤں کی طرح باہجانات نہیں کیے  
 جلسہ نہیں کئے۔ ہم مرزا صاحب کو یقین دلانے ہیں کہ مسلمان ایسے ملک و خطہ نہیں کہ ہندو  
 اپنے ہم مذہبوں ہی کے ساتھ ملدھی کریں۔ ترنسوال میں اگر ایک مجلس مسلمانان ہندوہ بلکہ سب کے  
 سب ہندوہ ہی ہوتے تو ہم مسلمانان ہندوہ ان کے ایشیائی قانون کی مخالفت اور کسی جوش  
 و خروش سے کرتے ہندوہ اب ہر کر رہے ہیں۔ وہ وطن اور قبضہ وطن میں آ کر کوئی چیز  
 اور مسلمانوں کا تو یہ اصول ہے کہ حب الوطنی میں اکٹھے ہوں۔“

ہزارا وہ مصلحتی کہ جناب مولوی صاحبین برپا کر رہے ہندوہ ایسا ارادہ داشتہ ہندوہ

و این وقت شکر گذار جناب او شان و ممنون مسلمانان هند و بحقیقت شاکر آن خداوند  
 مقلب القلوب و الابصار هستم که اینسان یکایک حالت مسلمانان را دیگرگون ساخت زیرا که  
 قبل از نگارش مضمون بنده این حالت در وجود مسلمانان هند نبود و چنانچه معلوم میشود همان  
 روز که بنده در سکنه آبا و قلم بر گرفته مضمون خود را در ششم کیفیت مجلس مسلمانان هم همان روز در اخبار  
 ادوکیه درج شد و منی بنده سوال میکنم که اگر مسلمانان هند نسبت به همدیسان یا نسبت به عموم اهل  
 وطن خود بمدر روی ظاهر کنند بر بنده چه احسانی میفرمایند من یک مسلمان ام از کور مسلمانان و  
 بیگانه از خاک هندوستان که بدعا از درگاه الهی طلب میکنم با طفت و کرم خود همدیسان مرا ندرهند  
 ملکه در سر اسر جهان از خواب غفلت روزگاران بیدار و از مستی شراب جمل بهوش آید و توفیق یا  
 سازد که بمدر روی و نظائر تحقیقی یکدیگر و عموم بندگان خدا گردند که اساس دین اسلام بر آن است +  
 مگر سخن بر فقره دیگر تحریر جناب مولوی ظفر علیخان است منسوب بذکر "چند پال مولوی یاقوت حسین"  
 من آنچه شرط بلوغ است به کمال محقریت و بروفی منطبق میگویم و اگر بنده را نیز شریک آن دو صاحب نمایند  
 مرا باکی نیست +

بنده سوال میکنم از جناب مولوی ظفر علیخان صاحب یا هر بزرگوار دیگری که اگر مسلمان هند از  
 یکدیگر بمدر روی گفتنیان کنند و اگر در شکر هزار عذاب الیم و با مشغله باور عین راحت و آسایش و  
 خوشی مرا از آن چه نقصان است و از این چه سود؟ اگر بزرگوار خصلت پوشد و خطاب و تفرقه  
 بنده بابد و دیگری که عایشان ترین اهل هند باشد هندو یا مسلمان بجزیره اندونز فرستاده شود که  
 تمام عمر در آنجا بماند بلکه او را بار آورند یا گرون زند مرا چه سود یا زیان است سخن بر این است  
 که عمو یا مسلمانان هند میخواهند ظاهر نمایند که مالائل هستیم و در امور پوشگی در مقابل حکومت بیغنی میگویم +  
 یک شخص حکیم عالی شافی در میان مسلمانان پیدا شد و بعضی کلمات گفت که اکثری از خردمندان جهان  
 هم پسند میکنند اگر چه بر آن با عمل نکنند بیشک در این زمان کور ما هستند در یورپ که سعدی را  
 هیچ نفی نمیکنند و منی بیشک اقوال او را پسند مینمایند او میگوید

"باجعیت صلح کن و زنجار خنجر این نشین ترا که شاهنشاه عادل با رعیت شکر است"  
 بیشک انگریزان خود این پالیسی را میبندند. من میگویم که قانون "سندیشن" ابداً در کار نیست  
 بلکه باید رعیت خوش باشند و خوشی رعیت باید قلبی باشد نه ظاهری و بزبان و از خوف قانون  
 سدیشن + حق این است که انگریزان یک پالیسی عجیب و غریبی دارند که میخواهند رعایای هندی  
 خود را از خود خوش دارند + مثلاً باید با خط نمودیم به سبب این امر را دریافت کرد که چگونه ممکن است  
 که "یک سر بام سر باشد و یک سر بام گرام" یا بگوئیم "یک بام و دو پیرا" باشد + در تحت یک  
 پادشاه و یک حکومت و یک پارلمنت و در شمول یک مملکت در هند یک رفتار است و در قسطنطنیه  
 یک رفتار دیگر + اگر این قانون را برای مردم چین - مردم جاپان - مردم ترکی - مردم ایران -  
 جاری کرده بودند خدا را نماندند پندیده بود. مگر برای مردم هند که رعیت خودشان اندر بی نهایت مقام  
 افسوس است + در مالک بیگانگان بندوبستها میکنند برای آسایش و در حمایت رعایای هند  
 خود و لیکن در ترنسوال همه خاموشی اند + حکومت هند میخواهد کاری بکند - گویند انگلند  
 پارلمنت انگلند هم عاجز و خاموش اند در این باب - این چه بازی و چه شعبده و چه راز سر پوشیده  
 و چه مخای لاینحل و گره سخنی است که با انگشت و دندان هیچ حکیمی گشوده نمی شود + من نمی گویم  
 که خدا نخواسته انگریزان فرستند خود ملک سیرت و مودت گستر رعیت پرور نیستند و لیکن  
 انگریزان آن استند که نامه بکار تیمز آف ایندیایا زید

"The fact is that the House comes nothing what-  
 ever for the views of men who "take up India"  
 in the same way that they might "take up" the  
 preservation of wild birds, or any other casual subject

یعنی حقیقت این است که بیوس آف کامنز (پارلمنت) ابداً اعتنای ندارد به آرای کسانی  
 که بحث میکنند در مطالب مترویه هندوستان و اعتنای آن با آنرا این است که اعتنای

در نسبت داشته باشد بطور محو یا ازین قبیل مطالب دیگر + و میگویند هنگامیکه وزیر  
 دولت بجهت (جمع و تسبیح) بند را ب مجلس یعنی هوس آف کاغذ در آورد بکلی مجلس خانی  
 در چون و اکثر روز خورد و شروع بنطق نمود و یکی بعد دیگری اجزا ب مجلس میروند  
 چنانچه در قاعده نطق و اکثر مذکور فقط ۲ کس در مجلس بودند + ملاحظه باید کرد که قوم  
 را تا بچه اندازه بی اعتنائی است در امور هند که باعث افتخار آنهاست بر دیگر اقوام یورپ  
 که همی برابر انگلند است - سی که مردم شماری آن است - در دو صد که در تجارت آن است و قریب  
 یکصد و سی که در ایالت آن است + در اینصورت مردم هند باید دست بجز بدرگاه قاضی الحاکم  
 بر آورده بگویند

”پیشین که بر آورم ز دستت فریاد هم پیش تو از دست تو می آرم داد“  
 پس ای عزیز من چگونه میتوان چشم لایلتی داشت از چنین رعیتی که در هر حال در سبج  
 است - من با او از بند و بی سببیت میگویم که تاریعت قلباً خوش نباشد چشم لایلتی تحقیق از آن  
 نباید داشت خواه در ترکی و ایران باشد خواه در هندوستان و انگلستان + در هر کاری مامل  
 باید کرد - مثلی مشهور است در ایران که میگویند ”یک سوزن بخود زن و یک جوال دوز بدگیری“  
 یعنی که ”زیر پایت گز بدانی حال مور + آنچه حال تست زیر پای پیل“ + مردم ایران صد ها  
 سال در زیر شکنجه حکومت جابر بودند و بی هم خوش بودند هم مجبور و خائف + ولیکن چون  
 آزادی یافتند زبان بشکایت دراز کردند و شور و شغب آغاز نهادند - از آنطرف انگلستان  
 هم حمایت از آنها کردند و حکومت ایران هم بهر حال زیر دست نبود که مردم را خاموش کند + بعینه  
 همین حال است در ملک هند - البته فرقی دارد که مردم هند ابدان زور و حریم ندارند و حکومت زیر دست  
 و زور آور است و مردم را از قانون سلبش خائف دارد + پس حکومت هند کمال خاطر جمعی را  
 نداشته باشد که خلق بند را صمیم قلب خوش و راضی و لائل اند + ولیکن اگر (۱) بطور حقیقت خاطر  
 جمع است از لایلتی عموم خلق هند ضرور است که با آنها بطور مساوات رفتار کند با رعیت انگلیش خود



بها جوئی و قیقه فرو گذار نمائیم + اتفاق و همدردی و اتحاد و اخوت مسلمانان در میان خود  
 ابرامآفاق با لایستی با حکومت های آنها یا بدوستی و اتحاد با بیگانگان ندارد و تا هنگامیکه  
 دیگران با ما مهربان استند با آنها مهربانیم و چون با ما اختلافی دارند ما نیز باید با آنها خلاف  
 ورزیم و چنان ندانند که ما گوشتدان سلیم هستیم + من با او از بند میگویم که هنگامیکه انگریزان با  
 ربهستان مهادت کردند و تقسیم ایران مایستی که این زمان است که کلا این زمان است  
 گفتن مناسب حال خود و لیکن کمال افسوس و شرمساری است که در چنین زمانی باید در میان  
 این دو دولت اسلام خصومت و جنگ و جدال باشد + بالجمله همدردی و اخوت و اتفاق و  
 اتحاد و دوستی بین المسلمین در هر حال از جمله واجبات اولی است و بدون آنکه نقصانی کسی  
 برساند و بدون آنکه در لایستی مسلمانان به نسبت حکومت انگلیش ضرری داشته باشد  
 بلکه این کار سبب صلح کل و صلاحیت عموم خلق جهان خواهد بود + مگر بهیچ حال و بهیچ وجه  
 این شعر را فراموش نباید کرد "پو عضوی بدو روزگور روزگار و گر عضو دارا ماند قرار"  
 و آخر همه این آیه و فرمان عظیم الشان تهدید آمیز خالق چهار جبار و مالک کنشکان  
 قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموالکم فقتلوه  
 و تجارۃ تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد  
 فی سبیلہ فتر تبصوا حتی یاتی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین -  
 نباید گاهی مسلمان همان فراموش کنند +

### اما صورت همدردی اهل اسلام

آنچه سابقاً عرض شد همدردی و اخوت این اسلام از جمله غیر ممکنات است یا که  
 ممکنات معلوم میشوند + در میان اهل چین که عمل یا چنجا و کروا استند  
 غیر ممکن نیست چرا که همه اهل یک قصبه اکثر یک نژاد و زبان و چنین

الله  
 همدردی

معلوم میشود که در این وقت بحکمت هم در آمده اند و ولی در میان مسلمانان و در هر یکی از مذاهب  
 اسلام بسیار مشکل است چرا که اقوام و فرقه های مختلف اند و غالباً جاهل اند بعدی که مشکل بر  
 یک ادنی چیزی یا امری صد ما خون ناحق ریخته میشود و مخصوصاً در ملک هند و یکسایه پیش  
 نگذشته است که در بعضی بدون هیچ سبب و بهتی یا یک سبب بی حقیقتی بخشش خون ناحق شده  
 می شود بدون آنکه کسی را غمی باشد + غالب امور مذموبه و غیر مذموبه این است مرعوسریات  
 امور دنیوی آنها شامل و غرض و در هم بر هم گشته بلکه باید گفت که حقیقت صد ما هزارا مرتبه  
 و بدعت را با امور دنیوی مزج نموده اند و علما و بزرگان آنها نیز اثر ابل غرض اند و لیکن  
 هر مرد و پسر و هر طفل خود سانی که اندک مغزی در سر داشته باشد پیدا کند که حالت تمام  
 مسلمان هیچ سکون در این وقت چگونه است و از چاره و علاج هم خارج است + مع ذلک  
 بهر حال باید یکبار یک سعی و استعانی در علاج این حال نمود و اگر رایگان شود و فائده بخشند  
 اندیشه انرا بکنی از سر بیرون کرد + بنده رانی از خود ظاهر میکنم خواه کسی آنرا پیروی کند  
 و خواه نکند +

اما امور دنیوی - (۱) در میان هر گروه و هر فرقه باید جمعی از بزرگان و علماء  
 و فضلا یک کایتمی شده بنشینند و امور دنیوی و مذموبه خود را هر چه بداند و معتقد باشند از  
 امور دنیوی علامه نمایند + مگر ضرورتی ندارد که کسی بجهت رای و دیگر باشد و کسی  
 رای دیگر یا شیعه بجهت رای مخالف رای شیعه جای دیگر باشد همچنین فرقه ای دیگر را (۲)  
 آنچه را که داخل امور دنیوی و مذموبه میباشد هیچ فرقه دیگری را حکمی نباشد که در آن  
 و گفتگو کند مگر خود بزرگان آن گروه آن امور را حکم و اصلاح نماید بفرقه ای که سلطان شرعی  
 اسلام باشد + (۳) در امور مذموبه هر فرقه اگر شخصی از فرقه دیگری بحث یا سخن کند یا  
 بزرگان آن فرقه یا اعمال آن فرقه را درم گوید یا دشنام دهد یا از کتب و دشنام و سخن و لسانی



بنویسد آن کس مورد سزا و عقوبت خواهد بود و سزای او با حاکم قصاص یا مجسرت خواهد بود +  
 (۳۴) کسانی که از یک فرقه اند در بازار و علماء عام و در مساجد و بر منابر یا در مجالس خود که بعضی  
 از فرقه دیگری آنجا حاضر باشند فعلی را بجا نیارند و سخن را بر زبان جاری نمانند که آن فرقه  
 دیگر را نیکو در پیچیده شوند و موجب قسا و گروه + (۳۵) همچنین اگر در خانه شخصی از یک گروه  
 حاضر آنها شود + (۳۶) چنانچه بالا ذکر شد هر شخص که مجرم شود چنانکه کس را گواه نموده همان  
 کس را نیز و حاکم یا مجسرت بزند که او عقوبت نماید بهر نحوی که مناسب داند + (۳۷) بعضی  
 از امور هستند که بواقع هر فرق در آنها شریک اند مثل کیفیات و واقعات ایام محرم بعضی  
 از این امور را بزرگان و علماء یک گروه بجز غزاداری میدانند (در صورتی که عملی نباشد  
 خلاف ذریب و عقیده دیگری و باعث بخشش) - بعضی دیگر هستند در نزد بزرگان هر فرقه بدو  
 مذکور استند پس بزرگان هر گروهی گروه خود را ممنوع دارند از آن اعمال و افعال و اشتراک  
 و اشتغال در آنها - بلکه هر دو فرقی بدستاری یکدیگر آن امور را موقوف و معدوم سازند پس  
 بهر حال بزرگان هر گروهی امور ذریبیه گروه خود را اصلاح نمایند + مثلاً شخصی نیاز محسوس  
 سبحانی را بجای آورد اگر بزرگان آن گروه چنین میدانند که این کار بدعت است خود موقوف  
 سازند - یا اگر چنین میدانند که بسط گزافی در آن بر باد میشود و کسانی میخورند که مستحق نیستند پس  
 خود دیگری آنرا اصلاح نمایند که آن نیاز بشود و بی گزافی بر باد نرود +

اما امور و منویب - ابتدا باید دانست که هر کاتبی فاضلی که نسبت دارد بفرقه  
 تمام امور ذریبیه پایا و غیر آن مستحکم باشد یعنی که هر ساله در ایام فاضلی همه کجا  
 نیت بر سر اصلاح تمام امور ذریبیه عامه اهل اسلام - مثلاً شرب خمری - زنا کاری -  
 خوری - رشوت خوری - تذبذب اخلاقی - معاشرت - صحبت - تعلیم و تربیت -  
 نماید - بخت - فلاح و هزار کیفیت و جوانی و امور دیگر که لازم است

تمام  
 است

زینت و زندگی میباشد + بالفعل در میان مسلمانان نزدیک یا دور اجتماع میباشد بنام  
 "اسلم لیگ" و "ایجوکیشنل کانفرنس" یکی از اجتماعات کافی است خواه بهین نام  
 باشد و خواه بنام دیگری زیرا که غرض اصلاح حال بهرینان است + اگر تمام اجزای معنی هر یک  
 یک کایتی در آن کانفرنس نمایانند هیچ نشوند اقلاً از هر کایتی یکی دو کس باید در آن شامل  
 باشند + مگر بنده در این مطلب سخن را طول نیدم زیرا که خردمندان همه بخوبی میدانند که  
 غرض از اصلاح امور دنیوی و دینی و معاشرت و تهذیب اخلاق و غیره چه پیروز چگونه است و  
 چگونه باید بشود - مثلاً همه کس میدانند که عجم اهل یک ملت عظیم مردوزن و پسر و دختر باید علم  
 حاصل کنند و تربیت شوند بحال خوبی + در این وقت آنچه بنده از صبح تا شام صرف در یک  
 مقام چشمی بینم گمان میکنم که در سر اسرنگ بند حال بر همین منوال است + مثلاً شرا بخاری -  
 سیندی خاری - افیون - مک - کشیدن سگار - یا بیبری - و اعمال دیگر چنان شایع شده  
 و رواج بهم رسانیده که از طفل سه ساله تا مرد و هفتاد و هشتاد ساله مصداق باینها شده اند - تمام  
 کتب ما و پدر سها و اسکولها خراب و تباہ است و اطفال هر صنفی از اصناف خلق در یک سر  
 میروند و ابداً تمیزی در میان آنها و رفتار و کردار آنها نیست + این هم یکی از جملة عادات و کارهای  
 بی معنی اکثری از خلق اند است که مثلاً قصاب و حجام هم در طفولیت اطفال خود را بکتب میفرستند  
 تا باره آنکه صاحب علم و ادب شوند بلکه برای آنکه عاقبت قصاب و حجام برآیند مگر صحبت آنها  
 و دیگر اطفال را نیز خراب میکند - بسیاری از دختران خردسال پان میخورند + بعضی پسران  
 ناقص عقل چون دختران خردسال را دعوا میکنند میگویند "زود می عروس شوی از تو"  
 هر گونه حکایت و بیانی در حضور دختران و پسران خردسال میشود + ناچ و رنگ مان  
 و موعظه و نصیحت و مسجد و نماز و بیان دین و قیامت بی نهایت قلیل و نادر  
 غالباً بی علم و کجی جابل و بدر رفتار و بد کردار و بیجا و فحاش اندوسبختان  
 دارند + آوب و حیا کجی در این ملک معدوم است و خلق چنین میدانند

در اجتماع  
 واقعی معنی

کرامتی همین است + ملکی دوسه ساله صد باورش نام علیظیر زبان دارو و همچنین بسیاری  
 از زبان نمرودان را آن نیز و حیا است که زبان خود را در حضور زبان از کلمات نامستعمل فرود  
 زده زبان راست که در حضور مروان سخنان علیظیر نگویند + بعضی از اطفال یا جوانان را طرز رفتار  
 و گفتار بزرگوار و خطاب و عظم با بعضی از مردمان عالیشان یا سائز و یا عالم و فاضل چنان بی ادبانه  
 و تحقیر آمیز است که هر خردمندی را شرم آید + گدا و کلاهش و جا و دیگر عوامل و طبیب نادان و شیاد  
 و کیمیاگر و امثال اینها در اینچنین بی شمارند + گروها زرد و عروسی و عزاد میزبانی و بسم الله خوانی  
 و مراسم و نیازهای توپیر و دیگر بر باد میشود که از آنها ممکن است هم قوم تربیت شود هم کسی  
 و در سه و شفا خانه و مسافرخانه و قیام خانه های متعدد ساخته شود هم تجارت شود + و کان و لک  
 هزارا از اینگونه اعمال بیباشند که اصلاح لازم دارند و اصلاح همه واجب است + و این  
 اصلاح عام خاصه ملک بند نیست بلکه تمام محاکم اسلامیان باین اصلاح محتاج اند و این  
 در همه جا است ضرورت را دارد +

اصل اصیل غرض بنده از نوشتن این کتاب (۱) بصدوری داخوت واقعی اسلامی است  
 در میان تمام اقوام و فرق اهل اسلام - (۲) در بعضی از این امور مذکوره فوق و نیز در بهر رقی و  
 انوت و امثال اینها باید بیان دولتهای اسلامی و همچنین در میان مختلف فرق این اسلام عاید  
 بشهرایط هم باشد بلکه بسوگند شود که استوار گردد و اگر بعضی بر اوقات رخ و هر که نقصان بر تمام اهل  
 عالم برسد و هم آن باشد که اسلام را خطری وارو آید همه برای جان دادن حاضر و آماده باشند  
 البته در این زمان و مقتضیات حالت زبان و در هر امری از امور زیست و زندگی بودنیست  
 بیط و مفرج است و خواهی که تا این زمان این لفظ و خواهی آرزای استند با خاک  
 نه مگر این اندک بجهت در میان مسلمانان هم موجود است و مراد از بهر رقی و انوت  
 داخوت است + پس نیز برای بنده بصدوری واقعی بدون ایتیک میشود  
 نه آن باشند که قدم را بر روی ایتیک گذارند + تا اهل یک بهر رقی

کجا  
 بکنند  
 بگرمان

و بهانه میکنم که آینده اساس امور خود را بر پولتیک نهاده تا اساس مملکتی و زندگی آنها  
استوار گردد. (۴) اصلاح تمام امور دینی و دنیوی و اخلاق و معاشرت و سایر امور و احکام  
زندگی است.

اکنون بنده تقیر میگویم که چون عضوی از اعضا بسیار اولاد آدم و مانند یکی از کس نیک  
در اسلام در تحت کلام ان المؤمنون اخوة واقع شده اند و تقوی الله بدون غرض و بدون  
طلب مزیای آنچه شرط بلاغ و فرض منجسی بنده بود باندازه دانش و دانست خود بیش و کم  
بجا آوردم و دیگر عهدیان ما خود میدانشند بجا آمدن یا نیارند + خدا تعالی بملطف و کرم خود توفیق  
با آنها بدید که فوائد مبروری و اخوت و این امر سابق الذکر را بداند و بفرماید و سپرد وی کنند  
" ما نصیبت بجای خود کریم روزگاری درین بسر بردیم گویاید گوش رعیت کس  
بر رسولان بلاغ باشد و بس +

وما استنکر علیه من اجرات احرمی الا علی رب العالمین

خاکبای تمام مسلمان جهان

در روی اصفهانی